

# ۵۷

# تپه‌ها

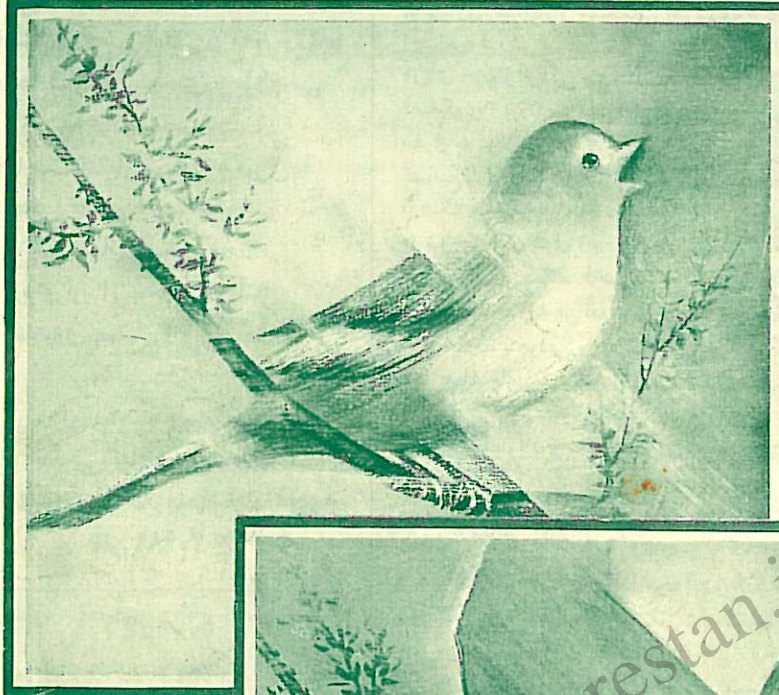
فرهنگی، هنری و پژوهشی

به زبان‌های فارسی و گیلکی

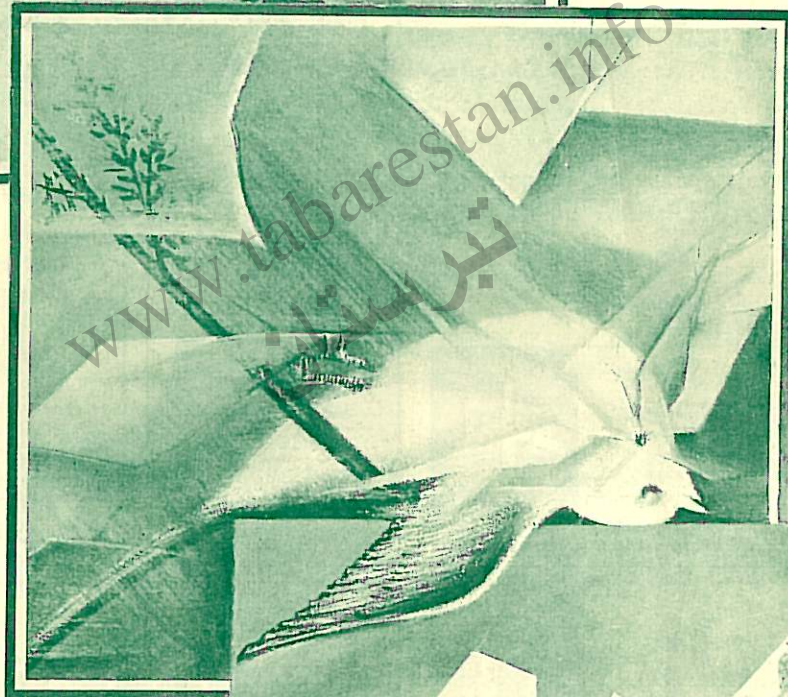
۵۲ صفحه - ۳۰۰ تومان

سال هشتم (اردیبهشت - خرداد ۷۹)

ISSN: 1023-8735



تلخابه برای کودکی که از مادر شیر نخواست  
همپای کماندار بزرگ کوهساران  
شالیکاری، گدا بهار و خشکسالی  
احساس فروشی نیست  
(بای صحبت ناصر ریاضی آهنگساز گیلانی)

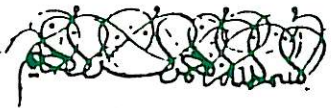


نوروز

- شعر گیلکی
- داستان گیلکی
- فرهنگ عامه مردم شمال ایران

www.tbarestan.info





شماره ۵۷

# گیلان

شماره استاندارد بین المللی ۸۷۳۵-۱۰۲۳

ماهنامه فرهنگی، هنری و پژوهشی

(گیلان‌شناسی)

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

محمد تقی پوراحمد جکتاجی

نشانی پستی

(برای ارسال نامه و مرسولات)

رشت: صندوق پستی ۴۱۷۴-۴۱۶۳۵

نشانی دفتر

(برای مراجعات مستقیم)

رشت: حاجی آباد (خیابان انقلاب)

ساختمان گهر، داخل پاساژ، طبقه دوم

تلفن ۲۰۹۸۹

## GILAVÁ

ISSN: 1023 - 8735

A Gilaki - Persian Language  
Journal Related to the Field of  
Culture, Art and Researches  
ON GUILAN (North of Iran)

Director and Editor:

M. P. JAKTAJI

P. O. BOX 41635 4174

RASHT, IRAN

Tel: 0131 20989

روی جلد: کاری از سیاوش یحیی زاده

□□□

لیتوگرافی: همراهان ۳۹۰۰۳

چاپ: قیام ۳۲۹۵۳

صحافی: ستوده ۲۵۸۴۶

طراحی و گرافیک: ماکان پوراحمد جکتاجی

□□□

گیله‌وادر حک و اصلاح و تلخیص مطالب آزاد است.

چاپ هر مطلب به معنای تأیید آن نیست. استفاده فرهنگی از مطالب به شرط ذکر مأخذ آزاد و استفاده انتفاعی از آن منوط به اجازه کتبی است.

## در این شماره می‌خوانید:

### مطالب فارسی

- ۳ "تلخابه" برای کودکی که از مادر شیر نخوast / سرمقاله
  - ۵ رویدادهای فرهنگی، هنری و.....
  - ۸ همپای کماندار بزرگ کوهساران، به مناسبت اولین سالمرگ سیروس طاهباز/عباس حسن پور.
  - ۱۰ شایکاری، گدابهار و خشکالی/هوشنگ عباسی.
  - ۱۴ احساس، فروشی نیست/بای صحبت ناصر ریاضی ویولن نواز و آهنگساز گیلانی.
  - ۲۰ دریای خزر از آلودگی رنج می‌برد(قسمت دوم)/انسرين محمد پور دریایی.
  - ۲۱ قصه کوی و برزن ما: مدیریه/فریدون نوزاد.
  - ۲۲ سفری به کرانه‌های مرداب انزلی (عمارت پونل - کاخ خوشناریا)/پروفیسور شفیع جوادی.
  - ۳۵ تصحیح تاریخ (سالروز دقیق شهادت دکتر حشمت جنگلی ۲۱ اردیبهشت است)/مهندس روبرت واهانیان.
  - ۳۶ فرهنگ عامه مردم شمال/شهرام آزموده - گلرخ بهنام - علیرضا نوربخش.
  - ۳۸ در شناخت آثار هنری و بناهای تاریخی گیلان: کاخ میان پشته.
  - ۳۹ طب جغرافیایی گیلان: فاسیولیازیس/دکتر عبدالحمید حسین‌نیا.
  - ۴۰ رازهایی که خزر به من آموخت/مهدی خوشحال.
  - ۴۲ اتاق تعاون، پنجره‌یی رو به شکوفایی اقتصاد گیلان.
  - ۴۳ سرمایه دار یا سرمایه گذار، کدام یک؟
  - ۴۴ بازتاب.....
  - ۴۷ آسایشگاه معلولان و سالمندان رشت و فعالیت‌های فوق برنامه آن.
  - ۴۸ تازه کتاب.....
  - ۵۰ چوملیس: انتقاد تصویری.....
- مطالب گیلکی**
- ۲۲ نامه استاد جلیل ضیاءپور به دامون (به زبان گیلکی).
  - ۲۳-۳۱ شعر گیلکی:.....
  - محمد تقی پارور - م. پ. جکتاجی - رحیم چراغی - دکتر سید مجتبی روحانی - ابراهیم شکری - محمد شمس لنگرودی - جمشید شمسی پور - حسین شهاب کومله‌ای - غلامرضا ظهیری توجانی - محمد فارسی - جلیل قصری - فریبا لورانی - سعید مبلغ ناصری - ابوالقاسم منتظری - جعفر مهرباد - کریم یعنی
  - ۲۶ داستان گیلکی: جیل بکن، جیل بکن بهاره!/هادی غلام دوست.



## Gil Gasht Toranq Tour & Travel

- ◆ فروپن بلیط خارجی کلیه خطوط بین المللی
- ◆ نمایندگی فروپن بلیطهای ایران ایر، آسمان، داخلی و خارجی
- ◆ مجهز به سیستم رایانه‌ای
- ◆ نمایندگی فروش قطارهای جمهوری اسلامی ایران (رجاه)
- ◆ مجری تورهای گیلان گردی
- ◆ مجری تورهای سیاحتی و زیارتی کرپلا، سوریه، دبی
- ◆ اخذ ویزای دبی، کویت، کسلورهای مشترک المنافع
- ◆ مشاور صدیق شما در انتخاب تورهای خارجی با بهترین کیفیت
- ◆ مجری تورهای داخلی گروهی

رشت، بلوار انزلی روبروی صنایع دستی  
تلفن: ۳ و ۷۷۲۳۲۷۲۲ فاکس: ۷۷۲۶۱۴۱



## گیل گشت تورانق

شرکت خدمات مسافرت هوایی و جهانگردی

### نشر گیلکان

بزودی منتشر می‌کند

### داستان‌های

### علی‌عمو

نخستین داستان‌های

کوتاه ایرانی در

ادبیات معاصر ایران

به کوشش

رحیم چراغی

## "تلخابه" برای کودکی که از مادر شیر نخواست!

شمول نمی‌دهم اما یک نمونه خیلی ساده و ابتدایی را در منطقه ویژه اقتصادی سیرجان (نزدیک به کرمان و رفسنجان) می‌بینیم که طبق تعریف مناطق آزاد و ویژه اقتصادی نه به دریا راه و پایانه‌ای دارد و نه با همسایه‌ای مرز مشترک دارد. حتی فاکتورهای لازم دیگر نیز در آن کم رنگ است! جالب است حتی در "سلفچکان" اصفهان هم که درست در مرکز کشور قرار دارد (کی نامش را شنیده‌؟) می‌بینیم اخیراً منطقه ویژه اقتصادی اعلام شده و همزمان ردیف گمرکی مستقل نیز گرفته است یعنی صاحبان صنایع، سرمایه‌گذاران و بازرگانان اصفهانی از همان جا، از میانه راه اصفهان و قم می‌توانند با کشورهای عربی و قفقاز و آسیای میانه و... ارتباط تجاری و بازرگانی برقرار کنند. در حالی که منطقه ویژه اقتصادی انزلی ما که لب آب نشسته و سرخی و سفیدی اش بر همگان آشکار است و با ۵ کشور حوزه دریای خزر مرز آبی و مخصوصاً با یکی مرز خاکی دارد هنوز بعد از گذشت هفت سال، هشتتس گرو نه آن است!

این جا یک سؤال خیلی ساده برای من گیلانی پیش می‌آید. چطور ۳۰۰ کیلومتر راه کویری کوه و کمند و شوره زار را کندن و کانال کشی کردن با استفاده از تخصیص اعتبار کلان، به مدد تکنولوژی پیشرفته و نمک تعلقات و تعصبات محلی و شهری و ولایتی ممکن است و نتیجه ثمربخش و امید بخش می‌دهد اما نصف این مساحت (با اندکی غمض عین) یعنی ۱۷۰ کیلومتر راه رشت قزوین را نمی‌توان تعریض و اتوبان کرد و این جاده مرگ و وحشت را به جاده امن و آرامش تبدیل نمود! چرا هر وقت حرف گیلان به میان می‌آید سقف اعتبارات هم کوتاه می‌آید، چرخ وسایل و تجهیزات و ماشین آلات به این جا که می‌رسد از حرکت باز می‌ایستد، پای مدیران دولتی و مسئولان اجرایی گیلان می‌لنگد و اندک تعصبات منطقه‌ای، آنی تبدیل به جماع تکفیر و انگ ناسیونالیسم افراطی گیلانی می‌شود. به قول شاعر مردمی ولایت ما

افراشته: همه معاف، همه لحاف، خاش حسنه‌ی لاپ بیست و یک!  
جان ۲/۵ میلیون نفر جمعیت گیلان و ۱/۵ میلیون نفر جمعیت گذری استان اردبیل که در این جاده تردد می‌کنند، این قدر بی بهاست که ارزش اجرایی یک طرح ملی و سرمایه‌گذاری ضرب الاجلی دولت را ندارد. تو گویی این جمعیت عظیم از شهروندان این مملکت نیستند، به این دولت مالیات نمی‌پردازند، سر صندوق‌ها حاضر نمی‌شوند و رأی خود را نمی‌ریزند، یا در تاریخ و فرهنگ و تمدن و حیات اجتماعی این کشور سهمی نداشته و ندارند!

۳۰۰ کیلومتر کار کانال کشی و انشعاب آب زاینده رود اصفهان و انتقال آن به شهر و استان تشنه‌ای مثل یزد، نشان از نمایش قدرت اجرایی و سازندگی دولت و شوکت اقتصادی آن دارد اما چطور است

در خبرها آمده بود آقای رییس جمهور در سفر خود به یزد، پروژه آبرسانی زاینده رود به یزد را به مسافت ۳۰۰ کیلومتر افتتاح کرده است. این خبر چقدر مایه خوشحالی، امید و غرور ایرانیان سراسر کشور بویژه هم میهنان یزدی شده باشد خوب است!

کار آبرسانی جزء خیرات و برکات و از صالحات باقیات است. آب به زمین سوخته رساندن هیچ کم از آب به لب تشنه رساندن نیست و همان صواب را دارد. هر دو جلوی مرگ و میر را می‌گیرند.

خدا کند همیشه در کشور ما عمران و آبادانی باشد، همیشه آب و روشنایی باشد، همیشه تشنگان سیراب شوند. همه شهرهای ایران آباد و بزرگ شوند. کویر هم سبز و جنگلی و گل منگلی شود و آقای رییس جمهور محبوب ما بهر جا که قدم می‌گذارد چه شهر خودش یزد باشد چه هر شهر دیگری از این کهن مرزو بوم، با دست خویش طرح‌های بزرگ و ملی را افتتاح کند. اما این طرف خبری و عاطفی قضیه، برویم سرطرف دیگر قضیه.

ما در دنیای ۲۰۰۰ و عصر ارتباطات و پیشرفت علم و تکنولوژی برتر هستیم. البته که به مدد پیشرفته‌ترین وسایل و تجهیزات و جدیدترین تکنیک‌ها و روش‌ها می‌توان ۳۰۰ کیلومتر راه کویری را در نوردید. زمین‌های تفته و شوره زار را نقب زد و کانال بست و آب رودخانه‌ای را از غرب به شرق جریان داد و روح زندگی و حیات را در این مناطق خشک و سوخته دمید. و صد البته در این میانه مشاغل جدید ایجاد کرد و رفع بیکاری نمود و موجب تحرک و فعالیت در مناطق کویری شد.

عامل دیگر در این امر وجود قوه تشخیص و تمیز دولتمردان، برنامه ریزی دقیق و صحیح، تخصیص اعتبار کلان، عزم و اراده و مدیریت اجرایی قوی است که پشت این طرح نهفته است. این قبیل کارهای بنیادی متفاوت و نوبرای امور کشاورزی و صنعتی و اقتصادی در مملکت ما باید از مدت‌ها پیش می‌شد که نشد یا کم شد. حالا هم که دیر شد باز مهم نیست، مهم آن است که منبذ بشود و انشاءالله که می‌شود.

اما یک نکته خیلی باریک و ظریف و بسیار مهم دیگری در سامان دهی این طرح (و این قبیل طرح‌ها) وجود دارد که به چشم عادی و محلی نمی‌آید، چشم مسلح و ملی می‌خواهد تا ظرافت آن را دریابد، و آن داشتن علائق قومی و تعلقات محلی است که در دولتمردان حاکم بر امور سیاسی امروز کشور وجود دارد که بیشتر در مثلث اصفهان - یزد - کرمان (رفسنجان) و اطراف آن دور می‌زند. این عامل را به هیچ وجه نمی‌توان انکار کرد. ساده اندیشی است اگر بگوئیم چنین چیزی مصداق ندارد.

که عوامل اداری و مسئولان اجرائی همین دولت و حکومت در بخشی دیگر از این سرزمین، از اجرای ۳۰ کیلومتر پاکسازی رودخانه زرجوب از مسیر شهر صنعتی رشت تا تالاب (به واقع مرداب) انزلی که از تالاب‌های ثبت شده جهانی و از سرمایه‌های عظیم ملی و زیست محیطی کشور است عاجز مانده‌اند. نمی‌گوئیم ۳۰ کیلومتر، حتی از بهسازی سه کیلومتر مسیر داخل شهر رشت که فاضلاب روباز و عامل هزاران بیماری و آلودگی و نمادی از همه زشتی‌ها و پلشتی‌های شهری است در مانده‌اند!

کویر سوخته و زرد البته حق حیات و سبزی‌نگی دارد و موجب نشاط جمعی ایرانیان است که طراوت و زندگی را در آن به تماشا بنشینند اما نه به بهای زردی و خزان حیاتی دیگر، اشاعه فقر و انفجار بیکاری و یرقان اجتماعی، امحاء جنگل و آلودگی آب.

چند ماه پیش در یکی دو روزنامه‌ی کثیرالانتشار درج شده بود که «در انگلیس دولت ۴۰۰ میلیون پوند برای آبهای قوطی ای پرداخت کرده است برای این که برخی متخصصان محیط زیست عقیده دارند آبهای لوله کشی برای آشامیدن مناسب نیست و حاوی میکروب‌هایی است که سرطان روده، ضایعات مغزی و بیماری‌های مزمن کلیه‌ای به وجود می‌آورد و مواد ضد عفونی‌کننده‌ای هم که به آب می‌زنند در لوله‌ها تولید نوعی سم می‌کنند که باعث بیماری‌های قلبی، سقط جنین و امراض دیگر می‌شود. علاوه بر این ریختن مواد اضافی جهت تصفیه گاهی اشتباه می‌شود مثل ریختن ۲۰ تن سولفات آلومینیوم که در ۶ جولای ۱۹۸۸ در تصفیه آب یکی از مخازن شهر لندن ریخته شد که اول طعم، بو و مزه آب را عوض کرد و بعد عوارض سوء و ناگواری بر جای گذاشت.»

یاد آن زمان بخیر که با "ودره" و "گردخاله" از چاه آب می‌کشیدیم و آب سرد و تمیز و گوارایی هم داشتیم. البته دیگر دوره "گردخاله" و "بدره" و آب چاه و خانه‌های حیاط دار گذشته و ما هم قصد بازگشت به آن دوره را نداریم اما قرار نیست آب امروز و آینده ما اولاً طعم و بو و مزه بد داشته باشد و ثانیاً بیماری زاو مسموم باشد، هرچند که سم آن آبی و کشنده نیست اما تدریجی و فاجعه بار که هست.

در قسمت چکیده یک مقاله علمی مندرج در مجله "آب و محیط زیست" که یک نشریه دولتی است (شماره ۳۶، آبان ۷۸، ص ۲۹) آمده است «سفیدرود منبع اصلی تأمین آب شرب شهر رشت است. در تصفیه خانه اضطراری شهر رشت از سولفات آلومینیوم (آلوم) به عنوان منعقدکننده اصلی استفاده می‌شود. ارز بری تهیه آلوم از خارج کشور و همچنین وجود فرضیه‌های بهداشتی مطروحه در رابطه با نقش آلومینیوم در بیماری پیر ذهنی زودرس به این شد تا در مقام مقایسه، جایگزینی ماده منعقدکننده دیگری (فریک کلراید) که مشکلات فوق را ندارد، مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد. بدین منظور یک سری آزمایش در شرایط کاملاً مشابه با نمونه‌های مختلف آب سفید رود به مدت ۶ ماه انجام گرفت... نتایج این مطالعات نشان می‌دهد که نسبت فریک کلراید به آلوم به طور میانگین بین ۴۵ تا ۶۰ درصد متغیر بوده و هزینه استفاده از فریک کلراید بین ۵۰ تا ۷۰ درصد هزینه آلوم است...»

و بعد در متن مقاله آمده: «اما فریک کلراید در واکنش‌های انعقاد به لخته‌های هیدروکسید آهن تبدیل می‌شود به دلیل اسیدیته بالای فریک کلراید، این ماده بسیار خورنده بوده و کلیه تجهیزات که در تماس با فریک کلراید قرار می‌گیرند باید از مواد ضد اسیدی تهیه شوند... از

آن جایی که فرضیه ارتباط بین وجود آلومینیوم محلول در آب و بیماری پیر ذهنی زودرس alzheimer در سطح جهان مطرح شده است، استفاده از فریک کلراید از این نقطه نظر و به لحاظ بهداشتی می‌تواند اولویت داشته باشد.»

حال به تحلیل این دو مطلب یعنی خبر آن روزنامه و مفاد این مقاله علمی می‌پردازیم. یک برابند کلی نشان می‌دهد که در انگلستان هم با این که یک کشور پیشرفته اروپایی است گاهی اشتباهاتی رخ می‌دهد که بسیار ناگوار است از جمله ریختن ۲۰ تن سولفات آلومینیوم در ۶ جولای ۱۹۸۸ در مخزن آب لندن که صدای اعتراض مردم و مطبوعات و رسانه‌های آن کشور را در آورد. کاملاً طبیعی است که صدا و سیما ایران هم از این خبر به هیجان بیاید و اشتباه کاری انگلیس را با آب و تاب هر چه تمام به اطلاع مردم برساند.

اما فاجعه این جاست که همان دم از ماده سولفات آلومینیوم، نه په اشتباه بلکه یقین، بعنوان "منعقد کننده اصلی" در تصفیه مخزن آب رشت استفاده می‌شد و کک هیچ کس هم نمی‌گردد. گلایه‌های مردم شهر هم از طعم بد و بوی بد و رنگ بد آن به هیچ انگاشته می‌شد. حتی اشاره بجای امام جمعه محترم رشت و نماینده ولی فقیه در استان گیلان در مناجات معروفش در یکی از خطبه‌های نماز جمعه پائیز ۷۸ در مورد آب شرب آلوده رشت، حباب شد و باد هوا رفت و انتقادات شخص استاندار هم در این مورد که بسیار شفاف و صریح بیان شد راه به جایی نبرد تو گویی نه گیلان که استان آخر است، استاندارش هم ردیف آخر نشسته است و صدایش دور از گوش متولیان این جمهوری است.

بالاخره ضرورتی پیش آمد تا برای جلوگیری از ارزیابی در وهله اول و در مرحله بعد برای پیشگیری از عارضه پیر ذهنی (آلزایمر) شهروندان رشتی و گیلانی جایگزینی ماده دیگری احساس شود. یعنی استفاده ارزی و مادی دولت مقدم بر سلامتی بخشی از ملت ایران، موجب شد تا شش ماه با مردم شهری، مثل خوکچه هندی یا موش آزمایشگاهی رفتار شود.

نتیجه این که بعد از ۶ ماه اعلام می‌شود ماده جایگزین آلوم (سولفات آلومینیوم)، یعنی فریک کلراید بدلیل اسیدی بودن، حالت خورندگی دارد و به اصطلاح "کلیه تجهیزاتی که در تماس با فریک کلراید قرار می‌گیرد باید از مواد ضد اسیدی تهیه شوند" اما حتی این مسئله هم با مردم در میان نهاده نشد تا فکری به حال زار خویش کنند. چنانچه قرار باشد آب شربی با ماده‌ای چنین تصفیه شود که پدر تجهیزات را در بیاورد، پیداست با پدر صاحب تجهیزات چه می‌کند؟ وقتی ظاهر و باطن مخازن آب، کف و جداره تانکرها، شیرها و اتصالات در مدت کوتاهی چنین مستورم و زنگاری می‌شوند که در شهرهای گیلان کاملاً مشهود است، ببینید در سیستم لوله کشی بدن انسان یعنی روده‌ها و مخازن دفع سموم آن یعنی کلیه‌ها و مثانه چه فاجعه‌ای رخ می‌دهد و عمر انسان چقدر کوتاه می‌شود!

بنظر می‌آید گیلانی بر اثر شرب پیوسته چنان و چنین آبی، آرام آرام دچار نوعی آلزایمر (پیرذهنی زودرس) شده باشد از این روست که دوزاری او در احقاق حقوق شهروندی و مطالبات ملی و منطقه‌ای اندکی دیر می‌افتد! و این پاداش خوش خیالی و پادافره قومی است که از مام وطن چیزی نخواست و سهم مشروع خود را طلب نکرده است. این هم مشق دیگر شب ما باشد. تکلیف چیست؟

گیله‌وا



## سومین نمایشگاه بازرگانی گیلان در گرجستان

کمیته توسعه صادرات غیر نفتی گیلان، به منظور بهره گیری از ظرفیتهای توسعه تجارت با کشور «جمهوری گرجستان» اقدام به برگزاری سومین نمایشگاه بازرگانی در شهر «تفلیس» مرکز این جمهوری کرد. نمایشگاه مزبور، در اردیبهشت ماه سال جاری، با حضور مقامات وزارت صنایع، چند تن از معاونین وزارتخانههای ذریع و مدیران کل آنها، آقای مهندس «صوفی» استاندار و نمایندگان بیش از ۳۰ واحد تجاری و صنعتی، و تعدادی دیگر از واحدهای تولیدی کشاورزی و بازرگانی، آغاز به کار کرد.



## احمد مرعشی مؤلف "واژه نامه گویش گیلکی و ضرب المثل ها و اصطلاحات گیلکی" درگذشت.

### توده مری در سال ۷۸

آمار مسافری ورودی و خروجی در طول سال ۱۳۷۸، از طریق گمرکات بندر انزلی و آستارا نشان می دهد که تعداد ۵۰۵۱۶۵ نفر مسافر از طریق گیلان مبادرت به سفر نموده اند. از این رقم، حدود ۳۰۰ هزار مسافر خارجی بودند که بیشتر از کشورهای آسیای میانه و قفقاز (۷۵ درصد از جمهوری آذربایجان) وارد گیلان شدند.

### افزایش صادرات از گمرکات گیلان

بر طبق آمار ارایه شده از سوی گمرکات «آستارا» و «بندر انزلی» در سال گذشته، بالغ بر ۵۸۲۰۷۶ تن کالا از طریق گمرکات مزبور، به خارج از کشور صادر گردیده که ارزش ریالی آن ۳۸۶ میلیارد ریال (معادل ۲۲۰ میلیون دلار) می شد. این رقم نسبت به سال ۱۳۷۷، معادل ۵۴ درصد افزایش نشان می دهد. ارزش کالاهای وارداتی در طول همین مدت ۱۲ درصد کاهش نشان می دهد، لیکن وزن کالاهای مورد اشاره ۹۸ درصد افزایش داشته است.

### گسترش ناوگان حمل و نقل ایران

#### در دریای خزر

گسترش ناوگان حمل و نقل نفت خام ایران در دریای خزر «محمد سوری» مدیر عامل «شرکت ملی نفتکش ایران» طی مصاحبه ای گفت: «این شرکت با سفارش ساخت ۸ فروند کشتی ۶۰ هزار تنی در داخل کشور، ناوگان حمل و نقل نفت خام در دریای خزر را، توسعه می دهد.»  
گفتنی است که ظرفیت فعلی کشتیهای نفتکش ۳ میلیون تن بوده و تعداد آنها با دریافت کشتیهای جدید به ۳۶ فروند می رسد.

[با تشکر از احمد سواررخش]

انتشارات کتابسرا در تهران چاپ و منتشر می شود) از مهمترین آثار ترجمه ای وی می توان کتابهای زیر را بر شمرد: گل سرخ و شمشیر - قلبم را به تو هدیه می کنم - ژوزفین - زنده باد مرگ - ۹۵ ساعت آخر عمر موسولینی - کسلو پاترا - تسخیر غرب وحشی - سرگذشت دیوید کامرون - آناستازیا یا دختر تزار - مرگ رئیس جمهوری (گزارش ترورکننده) - مردی که دوبار زندگی کرد (چاپ شده ولی توقیف است) و... ویلای زعفرانیه.

از مرعشی چندین کتاب زیر چاپ است. او به ورزش بویژه کوهنوردی علاقه وافر داشت و این ورزش را تا حد فتح قله ها با اکیب های کوهنوردی در برنامه های پنج شش روزه دنبال می کرد. به باغ داری و باغبانی عشق می ورزید. در حیاط وسیع خانه ویلایی اش در شمال تهران به پرورش انواع گل و گیاه بویژه درختان میوه پرداخته بود که هرگاه دوست یا آشنایی به دیدنش می رفت در هر فصلی می توانست با دستان خود پای درخت دلخواه میوه های تازه بچیند. با خوشنویسی آشنا بود و خطی خوش و خاص خود داشت. کلکسیون از آثار پدربزرگ خود (مستعدالکتاب) از خوشنویسان دوره قاجار و خوشنویسان دیگر فراهم آورده بود که گوشه ای از کتابخانه شخصی او را ترئین می داد.

مرعشی طبق وصیتش کتابخانه شخصی خود را که حدود ۲۵۰۰ جلد کتاب و مجله در زمینه های علمی، تاریخی و علوم انسانی است به دانشگاه گیلان اهدا کرده است. همچنین مجموعه زیبای آثار خطی خود را نیز به کتابخانه ملی رشت بخشیده است. علاوه بر این منافع مادی حاصله از چاپ و تجدید چاپ دو اثر خود (واژه نامه گویش گیلکی و متمم آن) را نیز بعنوان کمک مالی به کتابخانه ملی رشت واگذار کرده است.

مرعشی سال های عمر خویش را با تنها مونس زندگی خود یعنی همسرش خانم زری خاور (مؤلف کتاب هنرآشپزی در گیلان) بسر می برد.

احمد مرعشی مؤلف، مترجم و روزنامه نگار گیلانی فروردین ماه امسال بر اثر سکته قلبی در تهران درگذشت. احمد سادات مرعشی متولد اول فروردین ماه ۱۳۰۷ (مطابق شناسنامه ۱۳۰۱) است. دوره کودکی و نوجوانی را در رشت گذراند. بعد از گرفتن دیپلم در تهران، به آلمان رفت و در دانشگاه فنی اشتوتگارت به تحصیل شیمی نفت پرداخت و بعد از بازگشت به میهن به مشاغل آزاد از جمله روزنامه نگاری، ترجمه و تألیف کتاب روی آورد. وی بدلیل فعالیت در جبهه ملی و نوشتن چندین مقاله در روزنامه مخفی «راه مصدق» دستگیر و در سال ۱۳۳۳ به دو سال زندان سیاسی محکوم شد.

مرعشی کار نویسندگی را به صورت حرفه ای از سال ۱۳۳۵ با نگارش و ترجمه انواع مقالات و پاورقی ها در مجلاتی چون سید و سیاه، روشنفکر، ترقی، زن روز، دانستیها و اطلاعات هفتگی شروع کرد. وی همچنین با روزنامه های کیهان و اطلاعات (پیش از انقلاب) و آیندگان (پس از انقلاب) همکاری داشت. از مرعشی بیش از ۱۰۰۰ مقاله اعم از تحریر و ترجمه در زمینه های مختلف علمی، تاریخی، فرهنگی و داستانی با نام اصلی یا مستعار یاس، پائیز و الف. م. به یادگار مانده است. افزون بر این ۲۹ کتاب به صورت ترجمه یا تألیف چاپ و منتشر کرده است که برخی از آنها به چاپ دوم و سوم رسیده است. از معروفترین و مهم ترین تألیفات وی می توان از عناوین ذیل یاد کرد:

- \* فرهنگ مرعشی آلمانی - فارسی با مقدمه استاد ابراهیم پورداوود که در سال ۱۳۳۸ از طرف بنگاه انتشاراتی ابن سینا چاپ شد.
- \* واژه نامه گویش گیلکی و فرهنگ اصطلاحات گیلکی، انتشارات طاعتی رشت، ۱۳۶۳ (چاپ دوم بزودی منتشر می شود)
- \* اعجوبه ها در ۵ جلد (شرح حال مشاهیر و معاریف ایران و جهان)
- \* متمم واژه نامه گویش گیلکی (که توسط

## ظهور چندین نشریه ادبی و فرهنگی در گیلان

جای خوشحالی است که از شب عید ۷۹ تا نیمه اول اردیبهشت یعنی در طلیعه بهار، و عرض ۱/۵ ماه، شاهد ظهور و حضور چندین نشریه فرهنگی و ادبی در سطح کشور باشیم که از یک جا - از گیلان - سر برآورده رخ کرده‌اند و این نشان دهنده آن است که گیلان علی‌رغم عقب ماندگی‌های اقتصادی، اجتماعی، کشاورزی و صنعتی و بطور کلی ایستایی، پسرقت و عدم توسعه، همان طور که همیشه گفته شد و می‌شود، لااقل در عرصه فرهنگ پیشتاز و ممتاز مانده است.

حضور شاعران، نویسندگان، محققان، منتقدان و دیگر گروه‌های فرهنگی و هنری همیشه در رشت و شهرهای دیگر استان پر رنگ، فعال و تأثیر گذار بوده است. این همه موجب شده که این اواخر در عرصه مطبوعات نیز شاهد ظهور عده‌ای روزنامه نگار جوان و خوش آتیه در نشریات گیلان و پایتخت باشیم که برخی از آنان بسیار خوب درخشیده‌اند.

چند ماه پیش اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان آماری ارائه داشته بود که نشان می‌داد ۳۷ واحد انتشاراتی و ۲۲ نشریه اعم از روزنامه، هفته نامه، دوهفتگی، ماهنامه و فصل نامه در این استان فعالیت دارند. این حرکت جمعی نشریات گیلان که در طلیعه بهار سال نو مشاهده شده است انشاءالله که دیر بپاید و از پا نماند. این نشریات ادبی به ترتیب تاریخ چاپ و انتشار در این جا معرفی می‌شوند:

### هاتف، ویژه ادب و هنر

هاتف ویژه ادب و هنر، ۱ (نوروز ۷۹)  
۴۰ صفحه (مجله‌ای) ۴۰۰ تومان  
صاحب امتیاز و مدیر مسئول هفته نامه: سید حسین ضیابری سیدین  
سرپرست هفته نامه: نسرین پورهمرنگ  
ویژه نامه به کوشش و اهتمام: علی ثباتی  
دفتر هفته نامه: رشت - خیابان رسالت - روبروی اداره کل محیط زیست گیلان - تلفن ۸۲۲۷۰۷  
دفتر ویژه نامه: رشت - خیابان علم الهدی - پاساژ امیرکبیر - طبقه دوم. تلفن ۲۵۶۵۲  
هاتف هفته نامه‌ای است که سال نهم را پشت سر می‌گذارد. این نشریه در جمع دیگر هفته نامه‌های گیلان، نسبت به گیلان و مسایل گیلان‌شناسی حساسیت بیشتر نشان می‌دهد و تاکنون یکی دو شماره ویژه‌نامه مستقل عرضه داشته است. سرپرست ویژه نامه علی ثباتی تا چندین پیش سرپرستی مجله پیام شمال را بر عهده داشت اینک چند ماهی است بعنوان مسئول صفحه ادبی با هفته نامه هاتف همکاری می‌کند. چاپ سریع ویژه ادب و هنر هاتف نشان از شوق و پشتکار او دارد.

### گیله‌وا، ویژه هنر و اندیشه

گیله‌وا، ویژه هنر و اندیشه، ۲ (بهار ۷۹)  
۶۴ صفحه، ۳۵۰ تومان  
به کوشش: محمد تقی صالحپور  
نشانی ویژه هنر و اندیشه: رشت - صندوق پستی ۴۱۶۳۵-۱۵۸۸

تلفن ویژه‌نامه ۷۷۲۱۳۷۸  
گیله‌وا نشریه‌ای صدرصد گیلانی (و مازندرانی) است که از نخستین شماره تاکنون صرفاً به مسایل بومی و منطقه‌ای پرداخته و می‌پردازد. اما در کنار بدنه اصلی خود گاهی به انتشار ویژه نامه‌های فرابومی و منطقه‌ای نیز پرداخته است. محمد تقی صالحپور نویسنده و روزنامه نگار قدیمی و نام آشنای گیلانی که زمانی نشریه خوب و به یاد ماندنی بازار ویژه هنر و ادبیات را منتشر می‌کرد سردبیری مهمان ویژه نامه گیله‌وا را بر عهده دارد. دست اندرکاران ویژه هنر و اندیشه مصمم‌اند حداقل سالی ۳ شماره از آن را منتشر نمایند.

### گیلان زمین

فصلنامه تاریخی، اجتماعی، فرهنگی  
دوره‌ی نو، بهار ۷۹، شماره ۱ - شماره مسلسل ۹  
۷۴ صفحه، ۴۰۰ تومان  
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: قربان فاخته جوبنه  
سرپرست: علیرضا پنجه‌ای

نشانی: رشت - صندوق پستی ۳۳۸۷-۴۱۶۳۵  
گیلان زمین از نشریات خوب و قابل اعتنای گیلان است با نخستین شماره در تابستان ۷۳ شروع بکار کرد و در تابستان ۷۵ با انتشار شماره ۸ متوقف شد (۸ شماره در ۳ جلد). اینک بعد از وقفه‌ای متجاوز از چهار سال در قطعی نو و مجله‌ای (رحلی) با مطالبی متنوع و متفاوت از شماره‌های گذشته منتشر شد. علیرضا پنجه‌ای سر دبیر گیلان زمین از شاعران با احساس گیلانی و صاحب چندین مجموعه شعر است. وی در عرضه این شماره و تنوع بخشی آن بعنوان یک نشریه روشنفکری از هیچ کوششی فروگذار نکرده است. دست اندرکاران گیلان زمین مصمم‌اند از این پس شماره‌های آن را بطور منظم و بی وقفه انتشار دهند.

### پیام شمال

ماهنامه خبری، تحلیلی، اجتماعی

اردیبهشت و خرداد ۷۹ - شماره نهم و دهم  
۴۸ صفحه، ۳۵۰ تومان  
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: غلامرضا مرادی  
نشانی: رشت - گلزار - خیابان ۱۶۱ - پلاک ۲۸  
کدپستی ۳۴۷۴۸ - شماره تلفن ۷۷۲۳۶۵۰  
ماهنامه پیام شمال اخیراً وارد سال دوم حیات مطبوعاتی خود شده. مدیر مسئول آن غلامرضا مرادی شاعر و منتقد گیلانی است که تاکنون چندین مجموعه شعر و نقد کتاب منتشر کرده است. پیام شمال در شماره‌های اخیر بیشتر به ادبیات پست مدرنیسم روی آورده است.

### کادح، ویژه ادبیات امروز

کادح، ویژه ادبیات امروز، ۲ (۷۹/۲/۱۴)  
۱۶ صفحه (روزنامه‌ای) ۲۲۰ تومان  
صاحب امتیاز و مدیر مسئول هفته‌نامه: علی طاهری  
ویژه نامه زیر نظر: ضیاءالدین خالقی  
نشانی هفته نامه: رشت - صندوق پستی ۴۱۶۳۵-۳۴۶۳

نشانی ویژه نامه: لنگرود - خیابان شهید واحدی - کوچه خالقی - پلاک ۳۵ - تلفن ۰۱۴۲۵۲۲-۳۵۸۱  
کادح از هفته نامه‌های قدیمی گیلان است که اوایل انقلاب نخست به صورت ماهنامه و پس از آن هفته نامه منتشر شد و هر از چند گاهی دست به انتشار ویژه‌نامه‌های ادبی زد. ویژه "ادبیات امروز" که تاکنون دو شماره آن منتشر شده است با تلاش و مساعی "ضیاءالدین خالقی" شاعر نوپرداز لنگرودی منتشر می‌شود و بر سر آن است که هر ماه منتشر شود.

\*\*\*

بر این مجموعه می‌توان نشریه داخلی حوزه هنری گیلان را هم که با نام "سبزینه کادوس" منتشر می‌شود افزود که زیر نظر رضا حقی و به کوشش شوکت منصوری منتشر می‌گردد. سبزینه کادوس هر دو ماه یک بار از طریق روابط عمومی حوزه هنری استان منتشر می‌شود که اگر چه نشریه‌ای داخلی است اما می‌تواند با اندک گرایش عمومی به صورت یک نشریه ادبی وارد بازار مطبوعات استان شود.

جای بحث مجلات تخصصی از جمله معماری و شهر سازی، تشخیص آزمایشگاهی، فنی مهندسی گزارش و امثال آن را که برخی از آن‌ها به صورت بسیار درخشانی در مطبوعات سراسر کشور عرضه می‌شوند به فرصتی دیگر وا می‌گذاریم.

## رویدادهای

### فرهنگی

### هنری

### گیلان

### در

### مجمع

### فرهنگی

### هنری

### خاتم الانبیاء

### نشست

عنوان "عید نوروز در گیلان" که توسط آقای تراب کمایی ایراد شد در محل مجتمع فرهنگی، هنری خاتم الانبیاء برگزار کرد. بخاطر تقارن ایام عید و موضوع سخنرانی بخش زیادی از مردم فرهنگدوست شهر در آن شرکت کردند.

همچنین در ۲۴ فروردین ماه ۷۹ دهمین نشست علمی گیلان‌شناسی در سالن آمفی تئاتر دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه گیلان با شرکت دکتر کرستیان برومبوره استاد رشته مردم‌شناسی دانشگاه آکسان پرووانس فرانسه برگزار گردید. برومبوره که تحقیقات گسترده‌ای در گیلان پژوهی دارد و اخیراً برای تکمیل پژوهش‌های خود به گیلان سفر کرده موضوع سخنرانی خود را تحت عنوان "زندگی روزمره در دشت گیلان" (روستای لسکو کلاپه) ایراد کرد.

مساعی آقایان دکتر یوسف پور رئیس دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه گیلان و کیوان محمدی معاون مالی و اداری دانشکده و همچنین جمشید کرمی مدیریت مجتمع فرهنگی هنری خاتم در تداوم این نشست‌ها ستودنی و قابل تقدیر است.

### کنسرت آوازهای محلی گیلان

ایام عید اعیان سالن آمفی تئاتر مجتمع فرهنگی و هنری خاتم شاهد برگزاری شب‌های خاطره انگیزی برای نسل میان‌سال و کهن‌سال رشت بوده است. موسی علیچانی خواننده و پویا ساغری نوازنده پیانو، هنرمندان جوان و خوش آتیه گیلانی کنسرت آوازهای محلی گیلان را با استفاده از بازخوانی زیباترین ترانه‌های احمد عاشورپور خواننده پیش‌کسوت فولکلوریک و فریدون پوررضا خواننده سرشناس و حاضر در صحنه آوازهای ناب گیلکی اجرا کردند.

در این کنسرت که از تاریخ هفتم لغایت یازدهم فروردین ماه بمدت ۵ شب و هر شب از ساعت ۷ بعد از ظهر شروع می‌شد ترانه‌های معروفی چون گول بانو، ای لیلی، اوهوی مار، جوما بازار، خروسخوان، نوکون ناز، نی زن، سیما جان و گیلان جان از مهندس عاشورپور و سیابان، هوهو، من بدوبدو تو بدوبدو از پوررضا بازخوانی شد که بیشتر زمینه‌های کار، زندگی، عشق و عواطف انسانی را بر می‌تاباند و از این رو سخت مورد استقبال حضار بویژه جوانان قرار گرفت.

گفتنی است مهندس احمد عاشورپور از پیشگامان موسیقی گیلکی و از جمله کسانی است که در ورود موسیقی فولکلوریک ایران به رادیو بویژه ترانه‌های گیلکی در آن زمان زحمت بسیار کشیده است. وی که متولد ۱۲۹۶ است و هم اکنون ۸۳ سال دارد در شب افتتاح کنسرت حضور داشت و به خواست مدعوین بالای سن رفت و خاطرات تلخ و شیرینی از دوران جوانی و گذشته خود را بیان داشت. اوج تشویق و

تقدیر از وی وقتی بعمل آمد که استاد سخنرانی خود را به زبان گیلکی ایراد داشت و از جوانان خواست تا پاسدار زبان مادری خود باشند و این نهاد هویتی خویش را آسان از دست ندهند. استاد پوررضا اگرچه در این شب حضور نداشت اما بازخوانی ترانه‌هایش با صدای علیچانی و پیانوی ساغری شکلی نو و تازه عرضه داشته بود که برای جوانان بسیار دلپذیر می‌نمود. بسیاری از حضاران و تماشاچیان از اقدام هنردوستانه مسئولان مجتمع و اداره ارشاد اسلامی گیلان اظهار شادمانی کردند و آن را کاری قابل تقدیر و ستایش دانستند.

### مرور یک زندگی

نمایشگاه نقاشی صمد حسینی

از تاریخ ۲۴ اردیبهشت لغایت دوم خرداد ۷۹ نمایشگاه نقاشی مشتمل بر ۴۵ تابلو از صمد حسینی نقاش معاصر گیلانی در محل نمایشگاه‌های مجمع فرهنگی هنری خاتم رشت برپا گردید. این نمایشگاه در سه بخش زیر

الف: نگاهی به طبیعت شمال با ابزار و مواردی چون رنگ روغن روی بوم و روی کاغذ عکاسی  
ب: کوجه‌ها و دیوارها با کاغذ گراف، مداد کتبه قهوه‌ای، آجری، اکر و پاستل سفید  
ج: نگاهی به انسان معاصر با کاغذ گراف و مداد کتبه قهوه‌ای عرضه گردید.  
در این آثار به تنهایی، درد و رنج و بی‌چهره بودن انسان معاصر تأکید شده بود و برای وصول به این هدف از حذف رنگ‌ها و فقط حضور رنگ قهوه‌ای با سایه روشن‌های متفاوت بهره گرفته شد.  
صمد حسینی، متولد ۱۳۴۴، اهل رودسر و ساکن رشت است و هم‌اکنون بعنوان مدرس رشته گرافیک آموزشگاه‌های فنی حرفه‌ای گیلان به کار مشغول می‌باشد.

### شرکت ناشران گیلانی

در سیزدهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران سیزده ناشر گیلانی در نمایشگاه بین‌المللی کتاب امسال (۱۳ لغایت ۲۴ اردیبهشت) در تهران شرکت داشتند. این ناشران که در غرفه‌ای به مساحت ۱۵ متر مربع و تحت عنوان تعاونی ناشران گیلان شرکت داشتند جمعاً ۱۰۳ عنوان از تازه‌ترین آثار منتشره خود را به معرض دید و فروش بازدید کنندگان قرار دادند. گفتنی است در گیلان ۳۷ واحد انتشاراتی فعالیت دارند که ۳۰ واحد آن در رشت مستقر است. همکاری اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان و معاونت فرهنگی اداره کل در شرکت ناشران گیلانی و حضور آنها در نمایشگاه شایان تقدیر است.

### ششمین گردهمایی

### شورای پژوهشی استان‌ها در گیلان

ششمین گردهمایی شورای پژوهشی استان‌ها از ۱۰ الی ۱۲ اسفند ماه در بندر انزلی برپا گردید. این گردهمایی که با حضور آقای مسجد جامعی قائم مقام ویزر فرهنگ و ارشاد اسلامی، نماینده محترم ولایت فقیه در گیلان و امام جمعه محترم رشت، مدیران کل استان‌ها و اعضای شورای پژوهشی ادارات کل فرهنگ و ارشاد اسلامی سراسر کشور در هتل سیدکنار انزلی برگزار شد طی سه کمیسیون (بررسی مسایل بازمینی آیین نامه - آموزش - بررسی اولویت‌ها و برنامه ریزی‌های فرهنگی) به کار خود ادامه داد و در پایان سه استان اردبیل، مرکزی (اراک) و کرمان به ترتیب بعنوان حائزین رتبه اول تا سوم اعلام شدند:

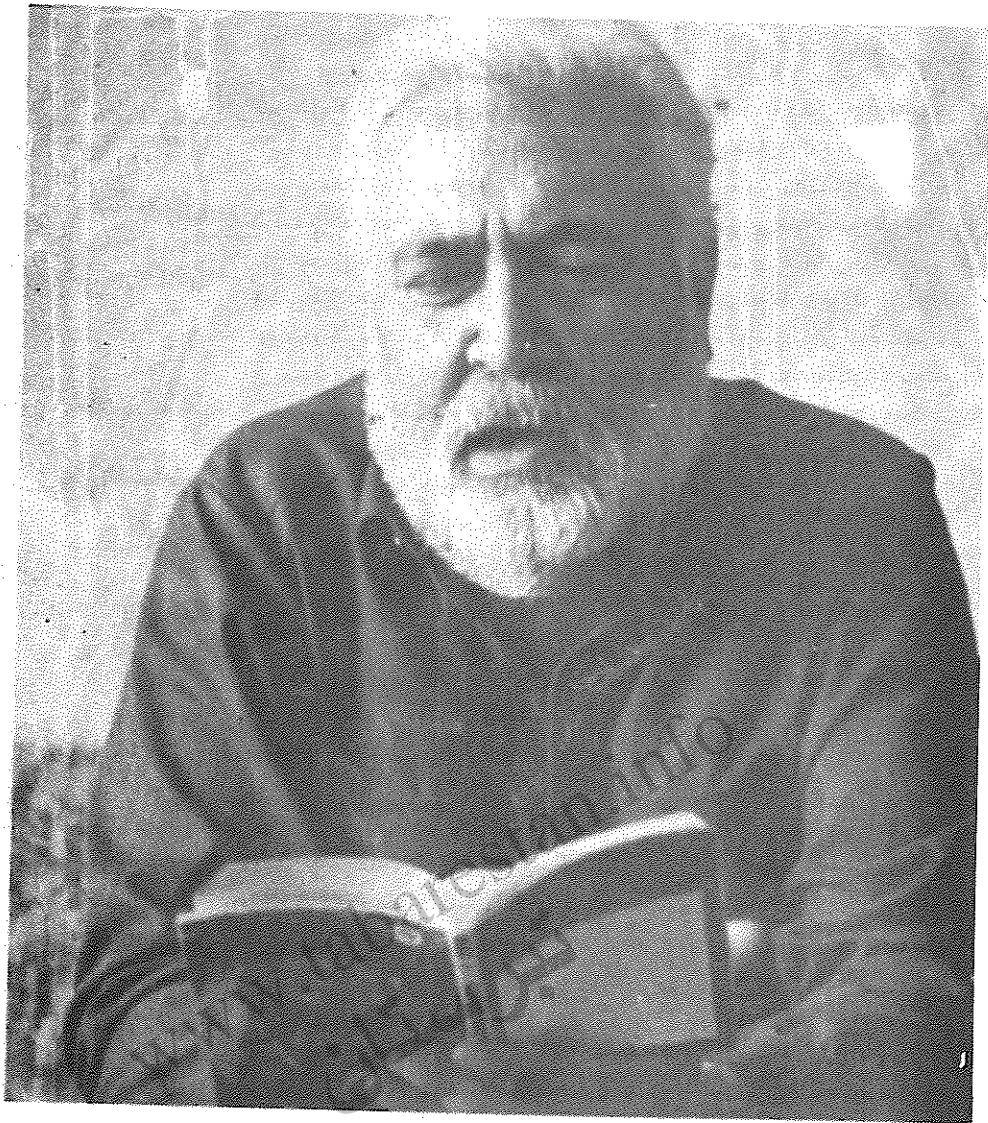
همچنین استان سمنان بخاطر ارائه بهترین فصلنامه با نام قوس و استان خراسان بخاطر بیشترین طرح‌های پایان یافته و استان‌های فارس و تهران بخاطر برخورداری از بهترین ترکیب اعضای علمی شورای پژوهشی و استان گیلان بعنوان میزبان گردهمایی مورد تقدیر قرار گرفتند.

همکاری شورای پژوهشی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان

### در تداوم نشست‌های ماهانه

### پژوهشکده گیلان‌شناسی

پژوهشکده گیلان‌شناسی دانشگاه گیلان با همکاری شورای پژوهشی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان نهمین جلسه ماهانه سخنرانی گیلان‌شناسی را عصر روز چهارشنبه ۲۵ اسفند ماه ۷۸ با



## همپای کماندار بزرگ کوهساران

به مناسبت اولین سال مرگ سیروس طاهباز با طرح زیبای عاشقانه

عباس حسن پور

یک سال از خاموشی آرش وار سردی می‌گذرد که تمام هستی خود را صرف تدوین، چاپ و نشر آثار "زاده اضطراب جهان" نیما یوشیج کرد.

او، کسی نبود جز عاشق و قلندری پاک باخته به نام "سیروس طاهباز" نام و یادش میرامباد.

در روزگار ما، کمتر کسی را می‌توان یافت که علیرغم داشتن هنر نویسندگی، نقادی، ترجمه و فعالیت‌های درخشان مطبوعاتی، آن هم در اوج جوانی، یک باره خود را فراموش کند و به اعتلای هنر دیگران بپردازد، اما طاهباز چنین کرد.

او در حالی که فقط یک بار، سال ۱۳۳۱ آن

هم در سن ۱۳ سالگی نیما را دید، به واسطه فرزند زمان خویش بودن، ذهنیت مدرن و واقعیت‌گرایی خود و نقس حق نیما، به رسالت شاعریش ایمان آورد و بر این ایمان و علاقه پایدار ماند (البته سهم زنده یاد جلال آل احمد در آشنایی طاهباز با آثار و خانواده نیما را نباید نادیده گرفت)

سیروس در سال ۱۳۱۸ در بندر انزلی متولد شد، اجدادش از مشروطه خواهان و از یاران میرزا بودند، از دو سالگی در تهران ماندگار شد در دوران دانشجویی کتاب‌هایی از جان اشتاین بک و ارنست همینگوی ترجمه کرد. سال ۱۳۴۸ در حالی که آخرین سال‌های رشته پزشکی را

می‌گذرانید، تحصیلات آکادمیک را رها کرد و زندگی را بر پایه ادبیات بنا کرد و به ترجمه، نویسندگی، فعالیت‌های مطبوعاتی و کار در کانون پرورش فکری پرداخت. با انتشار مجله "آرش" (۴۵-۱۳۴۰) به یاری و معرفی نویسندگان، شعرا و هنرمندان پرداخت.

آرش طاهباز، مجله‌ای آوانگارد بود که اختصاصاً به هنر و ادبیات مدرن و چهره‌های معاصر پرداخت و با مجلات ماقبل خود مثل "خروس جنگی"، "کویر"، "آبادانا"، "جنگ هنر و ادب امروز" و... و با مجلات همراه و بعد از خود مثل "آژنگ جمعه"، "فردوسی"، "جزوه شعر" و...





تفاوت فاحش داشت. تفکر غالب در انتشار آرش کیفیت کار بود نه کمیت آن، به طوری که طی ۵ سال فقط ۱۳ شماره آن منتشر شد. متانت و کیفی نمودن کار از ویژگی‌های کار طاهباز است. نکته دیگر اینکه طاهباز در انتشار مجله آرش "دفترهای زمانه" و... هرگز از فنون رایج ژورنالیستی زمانه استفاده نکرد و جذب جریان‌های جنجالی و موسمی نشد.

کسانی که در آرش طاهباز در عرصه‌های مختلف ادبی (شعر، داستان، نقد، ترجمه، نمایش‌نامه و...) فعالیت می‌کردند و یا با آرش فعالیت فرهنگی و ادبی خود را شروع کرده‌اند، امروز از برجستگان و سکان داران عرصه‌های فرهنگی و ادبی کشورند.

طاهباز، از سال ۱۳۴۲ به پیشنهاد خود و موافقت زنده یاد دکتر محمد معین - وصی آثار نیما - و در حضور جلال آل احمد و رضایت و استقبال عالیّه جهانگیر - همسر نیما - مسئولیت نسخه برداری تنظیم و نشر آثار نیما را به جان پذیرفت و این بار رسالت و امانت را تا آخرین دقایق زندگی عاشقانه بر دوش کشید.

سیروس یکی از محارم اسرار آثار نیما و بزرگترین شناسنده اوست. ۳۷ سال به تنظیم و طبع آثار نیما پرداخت، با تلاش و تعصب در مقابل معاندان به دفاع و ستیزه پرداخت و یقین دارم وقتی از این خاک دان کوچید، چون مرادش - نیما - زخم‌های عمیقی از تیر طعنه باران نیمه راه، بر تن داشت.

راستی اگر او نبود، و آن جبر و جنون نیما دوستی اش، سرگذشت گونی‌های درهم و برهم آثار نیما چه می‌شد و...

بسیار دیریم، کار سخت و فرساینده بود، سروده‌های نزدیک به ۴۰ سال شاعری نیما در داخل گونی‌ها، به اضافه نقدها، قصه‌ها، نامه‌ها، حرف‌های همسایه و یادداشتهای روزانه، با خطوط و رنگ‌هایی جوراجور بر کاغذ پاره‌های گوناگون، با شرایطی که نیما در وصیت نامه معین کرده بود و دکتر معین هم اصرار به اجرای دقیق آن داشت اما چون عشق، واسطه سیروس طاهباز و نیما بود و آگاهانه به این کار فرساینده و زه گسل تن در داد، هرگز از رنج راه و تن فرسودن و جان به شوره نشانندن احساس خستگی نکرد بلکه آن را اکسیر روح خود می‌نامید و صادقانه می‌گفت «من کار بر روی آثار نیما را بزرگترین افتخار زندگی خود می‌دانم»<sup>(۱)</sup> و یا «... جوانی خود را می‌بینم که کشیدن بار امانت را تمهید می‌کنم و به دکتر معین قول می‌دهم، هرگز نگذارم چشم غریبه بر آن سطور ناخوانا بیفتد، روزها و شب‌ها، ماه‌ها و

نیما، آرامش خواهم یافت».

گفتم «اگر متولیان امر بنا به شرایط و عواملی...»

گفت: «من به نجات و مهمان نوازی مردم یوش ایمان دارم و تازه هیچ فرق نمی‌کند کجا، فقط در محدوده جغرافیایی یوش باشد، بالای تپه‌ای، پایین دژه‌ای، جوار نیما. اصلاً کجا فرق نمی‌کند ولی یوش...».

در همان جا، پیش‌نویس تقاضای تدفین جنازه در یوش را به اهالی و سازمان میراث فرهنگی نوشتم، وقتی نامه را برای امضاء مردم و معتمدان به یوش بردم، انگار قلب‌ها، هماهنگ می‌زد، چه استقبالی که نشد و در پایان همانی شد که قرار بود. بی هیچ اغراق و مظلوم‌نمایی و مرید بازی، طاهباز، روشنفکری بی ادعا بود و در طول مدت دوستی و آشنایی جز مهربانی و معرفت، بزرگواری، کرامت نفس، در آگاهی و سکوتی عمیق و معنا دار، چیز دیگری از او ندیدم و نشنیدم.

ماحصل کار طاهباز در چهار زمینه متفاوت (ترجمه و تألیف، فعالیت مطبوعاتی (انتشار آرش و دفترهای زمانه و...))، کار در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان از سال ۱۳۴۹ و نسخه برداری - تدوین و چاپ و نشر آثار نیما) بیش از ۶۰ جلد کتاب و مقاله است که به جامعه فرهنگی ایران تقدیم شده است.

سرانجام، زنده یاد سیروس طاهباز در سن ۵۹ سالگی در آخرین دقایق سه شنبه بیست و پنجم اسفند ۱۳۷۷، یعنی در چند قدمی بهار و بنفشه، جامعه فرهنگی، یوش و علاقه‌مندانش را خزان ساخت و به سوگ و سکوت نشاند و بیست و هشتم اسفند بنا بر وصیتش، گل گونه با دست‌های نازنین بازماندگان، دوستداران و اهالی یوش به "کماندار بزرگ کوهساران" پیوست و آرزومندانه خاک یوش را در آغوش کشید.

با قسمتی از "مانلی"<sup>(۲)</sup> نیما، یاد و نامش را گرامی می‌داریم.

صبح وقتی که هوا روشن شد، هر کسی خواهد دانست و به جا خواهد آورد، مرا که در این بهنه و آب، به چه ره رفته و از بهر چه‌ام بود عذاب؟

#### پانویس:

\* مصرعی از شعر افسانه "زاده اضطراب جهانم"

۱- مصاحبه با همشهری / ۲۴ دی ماه ۱۳۷۱

۲- می‌تراود می‌تاب / نشر بشارت / ۱۳۷۵

۳- درختچه‌ای زیبا، در نواحی کوهستانی مازندران

۴- عنوان شعری از نیما

سال‌ها، در این نسخه برداری، چشم می‌فرسایم جان تازه می‌کنم<sup>(۲)</sup>...

و بیدیریم کاری با آن شرایط و شلوغی، هرگز نمی‌تواند بدون اشتباه ریز و درشت باشد کما این که آن زنده یاد، با کمال میل و شهامت پذیرفت تا یک بار دیگر به بازخوانی و مقابله نسخه‌ها پردازد اما درینا که اجل مهلتش نداد و پاشنه روزگار، کج مدارتر از آن است که به میل کسی بگردد.

در هم تنیدگی طاهباز با نیما، از نوعی دیگر بود، عشق و علاقه، حسابی کارش را کرده بود. حتی، کتابخانه، روی میز، کنار شومینه و در دیوار منزلش، بوی نیما، یوش و مازندران می‌داد، با عکس‌ها، تابلوها، شعرهای خطاطی شده، شاخه‌های تلاج<sup>(۳)</sup> و...

سیروس مدیونم کرده بود، به حکم وظیفه و آموختن، هر وقت به تهران می‌آمدم، به سراغش می‌رفتم، وقتی از یوش و مردم مهربانش می‌گفتم، ذوق زده می‌شد و با حسرتی تمام، این رباعی نیما را زمزمه می‌کرد.

آتش زده‌ام، مرا نمی‌گیرد خواب

دریا صفتم، زمن نمی‌گاهد آب

خاک در دوستم، گرم باد بَرَد

دایم، سوی اوستم، خدایا دریاب!

آرزو داشت پس از بازنشستگی از کانون پرورش فکری به یوش برود و بقیه عمر را در یوش و با مردم مهربانش و زائران نیما سپری کند.

وقتی بیست و پنجم آذرماه ۱۳۷۳ به خدمتش رسیدم، گفتم: «فلانی، می‌خواهم وصیت کنم، مرا در یوش در جوار نیما دفن کنند»

یکه‌ای خوردم، تلخی روز حادثه کلافه‌ام کرده بود اما از پذیرفتن واقعیتی به نام مرگ ناچار بودم، گفتم استاد، انزلی کجا، تهران کجا و یوش کجا.

گفت: «محیط مصفا و آرام، آسمان صاف و طبیعت یوش را بسیار دوست دارم و تنها در کنار

مرا دانم کوشه آخر غم یار  
 (بهار آمد سه غم ناگهان یورش آورد، کار  
 شالیزار و پرورش نوغان و غم یار / شالیکاری و  
 پرورش نوغان را بتوانم، غم یار مرا از پا در  
 می آورد.)

با اینکه بهار و طبیعت زیبا در روستاهای گیلان  
 بسیار جذاب و فریبنده است، اما روستایی  
 زحمتکش فرصت استفاده از زیبایی طبیعت و بهار  
 دلپذیر را پیدا نمی‌کند و وقت پیدا نمی‌کند از بهار  
 لذت ببرد.

زن و مرد روستایی دوش به دوش هم از کله  
 سحر تا غروب خورشید در گل و لای زمین شالی  
 تقلا می‌کنند و زحمت می‌کشند، نتیجه تجربه  
 سالهای زندگی سخت او را در این ضرب المثل  
 گیلکی می‌بینیم.

"بهار کی آیه مرا غم گیره"

"bâhâr ki âya mere qam gire."

(بهار که می‌آید غم می‌گیرد.)

هنگام کشت شالیزار آنان که دستشان به  
 دهانشان می‌رسد و توانایی مالی دارند، کارگری را  
 به خدمت می‌گمارند و آنان که توانایی مالی  
 ندارند، ناچار از کودکان کار می‌کشند.  
 ضرب‌المثلی در این باره می‌گوید:

"بهار گوسکا واز بوکونه ارزش داره."

"bâhâr guskâ vâz bukuna arzaš dâre"

(بهار قورباغه پیره، ارزش دارد.)

مردان کارگر یعنی مزدبگیر، نوغاندار و  
 خانخالی و زنان کارگر و بزرگوار یا کراچی karācī  
 در تولید برنج شریک رنج شالیکارانند. در شعر  
 عامیانه زیر مضمون رنج شالیکار به کار گرفته شده  
 است:

بشیم گیلان کی گیلان پور برنجه

برنجه دونه دونه درده رنجه

(به گیلان برویم که پر از برنج است، دانه‌های

برنج پر از رنج و زحمت است.)

در یک نمای کلی از وضعیت تولید کشاورزی  
 در روستاهای جلگه‌ای گیلان، دو ماه فروردین و  
 اردیبهشت از نظر تولید محصول فقیر است. بعد از  
 گذشت دو ماه بعضی از میوه‌ها از جمله آلوچه به  
 بازار عرضه می‌گردد و در آخر خرداد پيله نوغان  
 به بار می‌نشینند، در تیرماه غوره و مرداد حبوبات  
 و خیار و هندوانه دهقان را از دست تنگی  
 می‌رهاند و در پایان شهریور محصول برنج آماده  
 فروش می‌شود. از این نظر بهار که فصل  
 سخت‌کوشی و تنگدستی است به گدا بهار و پاییز به  
 فصل استراحت و گشایش است از نظر دهقانان به  
 ارباب بهار معروف است.



## شالیکاری، گدا بهار و خشکسالی

هوشنگ عباسی

اینک دست خالی مانده و از سوی دیگر در این  
 دو ماه اول بهار محصولی هم به بار نیاورده تا رفع  
 احتیاج کند.

همان گونه که ابرهای سیاه بر آسمان گیلان  
 سایه انداخته، فقر و دست تنگی نیز بر زندگی  
 روستایی سایه انداخته و هزینه و خرج کشت نیز بر  
 او فشار مضاعف وارد نموده است. کار طاقت  
 فرسا، فقر و تنگدستی، خستگی و درماندگی همه  
 در یک آن بر شالیکار زحمتکش گیلانی غالب  
 می‌آید و به همه اینها خشکسالی و درگیریهایی  
 مربوط به آبیاری را نیز باید افزود و اگر جوان  
 باشد و دل در گرو دختری گذاشته باشد، غم  
 دیگری بر بار این غمها یعنی غم عشق را نیز باید  
 اضافه کرد.

در بهار همه کارها ناگهان هجوم می‌آورد،  
 کشت شالیزار و نشاء و وجین، پرورش کرم  
 ابریشم، شخم باغ و کشت حبوبات و غیره

بهار باموسه غم باموسه یکبار

بیچار کار و ژگریار و غم یار

بیچار کار و ژگریارا بتانم

بیچارای اوی بیچارای اوی بیچارای  
 می‌با درگیل دره دیل بیقراری  
 برگرفته از یک ترانه روستایی

"گدا بهار" و "سیابهار" در گاهشماری شفاهی  
 مردم گیلان به دو ماه فروردین و اردیبهشت یا ۲۵  
 تا ۵۰ روز از بهار گذشته را گویند. آن هنگام که  
 ابرهای سیاه و باران‌زا آسمان آبی گیلان را فرا  
 گرفته و دهقان اندوخته خود را هزینه کرده و به  
 فقر و تنگدستی دچار آمده و دست یاری به سوی  
 نزول خوار و سلف خر و یا بانک‌های مختلف دراز  
 کرده است.

در زمان گذشته این نیاز را خان و مالک و  
 زمین دار برطرف می‌کرد و سرمایه لازم را در  
 اختیار شالیکار می‌گذاشت و هنگام درو از  
 محصول او برداشت می‌کرد.

با فرا رسیدن سال نو و عید مبارک، دهقان  
 گیلانی که به پیشواز نوروز رفته و سال جدید را  
 جشن گرفته و به دید و بازدید رفته و شادمانی  
 کرده و ته مانده آذوقه سالانه را هزینه کرده است،

## خشکسالی و مسأله آب و آبیاری

شالیکاران گیلان پیوسته با مشکل خشکسالی و کم آبی مواجه بودند، پس از احداث سد سفیدرود در سال ۱۳۴۱ با اینکه بخش عمده‌ای از مشکل کم آبی کشاورزان رفع گردید و سفیدرود به سان مادری زاینده جلگه گیلان را سیراب نمود، اما در ادامه فعالیت آبرسانی برنامه‌ریزی درستی بوسیله دست اندرکاران صورت نگرفت و در سرتاسر جلگه رشت، اقدام چندانی برای زه کشی و ایجاد کانال و استفاده بهینه از آب انجام نشد و به همان انهار سنتی که به شیوه قدیمی شالیزاران را آبیاری می‌نمود، بسنده شد.

منابع تأمین آب شالیزارها از گذشته به طرق مختلف انجام می‌گرفت که بقایای آن بعد از احداث سد سفیدرود نیز باقی مانده است. این منابع تأمین آب افزون بر رودخانه‌های کوچک و بزرگ از چشمه‌ها و استخرهای مختلفی که در حاشیه روستاها وجود داشت تأمین می‌گردید. متأسفانه پس از سپری شدن نزدیک به نیم قرن از تأسیس سد سفیدرود باید اعتراف نمود که مدیران سازمان آب منطقه‌ای گیلان در منطقه جلگه‌ای رشت هیچگونه کار مفید و قابل‌گفتنی عرضه نداشته‌اند و تنها به دریافت آب بها و افزایش نرخ آن و استفاده سنتی از آب سفیدرود قناعت ورزیده‌اند.

کشاورزان شالیکار گرچه امید مدیران سازمان آب دل خوش نکردند، آنان استخرهای سنتی خود را حفظ کردند تا در مواقع ضروری از آنان بهره‌برداری کنند.

خشکسالی در گیلان سابقه ممتد و طولانی دارد. به خاطر خشکسالی بوده که دهها روستا و محله در گیلان با پیشوند خشک مثل خشک اسطلخ، خشک بیجار، خشک‌رود، خشک‌رودبار، خشک سل، خشک سلی، خشک نودهان، خشک دره، خشک سرا، خشک سیلی و... نام‌گذاری شده‌اند.

فقط خشکسالی و آفات مختلف گیاهی شالیزارهای گیلان را تهدید نمی‌کند، بلکه سیل‌های عظیم و ویرانگر را نیز باید به این بلایا افزود. در سال زراعی ۷۲ سیل بزرگی در گیلان راه افتاد و شالیزارهای گیلان قبل از درو به زیر آب رفت و خسارات زیادی به شالیکاران ساحلی وارد نمود، کشاورز خسارت دیده و دل شکسته کمکی از طرف سازمان‌های بیمه و کشاورزی دریافت نکرد.

روزنامه کیهان چهار شماره خود را به این امر اختصاص داد و در گزارش خود نوشت: «شالیزارها قبل از برداشت برنج غرق شدند و ۷۰ درصد محصولات از بین رفتند و فقدان درآمد

کشاورزان در سال جاری در منطقه گیلان آنها را برای پرداخت بدهیهایشان به اشخاص و بانکها و حتی برای گذران زندگی ناتوان کرده است.»<sup>۱</sup>

## خسارات و زیان‌های خشکسالی

خشکسالی و خسارت شدیدی که به شالیکاران وارد شد در مطبوعات گیلان و کشور منعکس شد و مورد نقد و بررسی قرار گرفت. در گزارشی در این باره می‌خوانیم: «خسارت شالیزارهای گیلان به ۵۰ درصد رسید، بر اساس جدیدترین آمار کمبود آب کشاورزی سال جاری به بیش از ۲۱۵ هزار هکتار از زمین‌های کشاورزی گیلان خسارت وارد کرده است. این خسارت به دلیل بارش دیر هنگام باران بوده است که دیگر سودی برای زمین‌های زیر کشت نداشته است. میزان تولید برنج سفید نسبت به سال گذشته، حدود یکصد و پنجاه هزار تن کاهش پیدا کرده و کل تولید آن به پانصد هزار تن می‌رسد و در نتیجه، میزان خسارت وارده ناشی از خشکسالی در زمینه زراعت برنج بیش از دوهزار و چهارصد میلیارد ریال پیش‌بینی می‌شود و اگر نابودی سی هزار هکتار زمین‌های کشاورزی به علت بی‌آبی را هم در نظر بگیریم در آن صورت متوجه صحت گفتار کشاورزان خواهیم شد که می‌گویند: امسال کار زراعت سخت‌ترین سال بوده و کشاورزان گیلانی کاملاً در تنگنای اقتصادی قرار دارند، زیرا به علت خشکسالی و حفر چاه بدهکارند.»

کمک به شالیکاران خسارت دیده از طرف مسئولان فقط در حد شعار باقی ماند، با اینکه فیفا (سازمان جهانی خواروبار) وابسته به سازمان ملل متحد بودجه‌ای را به این امر اختصاص داده بود و عبدالغفار شجاع نماینده مردم انزلی در مجلس شورای اسلامی مطرح کرد: «سیصد و پنجاه میلیارد ریال وام به کشاورزان خسارت دیده از خشکسالی سال جاری در کشور پرداخت می‌شود و از این میزان وام یک هزار و یکصد و پنجاه میلیون ریال از محل کسر و اختصاص سه درصد بودجه عمرانی کشور تأمین شده است.»<sup>۲</sup> سیاست مدبرانه؟! مدیران سازمان آب در سال گذشته موجب رونق بازار و معاملات تجهیزات چاههای عمیق، لوله و پمپ گردید، بر این فشارها باید وصول آب بها تا دینار آخر و مطالبات وام‌های کمکی را نیز افزود.

## مسأله آب بها

خشکسالی و نابودی بخش عمده‌ای از شالیزاران در سال گذشته، توان مالی و اقتصادی کشاورزان را تا حد زیادی پایین آورد، تا جایی که

از اداره هزینه روزمره خود عاجز ماندند، با این توصیف سازمان آب منطقه‌ای گیلان، آب بهای خود را نسبت به سالهای گذشته ۲۰ درصد افزایش داد.

در زمینه تخفیف آب بها نیز اقدام اساسی صورت نگرفت، با اینکه آقای صادق احسانبخش امام جمعه شهر رشت درباره تخفیف آب بها در خطبه‌های خود نکاتی را مطرح کردند: «آن هفته شما شنیدید که من در نماز جمعه درباره آب بها چه عرض کردم، آقای وزیر زحمت کشیدند، تشریف آوردند، پیش آقای استاندار رفتند، پیش بنده آمدند، پیش مسئولان اجرایی آب رفتند. خلاصه برای این وزیر حالی شد که امسال را مردم کشاورز سخت در ناراحتی هستند. آن‌ها هم دستور دادند به آن‌هایی که ۷۰٪ سوختند، اصلاً معاف و آن‌هایی که ۵۰٪ سوختند، از اصل معاف و آن‌هایی که به اصطلاح سوخته‌اند ۲۵٪ کل مردم معاف باشند و من این را هم به شما تبریک می‌گویم و هم اظهار تشکر از وزیر می‌کنم.»

اما مدیر عامل آب منطقه‌ای گیلان خبر را طوری دیگر مطرح کرد. وی گفت: «در صورتی که کشاورزان تا پایان آذرماه آب بهای خود را پرداخت کنند به نسبت تحمل خسارت وارد از خشکسالی امسال از ۲۰ تا ۲۵ درصد مشمول تخفیف می‌شوند. عدم همکاری کشاورزان گیلانی در پرداخت آب بها این سازمان را برای پرداخت هزینه‌ها با مشکل جدی رو به رو کرده است.

به گفته وی بدهی آب بهای کشاورزان گیلانی ۲۵ میلیارد ریال است که این مبلغ با اعمال تخفیف به ۱۵ میلیارد کاهش یافته است.

هفته نامه «گیلان ما» ضمن نقد گفته‌های مدیر عامل آب منطقه‌ای گیلان نوشت:

«در قبوض آب بهای صادره میزان آب بها نسبت به سال گذشته به طور متوسط بیش از ۲۰ درصد افزایش داشت چرا؟ آیا درآمد کشاورزان در خشکسالی افزایش یافت؟... در حالی که با بیش از ۲۰٪ افزایش بی‌مورد آب بها تخفیف و بخشودگی نسبت به سال گذشته مفهوم و اثری ندارد.»<sup>۳</sup>

اما وزیر نیرو در این باره مطرح کرد: «به علت خسارات وارده ناشی از خشکسالی در گیلان آب بهای کشاورزان خسارت دیده از خشکسالی بخشیده می‌شود. وزیر نیرو گفت: کشاورزانی که با بیش از ۷۰ درصد محصولاتشان از خشکسالی خسارت دیده از پرداخت آب بها معاف هستند. حبیب‌الله بیطرف روز یکشنبه در رشت افزود: پرداخت آب بهای همه کشاورزان در سال جاری از ۲۵ درصد تخفیف برخوردار است. وی اضافه



کرد: کشاورزانی که محصولات کشاورزی آنها بین ۵۰ تا ۷۰ درصد خسارت دیده از ۵۰ درصد تخفیف آب بها برخوردار می‌شوند. وی گفت: این تخفیف در صورتی شامل حال کشاورزان می‌شود که بدهکاری خود را از بابت آب بها تا پایان آبان ماه سال جاری تسویه کنند.»<sup>۵</sup>

### باران خواهی و دعای باران

صدها و بلکه هزارها شالیکار پیر و فرتوت، خسته و پریشان بر شالیزاران سوخته و زمین ترک خورده شب‌ها و روزها را به پایان بردند و روی خاک تفتیده خوابیدند و دست استغاثه و نیاز به سوی آسمان بلند کردند، گریستند و طلب باران کردند.

آنان به شیوه گذشتگان و نیاکان خود منبر مساجد یا بقعه‌ها را آب کشیدند و در رودخانه‌ها انداختند، امام جمعه شهر رشت نیز از مردم خواست برای طلب باران ذکر دعا کنند و نماز بخوانند و مدیر عامل سابق آب منطقه‌ای گیلان بر مزار شهدای رشت در تازه آباد حاضر شد و با گروهی از مردم نماز باران خواهی برگزار کرد.

علم و پرچم مذهبی بر مزارع پراشسته شد، نوحه خوانان مرثیه سردادند و مردم درمانده بر سر و سینه کوبیدند و سینه زنی کردند، اما طبیعت و آسمان جز نیشخند تلخ پاسخ مثبتی نداد، باران نیامد که نیامد؟!

وقتی تعهد و مسئولیتی در کار نیست، برنامه‌ریزی و دلسوزی وجود ندارد، محیط زیست و جنگل را با دست خودمان آلوده می‌کنیم و نابود می‌سازیم، وقتی آلوده‌ترین رودخانه جهان در مرکز شهر ما جریان دارد، ساده انگارانه است، از طبیعت و آسمان امید رحمت و برکت داشته باشیم. مبارکباد آن روزگاران، وقتی عاشقی دلدار خود را در گرمای آفتاب می‌دید، از آسمان گرم و هوای داغ می‌نالید و از ابر می‌خواست تا باران بیارد، تا دلدارش از گرما برهد و در پی آن باران می‌آمد و قلب او خنک می‌شد.

هواگره می‌یاری در بیجاره

پوشتا آفتو خوره دلیل بیقراره

بوشو ابرا بوگو وارث بواره

می‌یاری طاقت گرمی نداره

(هواگرم و یارم در شالیزار است / آفتاب به

پشتش می‌خورد، دل بی تاب است / پرو به ابر بگو: باران بیارد / یارم طاقت گرما را ندارد.)

### وضعیت و ظرفیت آب سفیدرود

#### در سال جاری

و فور بارندگی و برف در سال جاری این نوید

در بهار همه کارها تا گهان  
هسحوم مسی آورد، کشت  
شالیزار و نشاء و وجین،  
پرورش کرم ابریشم، شخم  
باغ و...

با اینکه بهار و طبیعت  
زیبا در روستاهای گیلان  
بسیار جذاب و فریبنده  
است، اما روستایی  
رحمتکش فرصت استفاده  
از زیبایی طبیعت و بهار  
دلپذیر را پیدا نمی‌کند و  
وقت پیدا نمی‌کند از بهار  
لذت ببرد.

متأسفانه پس از سپری  
شدن نزدیک به نیم قرن از  
تأسیس سد سفیدرود باید  
اعتراف نمود که مدیران  
سازمان آب منطقه‌ای گیلان  
در منطقه جلگه‌ای رشت  
هیچگونه کار مفید و قابل  
گفتنی عرضه نداشته‌اند و  
تنها به دریافت آب بها و  
افزایش نرخ آن و استفاده  
سستی از آب سفیدرود  
قناعت ورزیده‌اند.

تجربه تلخ سال گذشته و  
زیان خشکسالی تابستان ۷۸  
به ما ثابت کرد که  
بوروکراسی فرتوت و از کار  
افتاده استان توانایی برنامه  
ریزی و پیشبرد درست  
کارها و حل مشکلات را  
ندارد.

و امیدواری را در دل شالیکاران به وجود آورد که امسال با مشکل کم آبی مواجه نخواهند شد، وزارت نیرو نیز در سال زراعی جدید برای مبارزه با کم آبی و خشکسالی ستاد بحران کم آبی و خشکسالی تشکیل داد. تا به استان فرتوتی که اقتصاد در آن تنها بر تولید برنج استوار است، یاری برساند.

استان گیلان دارای ۴۰۰ هزار هکتار زمین کشاورزی با بیش از ۱۸۲ هزار خانوار بهره‌بردار در حال فعالیت می‌باشند. به گفته مسئول روابط عمومی سازمان کشاورزی گیلان: بیش از دو سوم آب‌های جاری استان بدون استفاده هر سال به هدر می‌رود، فرهاد دواجی در گفتگو با خیرگزاری جمهوری اسلامی افزود: از ۹ میلیارد متر مکعب آب ورودی رودخانه‌های گیلان، دو میلیارد و ۸۰۰ میلیون متر مکعب آب به مصرف ۴۰۰ هزار هکتار زمین کشاورزی می‌رسد و بقیه بدون استفاده به دریا می‌ریزد.»<sup>۶</sup>

هفته نامه "گیلان ما" در سر مقاله شنبه ۲ آذر ۱۳۷۸ به مشکل آبیاری سال آینده پرداخت و به مسئولان هشدار داد. مدیر عامل شرکت سهامی آب منطقه‌ای گیلان سال زراعی جدید را از نظر تأمین آب امیدوارکننده دانست. وی گفت: «با برنامه‌ریزی‌های انجام شده و با هدف تأمین به موقع آب مورد نیاز کشاورزان استان از بیستم شهریور ماه امسال، دریچه‌های سد سفیدرود بسته شده که تا کنون افزون بر ۴۰ میلیون متر مکعب آب در پشت سد ذخیره سازی شده است» به گفته حقیقت آب ذخیره شده در پشت سد سفیدرود در قیاس با سال ۷۶ که از لحاظ تأمین کشاورزی سال خوبی بود، امیدوارکننده است و در حال حاضر وضعیت ذخیره سازی آب در پشت سفیدرود خوب است.»<sup>۷</sup>

مدیر امور سدهای استان گیلان نیز گفت: «امسال با هدف پیشگیری از بروز خشکسالی احتمالی سال آینده، عملیات رسوب زدایی سد سفیدرود انجام شده است. مهندس محمد علی ذبیحیان افزود: دریچه‌های سد سفیدرود امسال حدود دو ماه زودتر از بیستم شهریور بسته شد و تا کنون بیش از ۵۵ میلیون متر مکعب آب در پشت دریاچه آن ذخیره شده است.»<sup>۸</sup>

مدیر عامل شرکت آب منطقه‌ای گیلان درباره ظرفیت و میزان ذخیره آب سفیدرود مطرح کرد: میزان ذخیره آب سفیدرود ۷۷ میلیون متر مکعب می‌باشد. مهندس مرتضی حقیقت افزود: در هر ثانیه از ۳۹/۵ متر مکعب آب وارد سد شده و میزان خروج این آب ۲/۶ متر مکعب در ثانیه می‌باشد. به گفته وی: ظرفیت اسمی ذخیره آب

سد سپیدرود یک میلیارد و ۸۰۰ میلیون متر مکعب آب فراهم است. به گفته وی: ۱۸۰ هزار هکتار از ۲۳۰ هکتار زمین شالیزاری استان گیلان با استفاده از آب سد سپیدرود آبیاری می شود. وی گفت: گیلان دارای ۴۰۰ هزار هکتار زمین کشاورزی است که هر سال به دو میلیارد و ۸۰۰ میلیون متر مکعب آب نیاز دارد. به گفته وی: میزان ورودی آب رودخانه های استان گیلان در سال ۹ میلیارد متر مکعب است که از این میزان با استفاده از تأسیسات سد سپیدرود و کانال های موجود امکان بهره گیری از ۲/۵ میلیارد متر مکعب آب کشاورزی در طول سال وجود دارد این مسوول گفت: مازاد آب ورودی رودخانه های گیلان به دلیل نبود تأسیسات، کنترل ذخیره سازی آب های سطحی بدون استفاده به دریا می ریزد.<sup>۹</sup>

### حکایت سد استور

طرح احداث سد مخزنی استور که به بهانه جلوگیری از هرز رفتن آب سفیدرود و ذخیره سازی بوجود آمده، از نمونه طرح های پرهزینه و غیر مفیدی است که به شدت از طرف کارشناسان دلسوز استان مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. در گزارشی آمده:

«کم آبی سفیدرود با احداث سد مخزنی استور حل نمی شود. کم شدن آب سالانه سفیدرود مقوله دیگری است. ساختن سد مخزنی استور چاره این مشکل نیست. اقتصاد گیلان به شدت از اجرای طرح های عمرانی پرهزینه ای که کار آیی کافی ندارد متأثر است. طرح پرهزینه استور که از حدود ربع قرن پیش مطرح بود، پیچیدگی فنی زیادی دارد که می تواند موجب بروز اختلال اساسی در نظام اقتصادی شهرستان میانه و گیلان سفیدرود دارد... وقتی که آورد آبی سالانه سفیدرود در سال آبی گذشته خیلی کمتر از یک سال میانگین، آن طور که با همه حساب و کتاب ها حجم ۱/۲ میلیارد متر مکعبی مخزن نتوانست آبیگری شود و آب مورد نیاز آبیاری شبکه سفیدرود - فوونات تنظیم و تحویل گردد، آبیگری مخزن حدود ۲ میلیارد متر مکعبی سد استور که به روی یکی از شاخه های سفیدرود (قزل اوزن) است. چگونه باید صورت می گرفت؟ اگر امسال هم وضع اقلیمی و میزان نزولات برفی و بارانی نظیر سال گذشته باشد، آب لازم برای پر کردن مخزن سد استور و یک دوجین از این قبیل سدهای بزرگ و کوچک که در سر آبان سفیدرود طراحی و پیش بینی شده، از کجا و از چه منابعی تأمین خواهد شد.»<sup>۱۰</sup>

اما در تعرفه کارهای مدیر عامل سابق شرکت

آب منطقه ای گیلان مهندس هادی الماسی آمده: راه اندازی سد استور آرزوی دیرینه مردم گیلان است و عملیات اجرایی سد استور در سال گذشته به صورت (فایناس) تصویب شد و مقرر گردید که با حضور پیمانکاران خارجی و با تأمین اعتبار آن، کارهای اجرایی آن شروع شود.<sup>۱۱</sup>

گرچه این امر با واقعیت موجود هم خوانی ندارد و آن گونه که مطرح شده خواست مردم گیلان نیست، بلکه خواست گروهی کارگزار و پیمان کار است.

### نتیجه گیری و پیشنهاد

«۲ میلیارد جمعیت جهان به آسمان چشم می دوزند.» این جمله تیر اول روزنامه پرتیراژ نشاط در ۲۰ مرداد سال ۷۸ بود. خشکسالی و مشکل کم آبی تنها یک مشکل داخلی در کشور ما نیست، بلکه یک معضل جهانی است که به علت گرم شدن کره زمین اتفاق می افتد و تمام جهان را تهدید می کند.

لزوم برنامه ریزی دراز مدت برای مبارزه با خشکسالی بساید در رأس برنامه و سیاست سازمان های مربوطه قرار گیرد. می گویند: «گذشته چراغ راه آینده است»، تجربه تلخ سال گذشته و زبان خشکسالی تابستان ۷۸ به ما ثابت کرد که یوروکراسی فر توت و از کار افتاده استان توانایی برنامه ریزی و پیشبرد درست کارها و حل مشکلات را ندارد. ناچار باید امیدوار بود که برای استفاده بهینه از آب های سطحی و رودخانه ای و منابع زیرزمینی تمهیدات لازم از طرف مقامات مسوول صورت گیرد و ستاد مبارزه با خشکسالی اقدامات عملی و ضروری را انجام دهد. برای رفع مشکل کم آبی در کوتاه مدت اقدامات زیر پیشنهاد می شود:

- ۱- رودخانه ها و انهار سنتی بازسازی و نوسازی شوند، تا آب های جاری به طور هرز به هدر نروند، متأسفانه این امر تاکنون صورت نگرفته است.
- ۲- احیای آبیگیرها و استخرهای سنتی (سل ها) و سد بندی گذرگاه های آبی آن ها پیش از سال زراعی تا ذخیره های آب صورت گیرد.
- ۳- حفر چاه های مناسب با بررسی و مطالعه و شناخت دقیق زمین شناسی منطقه.
- ۴- مأموران سازمان آب و میراب ها با همکاری هم در توضیح درست آب و آبرسانی نظارت دقیق داشته باشند.
- ۵- کشاورزان در کشت شالیزار از محصولات برنج زودرس استفاده کنند.
- ۶- سازمان کشاورزی استان با تشویق

شالیکاران شرایطی فراهم نماید تا پانزده روز زودتر نسبت به سال گذشته، اراضی زیر کشت رود تا از آن سو نیاز کمتری به آب داشته باشند.

۷- در صورت بروز کم آبی سیاست های لازم انجام گیرد تا موتور پمپ، تجهیزات حفر چاه، لوله و غیره با قیمت مناسب در اختیار شالیکاران گذاشته شود.

در پایان با یک ترانه عاشقانه روستایی بحث را به پایان می بریم به امید اینکه عاشقان گیلان و مردم آن، شالیکاران غیرتمند و زحمتکش را از یاد نبرده باشند.

هوا گرم، می یاری در بیجارای

پوشتا آفتو خوره دیل بیقرارای

بوشو یارا بوگو. شربت بیارای

سرخ گول ناخوشای حالی ندارای

(هوا گرم است و یارم در شالیزار است،

آفتاب به پشتش می تابد و دل بیقرار است / برو به

یار بگو شربت بیاورد، گل سرخ بیمار و ناتوان است.)

### منابع

- ۱- شالیزار آبی شالیزار آبی شالیزار. بایم در گل و دلم بی تاب است.
- برگرفته از یک ترانه روستایی
- ۱- روزنامه کیهان - سه شنبه ۱۳ اسفند ۱۳۷۲.
- ۲- هفته نامه "گیلان ما" - سه شنبه ۲ شهریور ۱۳۷۸ - دوره جدید شماره ۱۲.
- ۳- گیلان ما - سه شنبه ۲۹ تیر ۱۳۷۸ - دوره جدید شماره ۸.
- ۴- گیلان ما - سه شنبه ۱۶ آذر ۱۳۷۸ - دوره جدید شماره ۲۸.
- ۵- گیلان امروز (ویژه روزنامه صبح امروز) - پنجشنبه ۲۹ مهر ۱۳۷۸ - سال دوم شماره ۲۴۵.
- ۶- نقش قلم - یکشنبه ۱۴ آذر ۱۳۷۸ - سال بیستم شماره ۱۰۲۱.
- ۷- گیلان امروز (ویژه روزنامه صبح امروز) - یکشنبه ۱۶ آبان ۱۳۷۸ - سال دوم شماره ۲۵۷.
- ۸- نقش قلم - ۱۴ آذرماه ۱۳۷۸ - سال بیستم شماره ۱۰۲۱.
- ۹- گیلان ما - سه شنبه ۲۱ دی ۱۳۷۸ - دوره جدید شماره ۳۳.
- ۱۰- گیلان ما - سه شنبه ۱۴ دی ۱۳۷۸ - دوره جدید شماره ۳۲.
- ۱۱- گیلان امروز (ویژه روزنامه صبح امروز) - یکشنبه ۱۷ آذر ۱۳۷۸.

شماره های گذشته گیلوا را

از کتابفروشی نصرت بخواهید

رشت - خیابان علم الهدی تلفن ۲۵۲۲۸



## احساس، روشنی نیست!

### پای صحبت ناصر ریاضی ویولن نواز و آهنگساز گیلانی

محمد باقر "ناصر" ریاضی، سال ۱۳۲۷ در محله صیقلان رشت پای بعصره حیات گذاشت. دوره ابتدائی را در دبستان عسجدی و دوره متوسطه را در دبیرستان شاپور رشت به اتمام رساند. وی بعد از طی دوره نظام وظیفه در سازمان برق منطقه‌ای اصفهان به استخدام دولت درآمد و در سال ۷۶ پیش از موعد قانونی خود را بازنشسته کرد.

ناصر ریاضی از ۱۳ سالگی وارد عالم موسیقی شد و به نواختن ویلن روی آورد. اوج سالهای فعالیت هنری وی در اصفهان همکاری نزدیک و مستمر با اساتیدی چون پازوکی، برازنده، کسایی، و... بوده است که توانست ضمن خلق آهنگهایی در خور تقدیر مردم، خوانندگان معروفی چون معین، افتخاری و... را به جامعه هنر موسیقی ایران تحویل دهد.

استاد ناصر ریاضی سوای تسلط به ویلن بعنوان ساز اصلی، سنتور، ارگ، فلوت و ضرب را خوب می‌نوازد و به نقاشی و خوشنویسی نیز مسلط است.

گفتمانی که چکیده آنرا در زیر می‌خوانید حاصل نشست همکار هنرمند ما شاهرخ میرزائی است که پائیز گذشته به بهانه آمدن وی به رشت ترتیب داده شد که با درج آن، گیله‌وا امیدوار است قدمی دیگر در اشاعه بیشتر موسیقی در گیلان و رفع مشکلات فعلی آن بردارد.

جا دارد از سید گل‌میرساداتی، عکاس میدان‌های ورزشی به پاس همکاری در تهیه عکس‌های این مصاحبه قدردانی شود.



● آقای ریاضی بفرمایید چطور شد به عالم موسیقی قدم گذاشتید، علی الخصوص چطور شد "ویلن" دست گرفتید؟

■ عرض کنم موسیقی حال و هوای خودش را دارد. من اول جوانی عاشق موسیقی شدم، و اول از همه هم از موسیقی خودمان یعنی موسیقی گیلان شروع کردم. چون پدرم "حسین ریاضی" معروف به "ضرغام" ویلن می‌زد، از همان بچگی آمادگی گوشی داشتم و این باعث شد از کوچکی عاشق این ساز شوم. عاشق این ساز خارجی که هنوز ما نوازندگان آن را به درستی نشناخته‌ایم و از نواختن درست آن عاجز هستیم. خودم را می‌گویم، توهینی به دوستان هنرمند و اساتید دیگر نشود، یک ساز بسیار مشکل و زیباست. خارجی‌ها آن را خیلی مسلط می‌نوازند ولی ما هنوز مشکل نواختن داریم.

بله من عاشق این ساز شدم اما با فلوت شروع کردم و در شروع کار هم خدمت شما و گروه شما بودم و بعداً خدمت آقای داریوش عزیزان رفتم. همانطور که در گروه شما اجازه داشتم "مانور" بدهم در گروه عزیزان هم اجازه "مانور" داشتم. فلوت کوچک من، فقط زیر و بم داشت ولی من صدای سومی با آن در می‌آوردم و حتی مدتها به همین علت و فشار زیاد مریض شدم. به "ریه‌ها" و دندانه‌های جلویم صدمه زده بود. گاهی ویلن دوستم "جمشید مرادی" را می‌گرفتم و موقع استراحت بین دو تمرین شروع می‌کردم به زدن آن. یادتان هست وقتی با شما کار می‌کردم ویلن پدرم را دزدکی می‌آوردم منزل شما که محل تمرین بود. بعدها دوست خوبی پیدا کردم بنام "لقمان ادیمی" توی اردوی رامسر که ایشان شاگرد آقای یاحقی بودند و یادش بخیر الان در آمریکا است و خیلی هم خوب می‌نوازد، از آن زمان ما با هم دوست شدیم و شروع کردیم به هم نوازی. تابستان‌ها می‌رفتم تهران. آن موقع در تهران چند خانه جوانان یا به اصطلاح امروز فرهنگسرا بود. من و لقمان ادیمی عضو گروه کاخ جوانان مرکزی بودیم، استاد ایران نژاد آنجا تدریس می‌کرد، ایشان خیلی مرا تشویق می‌کرد. در سال ۴۸ برای خدمت سربازی رفتم تبریز. آنجا دوستی پیدا کردم بنام "آریا کبیری" که از موزیسین‌های خوب خطه مازندران بود و بسیار خوب ستور می‌زد، ویلن هم می‌زد و من در منزل ایشان سکونت داشتم. ایشان کلاس موسیقی در منزلش داشت و تدریس می‌کرد و منم در کنار ایشان ساز خودم را تکمیل می‌کردم و هر وقت ایشان فرصت نداشت، من شاگردانش را اداره

می‌کردم. آنجا به تئوری‌های عام موسیقی آشنا شدم و از ایشان چیزهایی آموختم در عین حال تا می‌توانستم مطالعه می‌کردم. استعداد ذاتی شرط اول است که معمولاً در وجود آدمی خفته‌اند و باید بیدارش کرد. موسیقی علم است کسی که دنبال آن است هم به مطالعه علمی هم به معلم احتیاج دارد، نت خوانی، صداشناسی، سولفژ، وزن خوانی و دوره‌های گام‌شناسی و غیره به معلم احتیاج دارد، خوب، مطالعه هم باید کرد.

در تبریز با یک گروه آذربایجانی هم کار کردم که در حرکت بطرف کار گروهی برایم مهم بود. بعد از سربازی به اصفهان رفتم در اصفهان به استخدام اداره برق در آمدم. آنجا مدت کوتاهی با ارکستر دانشگاه اصفهان همکاری داشتم که آقای دکتر شهیلیان رهبر ارکستر بودند، بعداً شناسایی شدم و دعوت کردند به رادیو اصفهان. آنجا اساتید زیادی بودند و این قرین زمانی بود که آقای پازوکی که با آهنگهای زیبا و مردمی خود مشهور شده بود، به تهران دعوت شد. ارکستر ایشان ویلن نواز داشت و اینجا استاد بلوری که بسیار زیبا عود می‌زد و انشالله در سلامت هستند ارکستری درست کردند و از من خواست همکاری کنم که ارکستری هفت - هشت نفره بود و بعداً زیادتر شد، و من آن جا چند تائی آهنگ ساختم که اجرا و پخش شد، چند تایی هم خواننده پرورش دادم مثل آقای معین، زارع، داستان، فروتن. آقای علیرضا افتخاری هم بود که در کلوب دانش‌آموزان که آنجا درس می‌دادم، ایشان هنرجو بود. خانمهایی هم بودند مثل خانم قاضی زاده "دریا" که استعداد شگرفی داشت اما من در اصل با آقای معین که حالا آمریکا است کار می‌کردم و تا یادم نرفته بگویم زنده یاد استاد برازنده هم آن دوره حضور داشت که سمت استادی همه ما را داشت و یادش بخیر.

● شما این سال‌های بعد از انقلاب را چه می‌کردید؟

■ من یکسال بعد از انقلاب به تهران رفتم و دقیقاً در دی ماه ۵۸ پست اداری ام را در اداره برق تهران تحویل گرفتم، آن دوره فعالیت‌های موسیقی تقریباً تعطیل شده بود و جنگ هم حرف اول را می‌زد و من هم بیشتر جذب کارهای اداری شدم.

● خوب قدری جلدی‌تر و رک‌تر حرف بزنیم. شما سیکل بلندی را طی کردید، با این همه سوابق و کوشش در کارهنری اما شهرت اجتماعی در هنر آن طور که باید بدست نی‌آوردید. لابد عواملی دخیل بودند.

■ خوب من قبل از انقلاب به این شغل و این ساز به چشم حرفه‌ای نگاه می‌کردم ولی بعد از انقلاب نه، چون جنگ اتفاق افتاد، آهنگ‌هایی ساخته می‌شد که در رابطه با جنگ بود، مارش دار و سرود بود. یکی دیگر اینکه من به عنوان حسابدار صنعتی مسئولیت زیادی در اداره پیدا کرده بودم که وقت مرا می‌گرفت.

● یعنی بخشی از هنر و مهارت سازتان را فدای کار اداری تان کردید؟

■ همین طور است، من هر کاری را انجام می‌دهم باید مورد علاقه‌ام باشد، حتی حسابرسی به ارقام خشک. درست است، این ارقام بیشتر وقت مرا می‌گرفت. من توی کار اداری پیشرفت کرده بودم، خوب هر کسی در کاری پیشرفت کند دوست ندارد آن را رها کند. اما چون کار موسیقی از نظر احساسی خیلی قوی‌تر از آن بود، یک وقت به خودم آمدم دیدم دارد دیر می‌شود. به فکر افتادم خودم را زودتر بازنشسته کنم، چون دیدم عقب ماندم، ۲۰ سال عقب ماندم، نه از جهت نوازندگی، بلکه از نظر اشاعه هنر موسیقی.

● آقای ریاضی می‌خواهم بروم سر اصل مطلب. شما "طفولیت" موسیقی خود را در "رشت" شروع کردید، آن دوره موسیقی گیلان را لمس کردید این دوره را هم دارید می‌بینید. می‌توانید جایگاه و فاصله این دو دوره را تشریح کنید؟

■ ما کلاً در موسیقی ضعیف بودیم. چه در ایران و چه در گیلان، بعد از تهران، اصفهان قوی‌تر از رشت بود. الان یعنی این دوره آهنگسازی در ایران کمی رشد کرده، آن هم فقط به دلیل وسایل ارتباط جمعی، وسایل ضبط و پخش و تکنولوژی‌های حیرت‌انگیز و نه به دلیل نوازندگان و خوانندگان قوی‌تر. ضمناً این دوره موسیقی چون به اصالت روی آورده، رشد هم کرده. مثلاً توجه کنید پایه‌های "لنگ" اجرایی شد ولی الان اجرا می‌شود. در رشت آن موقع آهنگسازهای خوبی داشتیم مثل آقای امانی، ویسانلو، آمین، فروزانفر، دیوان بیگی، خود شما و... این‌ها به فراخور حال آن زمان و آن امکانات ناقص، بالاخره کار می‌کردند. در جمع نمی‌گویم فقط گیلان ضعیف بود، نه تهران هم ضعیف بود.

● ولی یادمان نرود، همان موقع تهران داشت موسیقی گل‌ها را می‌ساخت و ضبط می‌کرد.

■ همیشه مرکز در رأس قرار گرفته است، تهران بهترین امکانات را داشته. یادم می‌آید مرحوم حناچه چند تا آهنگهای مرا در مرکز رد

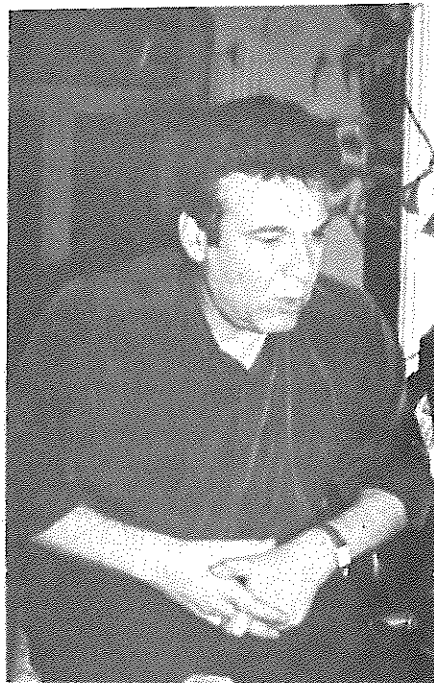
کرده بود. ایشان مسئول تأیید بود، رفتم پیشش و گفتم استاد؛ شما اینجا بهترین استودیوها را دارید، بهترین نوازنده‌ها، بهترین خواننده‌ها، بهترین آتاق ضبط، بهترین اپراتورها را دارید ولی آنجا از هر کدام آنها ما بدترین‌ها را داریم با استودیوهای غیر فنی. با این همه، چرا بسیاری از کارهای شما "فالش" خارج است؟ در عین حال تأیید و به آنها اجازه پخش داده می‌شود؟ مثل خانم نسرین (که گیلک هم بود) اصلاً صدایش خارج و روی نت نمی‌ایستاد و عین نوارش را برای استاد گذاشتم، نوازی هم از ستار گذاشتم که با صدای فقط فلوت پرده را می‌گرفت و گفتم ببینید استاد چون فلوت بلندتر است و خواننده هم گوشش تیز است آن را می‌گیرد ولی با سازهای دیگر خارج می‌خواند، پس چرا اینها را رد نمی‌کنید؟

حنانه گفت چند سال ساز می‌زنی؟ گفتم ۱۸ سال. گفت: پسر داری از جیره‌ات بیشتر حرف می‌زنی. و همه نوارهایم را تصویب کرد تا آن چندرقاز دریافتی به دست ماها برسد و گر نه ریالی دریافت نمی‌شد. خوب نوبت همین گیلان سوای امکانات ضعیف، که امروز هم بسیار کم است آیا نوازنده‌ی تار خوب سراغ داریم؟ ممکن است باشد ولی تهران آنها شاگرد هستند. و چند تایی هم که بهتر هستند، در تهران هستند. چون تهران همه نوع امکانات دارد.

موسیقی اصیل گیلان موسیقی استخوان داری است، گوشه‌هایی بنام خودمان است، مقام دشتی اصلاً مال خودمان است. گیلکی، دشتستانی، شیرازی، کردبیات، همه در دشتی است، گوشه دیلمان ما بوی نم و دریا و کوهستان می‌دهد. چرا مرحوم صبا آمد توی گیلان فولکلور جمع کند؟ چرا نرفت بوشهر، اصفهان، شیراز، خراسان... هان؟ هر شهری، هر جا هر کی آهنگی درست کند در دشتی، یاد گیلان می‌افتد، یاد شمال می‌افتد. این دیار ما که این همه جایگاه در موسیقی دارد، ببینید به چه وضعی افتاده؟ متأسفانه حمایت نمی‌شود، حمایت نشدند بچه‌های ما، بزرگان ما باید جمع شوند، باید یک جایی حتماً باشد که اینها را جمع کنند. آمانی‌ها، ویسانلواها، پوررضاها باید دور هم جمع بشوند. من هم می‌آیم شاگردی می‌کنم.

● آقای امسانی کارهای خوبی ساختند ولی به خاطر همان مواردی که گفتید، کارها می‌رفت در تهران اجرا می‌شد.

■ بله. می‌دانید چرا؟ چون مسئله مادی قضیه هم مطرح بود. یک فوتبالیست که در شهرستان هست اگر بهترین باشد باز مطرح نیست. تا تهران



نرود مطرح نمی‌شود. باید به تیم‌های معروف تهرانی پرود بعداً راه برای تیم ملی هموار می‌شود. این تهران است که همه چیز را لایحه می‌کند. بهترین نجار، بهترین سلمانی، بهترین خیاط، کفاش را ما اینجا داریم ولی تا تهران نروند، بهترین نیستند. تشویق و معرفی هنر، حرکت را به طرف تعالی باعث می‌شود. اینجا من برای چه کسی کار بکنم؟ تا وقتی که تشویق نیست و حسادت است، هنر را کد می‌شود.

● آیا این بر می‌گردد به موقعیت زمانی و مکانی ما؟ یا نه، عوامل دیگری در میان است... چون در گذشته با تمام موقعیت محدود و سوء که در گیلان و رشت حاکم بوده، ولی این آزادی وجود داشته که می‌شد ساز زد، می‌شد رفت جایی خواند، با همان امکانات حقیر کار را ضبط و پخش نمود.

■ سالهای ۳۶ تا ۵۰ بهترین دوران موسیقی ایران بود، شوق و ذوق مردم زیاد بود، کلاسهای مختلف در تهران و شهرستانها دایر شده بود. در رشت هم همین طور. بهترین نوازندگان و خوانندگان گیلک در این دوره ظهور نمودند، اینجا هر چند ناقص ولی ارکسترهای خوب و بعضاً بزرگی ظهور کردند که مفید بودند. البته من از موسیقی صمیمی و سالم و به تعبیری هنری حرف می‌زنم. آن دوره اگر نوارهایش را گوش کنید، خواننده‌ها صدایشان از ارکستر سر بود چون نوازندگی ناقص بود، خواننده قوی‌تر از نوازنده بود. گاهی خواننده وقتی می‌خواند نوازنده یارای همراهی نداشت و اگر می‌زد فالش بود. با تمام این

ضعف‌ها شوق موسیقی بسیار زیاد بود و از همه و همه مهمتر این که شنونده فراوان داشت، پیچ اکثر رادیوها در ساعات پخش موسیقی در خانه و مغازه‌ها باز بود.

الان هم البته دوباره روی آوردند، باعث خوشحالی است، اینجا هم شنیدم چند تا کلاس باز شده و باید همت شود بیشتر شود. انتخاب معلم خیلی مهم است و من این مورد را به جوانان نصیحت می‌کنم که با بررسی سر کلاس‌ها بروند. دیگر اینکه تعویض معلم مشکل‌تر است چون هر معلم سبک خودش را دارد. مثل دکتر عوض کردن که دومی نسخه اولی را قبول ندارد، متأسفانه اینجا چشم و هم چشمی زیاد است و اکثراً همدیگر را قبول ندارند که این به طریقه و سبک ربطی ندارد و به حسادت و خودخواهی مربوط است.

● به این سؤال من جواب ندادید که اثرگذاری موسیقی گیلان قبل از انقلاب بیشتر بود یا بعد از آن؟

■ معلوم است که در قبل بهتر بود، دلیل دارم. آهنگ درست می‌کنند در ۲، ۳ یا ۴ که صرفاً برونند و پولی بگیرند، خوب این موسیقی احساسی نیست و اگر کمی احساس هم هست دارند آن را می‌فروشد.

● فکر نمی‌کنید مشکل از شعر ترانه هم باشد؟

■ فرقی ندارد، مورد موسیقی را عرض می‌کنم، من چطور می‌توانم احساسم را بفروشم؟ احساس که فروختنی نیست، چقدر قیمت دارد؟ اینجا می‌گویند: فلان آهنگ را میدهم A ریال پول می‌گیرم، حالا یکی دیگر بهتر درست می‌کند باز همان A ریال به او می‌دهند. اینجاست که آنها احساس را می‌فروشد و طرف مقابل هم می‌خرد. خوب مورد شعر هم که بازوی آهنگ است با آن هم همان طور برخورد و معامله می‌شود، مورد آهنگ را که عرض می‌کنم مثل آن است که مورد شعر را هم گفتم. آنهایی که مشغولند و دست اندرکارند باید فکر اساسی بکنند، آنها باید با موسیقی احساسی برخورد کنند تا موسیقی دان موسیقی احساسی تولید کنند. باید از اساتید موسیقی استفاده بهینه بکنند، حتماً.

● و هزینه بایسته هم بکنند.

■ معلوم است که باید بکنند. آن زمان عشق بود، چه روزها و سالهایی که ما در مجامع مختلف ساز می‌زدیم و از پول هم خبری نبود. گفتم من از موسیقی صمیمی و به تعبیری هنری حرف می‌زنم نه از ابتذال. من خیلی مجانی ساز زدم چون عشق داشتم، آن وقت‌ها زندگی آسان و ارزان بود، اکنون مشکل مادی قضیه هست، باید زعما تقبل

کنند هم از مشکل مادی و هم مشکل احساسی و اجتماعی هنرمند کم کنند. ثمری گران قیمت تیم را به قدرت و شهرت و افتخار می‌رساند. برای مربی خوب باید خرج خوب کرد، باید اساتید را تغذیه کرد، آنها که در ارشاد و صدا و سیما در رأس مسئولیت هستند باید مشکل گشائی کنند. تنها گیلان مشکل ندارد. تهران هم دارد، اصفهان و تبریز و... هم دارند. اما مشکل گیلان خیلی خیلی بیشتر است چون از همین ابزارهای موجود هم نمی‌تواند به درستی استفاده کند.

طرد شده‌های موسیقی در همه شهرستان‌ها وجود دارند. تهران خیلی بیشتر، با این مشکلات و گزینش‌هایی که در موسیقی درست کردند قدرتها و بدنه‌های اصلی موسیقی در همه شهرستانها گسسته نگاه بکنید، امروزه آهنگها اکثراً شبیه هم هستند، نشان می‌دهد که از یک عده محدود دارند در آهنگسازی استفاده می‌کنند و آن‌ها هم از احساس محدودشان استفاده می‌کنند. خوب چقدر از این ظرف می‌شود استفاده کرد. درست است در شبکه ۵ (باران) اعلام می‌کنند "در اینجا باز است و می‌توانید بیایید" - نه این خبرها هم نیست، آهنگ می‌رود آنجا و مدتها می‌خوابد بعد از چند ماه به طرف می‌گویند کارت عیب دارد، اینجایش "ال" و آنجایش "یل" است در حالیکه بهترین تولیدات خودشان، بزرگترین عیب‌ها را دارد، کارشناس خبره و بی‌غرض هم که در استخدامشان نیست تا به واقع عیب یابی کند.

● پس این میان نقش ارشاد

چیست؟

● ارشاد یعنی ارشاد کننده و راهنما. اصلاً مسئولیت کارهای هنری روی ارشاد است. ارشاد باید کمیته بندی کند و محصولات موسیقایی را زیر نظر داشته باشد. سر بسته بگویم ما می‌دانیم که روی محصولات هنری صدا و سیما، ارشاد کنترلی ندارد ولی موسیقی و شعر و هنر بیرون از صدا و سیما را که ارشاد می‌تواند هدایت کند؟ نگاه کنید به مسئله موسیقی پاپ و سنتی، برای من هر دو جالب است، هر دو را دوست دارم، هر دو در اجتماع طالب دارد نوع پاپ در واقع نوعی موسیقی ایرانی است که مورد توجه بیشتر جوانان است، خوب... کسی که در شورا نشسته و هنوز سازش کوک "یوست" نیست به چه حقی در مورد موسیقی پاپ نظر می‌دهد؟ باید کار را طبقه بندی کنند، یک کمیته پاپ بگذارند و یک کمیته موسیقی سنتی و یک شورای عام رویشان نظارت داشته باشد. هر کسی بیاید تخصصی ساز خودش را بحث کند، کسی که عود می‌زند به چه حقی به "کی بُرد" یا پیانو نظریه می‌دهد؟ اصلاً نمی‌تواند.

موسیقی اصیل گیلان  
موسیقی استخوان داری  
است، گوشه‌هایی پسندام  
خودمان است... گوشه  
دیلجان ما بوی نم و دریا و  
کوهستان می‌دهد.

□□

هر شهری، هر جا هر کس  
آهستگی درست کنند در  
دشتی، یاد گیلان می‌افتد،  
یاد شمال می‌افتد. این دیار  
ما که این همه جایگاه در  
موسیقی دارد، ببینید به  
چه وضعی افتاده...  
بزرگان ما باید جمع شوند،  
باید یک جایی حتماً باشد  
که اینها را جمع کنند.  
امانها، ویسافلوها،  
پوررضاها باید دور هم جمع  
باشند. من هم هستم  
شنا گردی می‌کنم.

□□

تشویق و معرفی هنر،  
حرکت را به طرف تعالی  
باعث می‌شود. اینجا هنر  
برای چه کسی کار بکنیم؟ تا  
وقتی که تشویق نیست و  
حسادت است، هنر را کس  
همی‌شود.

کسی که همیشه با کلید "شل" می‌زند چگونه می‌تواند درباره کلید "فا" یا "دو" نظر بدهد؟ من می‌گویم موسیقی جوان پاپ ما اگر خوب رویش کار شود، خوب ساخته شود، به علم اصلی موسیقی جهانی نزدیک می‌شود در حالیکه آن طرف دیگر، ما داریم پس می‌رویم. در گیلان هم ارشاد و صدا و سیما باید به اتفاق اطلاعیه بدهند، کارشناسان را دعوت به همکاری کنند و امتحان‌های مخصوصی بگذارند و اگر لازم شد امتحان کننده از تهران دعوت کنند، وقتی آقایان در امتحان قبول شدند بیایند سرپرستی کنند، متأسفانه امروزه آنهایی که در شورا هستند، بعضی‌ها، صلاحیت ندارند و تنها در حد یک نوازنده می‌شود قبولشان کرد، برنخورد به دوستانی که آنجا هستند ولی خوب... موسیقی علم است و ما خیلی عقیم و به خاطر همین مسایل بوده که عقب مانده‌ایم.

توی همین رشت خودمان استعدادهای فراوان هست. آن خلاقیت‌ها که در آهنگسازی و ترانه‌سرازی هست چگونه باید شکوفا بشود؟ تشویقی هم در کار نیست، تشویق یکیش مادی است، یکی دیگرش معنویت است که آن معنویت را هم متأسفانه ما ندیدیم.

● تا حالا بیشتر بحث ما روی ساز و نوازندگی بود، موقعیت خواننده‌های ما را بعد از انقلاب در موسیقی محلی و ملی چگونه ارزیابی می‌کنید؟

● خوب ما نوازنده خوب که نتوانستیم پرورش بدهیم. در رشت یا تهران وضع خواننده هم همین طور است. در اروپا یا همین عربستان و هندوستان نزدیک خودمان، قبل از آن که کسی شروع کند و سازی را انتخاب کند یا آواز... اول می‌رود صداشناسی کار می‌کند و اگر استعداد داشت صداشناسی و گام‌شناسی و ضرب شناسی را فرا گرفت، استاد می‌گوید حالا بیا سولفژ کار کن. بعد از سولفژ باید وزن خوانی کار کند و بعداً تمام مسایلی را که در موسیقی علمی وجود دارد استاد به او منتقل می‌کند. وقتی که از نت فارغ شد و صداها را تشخیص داد تازه به او می‌گویند فلانی حال چه سازی بین سازها بیشتر در تو اثر می‌کند. بعد از تعیین ساز می‌فرستند برود تمرین بکند با آن ساز. ولی اینجا در آواز طرف یک مرتبه می‌شود خواننده. بدون اینکه هیچ کار کرده باشد. می‌گوید فقط دوست دارم خواننده بشوم. آیا کسی هست که صداشناسی با او کار بکند؟ اکثر خواننده‌های ما خارج می‌خوانند، نت‌ها را کم و زیاد می‌خوانند، اصلاً صدا ندارند در خور موسیقی سنتی یا محلی نیستند، خوب این صداها دارد پخش می‌شود، این



سازها دارد پخش می‌شود. خواننده و نوازنده فکر می‌کنند درست اجرا می‌کنند. متأسفانه تأیید هم می‌شوند و این مجموعه همین جور می‌رود جلو، پیشرفت نمی‌کند و کج بار می‌آید. به موسیقی‌های کج و کوله رادیو تلویزیون رشت گوش بکنید معلوم است که روابط است، سفارش می‌شوند. آنهایی هم که موفق به ورود نمی‌شوند خوب دیگر، شرایط و لوازمات مخصوصش را نداشته‌اند.

● عدم حضور خواننده خوب هم می‌تواند دلیلی باشد که همین چند تا صدای بد و خارج مرتب بخوانند؟

● همین دیگر... ما چطور می‌خواننده را اینجا بیایم گزینش کنیم. رشت را می‌گیریم. پیش کدام استاد رفته. خوب و وقتی که نداریم آن چند تا هم پس می‌روند. وقتی که مسعودی با آن صدای گرمش بوده، با نوازنده قوی کار می‌کرد، برای پرورش صدایش پیش اساتید خاک خورد و رسید به آنجا کسب نت‌ها را درست بگیرد و گل سر سبد خواننده‌های گیلک بود ولی اخیراً بعضی کارهای قدیمی خود را با تنظیم آقای احمد علی راغب دوباره خوانی کرده که اگر دقت شود بعضی نت‌ها خارج بود، سازنی خارج بود و من این را ثابت می‌کنم، حتماً لحظاتی خواننده هم خارج بود و خواننده تقصیر ندارد، ناخودآگاه خواننده گام ساز بلندتر را می‌گیرد. حالا اگر آن ساز خارج باشد چه پیش می‌آید؟

● برگردیم به خودتان. شما در طول مدتی که کار کردید یک سری آهنگ‌هایی ساختید. آیا اثر قابل توجه‌ای که خودتان از آن راضی باشید، به جای مانده؟

● والله، در اصفهان همان موقع یک سری آهنگ ساختم که اجرا شد. اسم نمی‌برم، آنطرف مرزها هم پخش شد و آمریکا و اروپا که بدون اجازه من بوده و ناراضی هستم. مجموع آنها برای خود من راضی کننده نبوده. آهنگهای آن دوره به فراخور حال و هوای آن زمان و مکان بوده و مطلوب کمال امروز من نیست. چندین آهنگ جدید هم دارم که فعلاً اجرای عمومی نشده. بعد از انقلاب کسی نیامده و پیش هم نیامده که بگوید بنشین در فلان دستگاه یا مقام چیزی بساز. صحبت دستگاه و مقام که آمد این را بگیریم که اخیراً با نظر اساتید فعلی که داخل کشور ماندند و اکثر بیرون از صدا و سیما هستند، دستگاه‌های هفتگانه موسیقی به پنج دستگاه کاهش یافت. بدین ترتیب که دستگاه نوا با متعلقش رفت در شکم شور و راست پنجگاه هم رفت در شکم ماهور.

● آیا صدمه‌ای به موسیقی سنتی و

روایت مثلاً میرزا عبدالله نمی‌خورد؟

● این بعداً معلوم خواهد شد. داشتیم می‌گفتم که کسی از من چیزی نخواست که برای موضوعی آهنگی سفارشی بسازم. نگفتند آقا بنشین و فکر و احساس خودت را سر فلان موضوع بگذار... وضع روحی، مالی و اجتماعی هم باید مساعد باشد تا آدم کار کند. شاگردم در ارکستر سمفونیک فرانسه ویلن می‌زند با ماشین و شوهر رفت و آمد می‌کند و درآمد بالا هم دارد و با آن یک مغازه لوازم بهداشتی هم دایر کرده توی شهر پاریس. خوب این شخص تأمین است و راحت فکر می‌کند. بنده در جامعه‌ای و حال و هوایی دیگر سیر می‌کنم، مگر شما نمی‌کنید؟

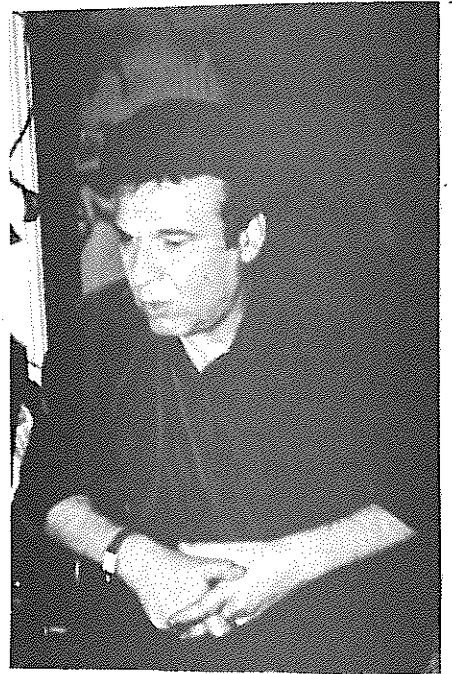
● یکی از علل پس رفت ترانه سرائی در گیلان این است که از فولکلورهای بکرش مثل بچارکاری، گوسفند دوخان، چایکاری، چاروداری و غیره اصلاً استفاده نمی‌شود. اگر آهنگی کمی جان دارد، اشعار بی محتوای "ترانه سرا" آن را هم از رستق می‌اندازد. شما چه راهی را برای ورود مجدد فولکلور در اینجا پیشنهاد می‌کنید؟

باید اساتید را تشویق کرد، آنها که در ارضاد و مسدا و سسیما در رأس هستند، مسئولیت هستند. آنها مشکل گشایی کنند. تنها گیلان مشکل ندارد. تهران هم دارد، اصفهان و تبریز و... هم دارند. اما مشکل گیلان خیلی خیار بیشتر است. چگونگی از همین ابزارهای موجود هم نمی‌توانند به درستی استفاده کنند.

تسوی هجین رشت خودمان استعدادهای فراوان هست. آن خلاقیت‌ها که در آهنگسازی و ترانه‌سرایان هست چگونه باید شکوفا بشود؟ تشویقی هم در کار نیست، تشویق یکیش هادی است، یکی دیگرش معنویت است.

● باز هم بر می‌گردیم به مسئله مادی قضیه. موسیقی موردش را گفتم. شاعر ترانه سرا هم خصلت خودش را دارد. آن استاد موسیقی آن شرایط را باید داشته باشد و به نظر من این استاد ترانه‌سرا هم باید شرایط خودش را داشته باشد. به نظر من هر شاعری نمی‌تواند ترانه سرا باشد ولی هر ترانه سرائی باید شاعر هم باشد و رسیدن به این مقام خیرج دارد. موزیسین گیلانی باید اول موسیقی علمی را یاد بگیرد و بعد در کار تخصصی خود مسئله نداشته باشد و بعداً برود در مناطق مختلف تاب بخورد و نغمه جمع کند. این وظیفه اوست. شاعر ترانه سرا هم باید پای او همین راه را برود به لاهیجان، لنگرود، دیلمان، تمام کنوهایه‌هایی که گالش‌ها و طالش‌ها زندگی می‌کنند باید برود - باید کفش پاره کند، باید عمر فدا کند، ماهها و ماهها لازم است تا وقتی می‌خواهد ترانه بگوید دستش پُر باشد. خوب اینجا که گفتم هزینه دارد. بله وقتی رفت مثلاً ماسال هزینه رفت و آمد دارد، خرج اقامت دارد، هزینه خوراک و پوشاک و غیره دارد. می‌دانید چقدر ملودی‌های بکر داریم که توی این در و دهات‌ها خوابیده؟ می‌دانید چه زمزمه‌هایی ولایات دور دست می‌کنند که ما تا نرویم نمی‌شنویم؟ چه شاعر ترانه‌سرا و چه آهنگساز هر دو باید حرکت کنند. پیش آقای پوررضا هم که در محدوده ولایتش یا بیشتر این همه فولکلور می‌دانند باید شاگردی بکنند و حتی بدزدند. با اینکه همین آقای پوررضا به لهجه محلی خودش می‌خواند ولی مگر برای تمام گیلان تلاش نکرد؟ موسیقی گیلان را مگر نخواست معرفی کند؟ زحمت کشید و به هزینه خودش آن اطلاعات را جمع کرد، منم شاید بعضی جاها نمی‌فهمم چی دارد می‌خواند ولی همین آقا را با همان صدا و واژه‌ها همه ایران می‌شناسند. یادم هست استاد بلوری که در اصفهان با من کار می‌کرد دیر وقت می‌آمد پیش من از من خواهش می‌کرد صدای مسعودی و پوررضا را برایش بگذارم. چرا؟ آقا جان، توی اطاق نشستن پوررضا درست نمی‌شود. ما داریم یک موزیسین توی این مدت که رفته باشد ملودی جمع کند؟ ترانه سرا چطور؟ متولیان باید هزینه کنند. بی هزینه نمی‌شود. آنکه عاشق است به هر حال هزینه را تهیه می‌کند ولی آنکه ندارد چه باید بکند؟ اینجا است که نقش صدا و سیما و ارشاد پیدا می‌شود که متأسفانه قدمی و نقشی تاکنون ندیدیم. شما دیدید؟ بفرمائید.

● من می‌گویم سواي موارد بالا، چیزی به نام سرود، موزیسین‌ها و ترانه‌سراهای ما را به راه سهلی



موزیسین گیلانی نباید اول موسیقی علمی را یاد بگیرد و بعد در کنار تخصصی خود مسئله نداشته باشد و بعداً برود در مناطق مختلف تانپ بخورد و نغمه جمع کند این وظیفه لوسته شاعر ترانه سرا هم باید یا به پای او همین راه را برود

داشته باشند، حقوقی بگیرند و زندگی کنند. ارتباطی به انقلاب و جنگ و مذهب ندارد. انقلاب را مردم کردند، جنگ را مردم کردند و جوان دادند و آن سرودها مربوط به آن دوره بود و کسی منکرش نیست. ترانه سرائی و آهنگ سازی در سطح بالا باید باشد. ولی بعضی از این آهنگها از آن دوره قبل از انقلاب که در کافهها و کابارهها بعضاً بود هم بدتر است. بعضیها تی ناش ناش است و راحت می شود با آن رنگ گرفت. اصلاً افرادش هم همان افراد هستند و بعضاً از همانها دارد استفاده می شود، تعداد بخصوصی را می گویم جسارت نباشد.

● این نسخه را آخر نیبچیدید که موسیقی این دیار را چگونه تکانی بدهیم که بدنه آن سالم سازی شود.  
■ اگر به آن شکل که گفتم موسیقی گیلان حرکت بکند موفق می شود. بگویند آقا تو برو این جا و آن جا بررسی کن، آقای شاعر، آقای آهنگساز با هم بروید به اطراف. از نظر مادی هم تأمین کنند و بعد ببینید چه چیزهایی می آید بیرون. البته افراد را با دقت شناسایی بکنند چون گاهی هم ناهلش می رود و می آید و چیزی هم گیرش نمی آید، اهلس باید برود، کسانی که متخصص هستند، یک شورای قوی هم می خواهد که انتخاب کند که اهل شورا تخصص شان بیشتر از سفیران باشد، قدرت تشخیص بالا باشد.

● نظرتان با دایر کردن یک مرکز ویژه آفرینش های موسیقی در گیلان چیست؟

■ فرهنگ خانه، کانون و... این جملات راحت گفته می شود و شاید به آسانی هم دایر شود و چند تائی هم در تهران هست. چه اشکالی دارد، خیلی هم خوب است و نه در رشت بلکه در استانهای دیگر هم وجودش لازم است چون اکثر استانها موسیقی و هنرهای مخصوص به خود را دارند، بسیار عالی است اما آدم های متخصص باید در رأس شعبات مختلف آن باشند. مثلاً لیسانس فیزیک را نگذارند سر فیلم که هیچ ربطی به تخصص وی ندارد، اگر مسئولیتش درست انتخاب شوند و فرمایشی نباشد موفق عمل خواهد کرد و گرنه بعد از مدتی فرهنگ خانه می شود "نان خانه".

● موسیقی گیلان به شما و امثال شما افتخار می کند و آرزو داریم وسایل طوری تهیه شود که هر وقت شما را خواستند در خدمت موسیقی دیارمان باشید و بیایید هنرتان را در جهت بالا بردن سطح موسیقی این جا در خدمت بگذارید، چون خارج از

انداخته که به بهانه جنگ، انقلاب، مصیبت های مذهبی، اعیاد مذهبی و بدون ضوابط هر چه دلشان می خواهد بسازند و بخوانند. هر چه دلشان خواست سرهم کنند و بتنگ چند ملودی بچسبانند و اسمش را سرود بگذارند و آنجا در شورا هم با اعمال نفوذ تأییدیه بگیرند و برود سر آنتن که این ظلم است به انقلاب و انقلابی و ظلم است به منابع فولکلور قومی ما مثل بجار کاری، چوپانی، چارواری و غیره. نظر شما چیست؟

■ بله آقای میرزائی. موسیقی در رابطه با جنگ، انقلاب و رویدادهای مذهبی حالت خاص خودش را دارد و آهنگهایی ساخته شده ولی اکثر این آهنگهایی که امروزه به نام سرود می چسبانند از قیاس هنری همان آهنگهای بازاری گذشته است که اینها درست می کنند تا بتوانند ممر و معاشی

گیلان هستید اگر پیامی برای جامعه هنری گیلان دارید، بفرمائید.  
■ خارج از کشور ارکسترهای بزرگی دیدم که آرزو می کنم در ایران خودمان هم به وجود بیاید، آرزو دارم توی همین گیلان خودمان به وجود بیاید، توی همین رشت، من عاشق گیلان هستم. به جوانها توصیه می کنم موسیقی را با علم شروع کنند و بعد از فراگیری خدای نکرده سُطربی نکنند و شخصیت هنرمند را دست کم نگیرند. اگر در طول گفتگو خدای نکرده به اساتید قدیمی و اساتید حاضر ناخواسته بی احترامی صورت گرفت از همه آنان پوزش می طلبم، من شاگرد همه آنها هستم، به اولیاء امور صدا و سیما و فرهنگ و ارشاد هم عرض می کنم: اگر طول مصاحبه گله ای و نظریه ای از من بروز کرد که در جهت اصلاح موسیقی بوده و بعضی شخصی بود، به هر حال پوزش می طلبم. از روی صفای دل و دلسوزی بود. از آقای جکتاجی مدیر مسئول و صاحب امتیاز این ماهنامه که این قدر به فکر زادگاه خود و هنرمندان و پژوهشگران منطقه هستند و تاکنون موفق به دیدارشان نشدم، بسیار بسیار ممنونم و آرزوی موفقیت بیشتر دارم. شما هم آقای میرزائی که جای خود را دارید.  
■ ماهنامه گیلهوا هم از شما به خاطر این گفتمان تشکر می کند.

### سبز زخمی و ترانه «کوکین»

طی اسفند ۷۸ و فروردین ۷۹ یک سریال تلویزیونی با مضمون محیط زیست در ۵ قسمت از شبکه اول سراسری پخش گردید که تیتراژ اصلی آن با ترانه گیلکی «کوکین» همراه بود. این ترانه که مخصوصاً بین اهالی رامسر و تنکابن و غرب مازندران محبوبیت فراوان دارد ساخته دکتر محمدرضا چراغعلی است که با صدای شاعر و هنرمند جوان گیلانی امیر ناطقی خوانده شد.

انتشارات طاعتی بزودی منتشر می کند:

## گیلان نامه

(جلد پنجم)

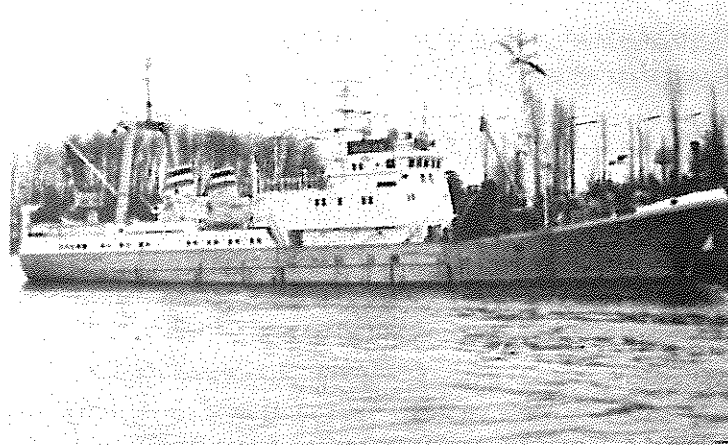
به گوشش م. پ. جکتاجی

حاوی ۱۶ مقاله از ۱۶ پژوهشگر

در زمینه تاریخ، فرهنگ، هنر، زبان،

ادبیات و مردم شناسی

## کوشی در شناخت و حفظ محیط زیست گیلان



### دریای خزر از آلودگی رنج می برد

نسرین محمد پور دریایی

کارشناس ارشد حفاظت محیط زیست گیلان

مه ۱۹۹۸ انجام گرفت. در برنامه محیط زیست دریای خزر کنترل آلودگیها و مدیریت اطلاعات داده‌ها به جمهوری آذربایجان، مدیریت تلفیقی سواحل، پایش آلودگیها و همچنین مقابله با آلودگیها در مواقع اضطراری بعهده کشور ما، حفاظت تنوع زیستی و نوسانات سطح آب با قزاقستان، مدیریت پایدار آبزیان و مدیریت اقتصادی - حقوقی با جمهوری فدراتیو روسیه و بالاخره توسعه پایدار انسانی و بهداشت و همچنین مقابله با بیابان زدایی ساحلی بعهده کشور ترکمنستان می باشد.

متأسفانه از آنجائیکه کمکهای اتحادیه اروپا صرفاً شامل کشورهای مشترک المنافع شوروی سابق می شود چهار کشور منطقه کار خود را زودتر شروع کردند اما چون حفظ محیط زیست دریای خزر احتیاج به همکاری کامل پنج کشور منطقه دارد عملاً مشکلاتی در سرراه خود داشته‌اند. البته با کمک مالی UNDP سه مرکز فعالیت زیر نظر کشور ایران که سازمان محیط زیست و سازمان بنادر و کشتیرانی مسئولیت انجام آن را بعهده دارند از اواسط ۱۹۹۹ میلادی کار خود را آغاز کرده است اما جهت جمع آوری اطلاعات کافی و تهیه گزارش کار نهائی اعلام کرده‌اند که کارهای عملی در جهت حفظ محیط زیست خزر تا سال ۲۰۰۱ میلادی انجام نخواهد گرفت.

تاسیسات قدیمی نفتی در کشورهای منطقه و بخصوص باکو بسیار خطرناک و خارج از استانداردهای بین المللی می باشد. باید قبل از راه‌اندازی ساختارهای جدید نفتی در منطقه خزر این تاسیسات ارزیابی شده و خطوط لوله زنگ زده و خورده شده جایگزین گردیده و از نشت بیرویه نفت به این دریای بسته جلوگیری بعمل آید. بعلاوه بگفته کارشناسان ترکمنستان عملیات حفاری بوسیله دستگاههای فرسوده و کهنه و دور از استاندارد انجام می پذیرد. آنان می‌گویند تضمین‌های شرکت‌های بین‌المللی که برای مراقبت از محیط زیست خزر می دهند از واقعیت امر فاصله زیادی دارد.

همکاری‌های بین‌المللی و بخصوص منطقه‌ای برای حفظ تعادل اکوسیستم دریای خزر و بقای تنوع زیستی آن یک ضرورت الزامی است. در جهت تسریع این نوع همکاری‌ها مشخص نمودن هر چه زودتر رژیم حقوقی دریای خزر امری ضروری است. ایجاد یک صندوق بین‌المللی بخصوص برای شرکت‌های نفتی فعال در منطقه در جهت حفظ محیط زیست دریای خزر لازم می باشد.

از طرف دیگر راه حل کشور ما در جهت انتقال نفت از کشورهای منطقه بوسیله نفتکش به بنادر شمالی ایران از طریق طرح مبادله کالا یا "سواپ" و استفاده آن نفت در پالایشگاههای شمالی و دادن همان مقدار نفت از بنادر جنوبی علاوه بر آنکه تردد نفتکش هادر قسمت‌های جنوب دریای خزر را افزایش می دهد نیز مستلزم داشتن بنادر مجهز و دور از نقاط حساس زیست محیطی است. انتقال نفت حتی الامکان می بایست از طریق کشیدن خطوط لوله در خشکی انجام گیرد و تردد نفتکش ها در این دریای بسته اگرچه دچار سانحه‌ای هم نشوند بهر حال غالباً در هنگام بارگیری و تخلیه نفت با ریخت و پاش همراه می باشد.

اگرچه از سال ۱۹۹۱ میلادی سازمانهای بین‌المللی زیست محیطی مانند GEF, UNDP, UNEP, IOC, WORLD BANK, IAEA, IMO, EU/TACIS مقدمات کمک رسانی و همکاری زیست محیطی منطقه‌ای را در خزر با نام CEP (برنامه محیط زیست خزر) شروع کرده‌اند، اما نهائی نمودن برنامه محیط زیست دریای خزر و توضیح فعالیتهای مختلف آن در بین کشورهای منطقه و تعیین مرکز هماهنگی اجرای برنامه در ماه

#### قسمت دوم

هشدار زیست محیطی

دریای خزر با داشتن جزایر، تالابها، خلیج ها و مصب رودخانه های مختلف به واسطه ارزشهای زیستگاهی برای گونه های کمیاب و ویژگیهای تنوع زیستی منحصر به فرد خود از اهمیت اکولوژیکی بسزائی بر خوردار است. عملیات اکتشاف و استخراج نفت بخصوص در دهه اخیر زیست بوم دریای خزر را بطور جدی مورد تهدید قرار داده است. با افزایش مجدد قیمت نفت فعالیتهای شرکت‌های نفتی در منطقه جنب و جوش تازه‌ای پیدا کرده است. دولت آمریکا منطقه خزر را یکی از ثروتمندترین مناطق جهان از نظر ذخائر انرژی شمرده و نفت دریای خزر را در اولویت‌های سرمایه گذاری خارجی خود قرار داده است. سیاستمداران آمریکائی که در بسیاری از شرکت‌های نفتی فعال در خزر سرمایه گذاری کرده‌اند در صدد کشیدن خط لوله نفتی در بستر دریا از شرق به غرب خزر در آذربایجان و از آنجا به ترکیه و دریای آزاد هستند که این خود با توجه به زلزله خیز بودن منطقه و حرکات بطنی تکنوتیک و خطر نشت لوله ها بر مشکلات زیست محیطی دریای خزر می افزاید.



روش های کشاورزی با استفاده از شیوه های مناسب و استفاده از کود سبز در تقویت خاک و روش های کنترل بیولوژیکی آفات به جای استفاده از سموم شیمیایی جهت جلوگیری از آلوده کردن دریای خزر به این سموم به بازنگری احتیاج دارد.

استقرار واحد های تصفیه پسابهای کارخانجات و نظارت مستمر بر کارکرد درست آنها در کنار انجام تصفیه مقدماتی فاضلابهای خانگی در واحد های مسکونی مجزا و انجام تصفیه نهائی پسابهای شهری علاوه دفن مناسب زباله در محل های تعیین شده و نه در رودخانه ها بار آلودگی خزر را کاهش می دهد.

شناسائی و تعیین مناطق حساس زیست محیطی در سواحل دریای خزر و حفاظت از تنوع زیستی ساحلی و دریائی با ایجاد مناطق حفاظت شده بهمراه تقویت مطالعات زیست محیطی جهت توان سنجی و ارزیابی ذخائر مختلف زنده و غیر زنده در جهت تدوین استراتژی مناسب در راستای بهره وری پایدار از منابع گوناگون در دریای خزر ضروری است.

ایجاد معیارهای ملی در جهت حفاظت از محیط زیست دریای خزر با دادن آموزش همگانی و استفاده از مشارکتهای مردمی و ترغیب به تشکیل نهادهای غیر دولتی زیست محیطی طرفدار دریای خزر نیز لازم می باشد.

اگرچه دریای خزر قدرت خودپالائی محدودی (۱۰-۶روز) دارد تجمع انواع آلودگیهای خانگی، کشاورزی، صنعتی و از همه مهمتر نفتی و رادیواکتیو علاوه صید بی رویه تجاوزگران و همچنین تخریب زیستگاهها و محل تخم ریزی ماهیان با بستن سدها و برداشت بی رویه شن و ماسه از سواحل و بستر رودخانه هائی که منتهی به خزر می شوند بهمراه توسعه شهری در کنار سواحل، نوسانات سطح آب دریای خزر، بهره برداری غیر مجاز و تبدیل اراضی از جمله عوامل تهدید کننده زیستگاههای ساحلی دریای خزر بوده و باعث حذف پاره ای از گونه های حساس و کاهش شدید بعضی دیگر از گونه های آبیان شده و در نتیجه لطمه اساسی به سیستم زنجیره غذایی و نهایتا بهم خوردن تعادل اکولوژیکی در دریای خزر گشته است.

دریای خزر بزرگترین بیکره آبی بسته دنیا با سهل انگاری و سودجویی انسانهایی که سالیان دراز از نعمت های بی وقفه و فراوانش استفاده نموده اند در معرض خطر جدی و جبران ناپذیری قرار گرفته است. آن را در یابیم!!

## قصه کوی و برزن ما

آنچه در زیر به نظر می آید تاریخچه، وجه تسمیه و بطور کلی قصه یک از هزاران کوی و برزن شهر و دیار ماست و تا آن جا که مقدور نویسنده بود انتقال دیده ها، شنیده ها و دانسته ها. از شما خوانندگان صاحب نظر تقاضا داریم؛ در صورت آگاهی به اطلاعات بیشتر نسبت به تکمیل این مقاله ها بکوشید. باشد بدون خرده گیری به گفتگوی شایسته پذیرش بنشینیم و نیکوترین انگیزه نام گذاری ها را بیابیم.

سفرهای گسترده شد، چشم به گشادگی اندیشه و آگاهی شما دوخته داریم تا کوی خود را بشناسید و شناسنامه روشن شهرتان را بازنویسی کنید، دستگیری و یاری شما در کاری که انجام می پذیرد، راسخ مان خواهد داشت.

### مدیریه فریدون نوزاد

نیست و آزادی گیلان را مسجل نمود، سپس انقلابیون گیلانی به تهران هجوم برده و مرکز کشور را تسخیر و محمد علی شاه را خلع و مشروطیت از میان رفته ملت را زنده و به آنها باز پس دادند و این بزرگترین هدیه هموطنان گیلانی به خواهران و برادران ایرانی بود، نسیمی فرح افزا که از باغ مدیریه برخاست و به سراسر ایران پخش گردید. به اعتبار این باغ محله ای کوچک به نام مدیریه شکل گرفت ولی متأسفانه ساختمان مدیرالملکی را حوادث زمان نابود ساخت و باغ به انگیزه بی اعتنائی وراث رونق خود را از دست بداد و تنها در حد وسط آن ساختمان چوبی دو طبقه ای باقی مانده بود که آنرا هم زمان بر پایه و بنیاد نپسندید و کار به آنجا کشید که باغ قطعه بندی و بفروش رسید و کوی مذکور توسعه یافت، با این گسترش و هجوم ساکنین تسطیح و نابودی گورستان ضروری تشخیص داده شد.

امروزه نام مدیریه هم از یادها زدوده شد و دیگر کمتر کسی آشنایی با محلی دارد که اولین بمب آزادی مردم ما در آنجا ترکید و صدای آن در سراسر ایران به گوش جانها نشست، حد فاصل محله مدیریه از محل فعلی بانک ملی ایران (شعبه محلی) شروع و تا اول میدان سلیمان داراب ادامه می یافت.

مدیریه در واقع آخرین نقطه جنوبی شهر رشت بود که از غرب به باغ وسیع و باصفای مدیریه و از شرق به گورستان بزرگ شهر محدود می شد، این باغ را عبدالحسین خان فومنی ملقب به مدیرالملک، پسر محمود خان مدیرالسفرا احداث نموده بود.

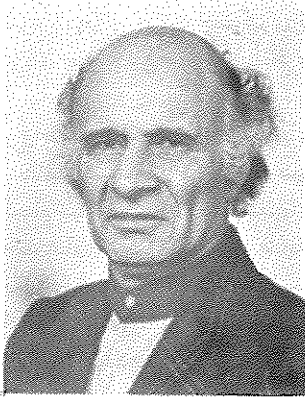
آنجا از آغاز باغ وسیع گردو بود که عبدالحسین خان به منظور پایگاه و خلوت سرای بیرون شهری خویش، آن را با نظم و ترتیب خاصی بیاراست بی آنکه تل و ماهورش را هموار سازد و به زیبایی های طبیعی آن لطمه و صدمه ای وارد کند، آنگاه به احداث ساختمان بسیار زیبایی در دو طبقه بر یک بلندی نزدیک رودخانه، تقریباً در محلی که امروزه (بازار روز میرزا کوچک) را ساخته اند پرداخت، این بنای شکوهمند تا دیر زمانی جنبه افسانه ای برای مردم داشت.

وسعت باغ مدیریه تقریباً در راستای خیابان نقره دشت تا نزدیکی های چهارسرا کشیده می شد و محصول گردوی آن جنبه تجاری داشت.

در این باغ استوارترین گام برای آزادی ایران برداشته شد، یعنی در ۱۶ محرم ۱۳۲۸ ه. ق برابر هشتم بهمن ماه ۱۲۸۸ خورشیدی، معزالسلطان عبدالحسین خان سردار محیی به دستور کمیته ستار حاکم جبار گیلان آقا بالا خان سردار افخم راسر به

\* به یاد روانشاد استاد جلیل ضیاءپور

\* و با یاد دامون



## نامه استاد جلیل ضیاءپور به

# دامون

۱ در فاصله خرداد ۵۹ تا مرداد ۱۳۶۰، روزنامه دوهفتگی "دامون" در رشت منتشر می‌شد. این نشریه در هشت صفحه به قطع ۲۵×۳۵ به دو زبان گیلکی و فارسی در زمینه فرهنگی و اجتماعی چاپ می‌گردید و بر رویه ۲۸ شماره از آن انتشار یافت. پیش از آن نیز در بهار ۵۸ (بهار آزادی) چهار شماره از آن زیر نظر شورای نویسندگان انتشار یافته بود.

دامون نشریه‌ای بود که در زمانی کوتاه رخ کرد و بالید. هواخواهان بسیاری پیدا کرد و در اوج موفقیت در محاق ابطال پروانه‌ها و تعطیلی نشریه‌ها از حرکت باز ایستاد. آن چه دامون در سرلوحه اهداف خود شعار می‌داد و عمل می‌نمود، "احیای زبان و ادبیات بالنده گیلکی و حفظ و اشاعه فرهنگ پویای گیلک" بود. صفحات داخلی نشریه تماماً به زبان گیلکی نوشته می‌شد.

این که دامون چه می‌گفت و تا کجا پیش آمد و چقدر در کارش صادق و موفق بود، به قضاوت پژوهشگران و محققان منصف نیازمند است. بی هیچگونه شبهه‌ای، "دامون" مقدمه‌ای بر ظهور و حضور "گیله‌وا" است. از این رو بر آنان که گیله‌وا را باور دارند و به داوری بی‌حب و بغض آن نشسته‌اند فرض است که به "دامون" نیز عنایت داشته باشند.

۲ زنده یاد دکتر جلیل ضیاءپور (۱۲۹۹ - بندرانزلی - ۱۳۷۸ تهران) از پیشگامان نقاشی

گیله‌وا، شماره ۵۷، صفحه ۲۲

نوین ایران و معرف نقاشی کویسم در کشور ماست. وی که از دانش آموخته‌های دانشگاه هنر پاریس و از اساتید تاریخ هنر و سبک‌شناسی در دانشگاه‌های تهران و مؤلف بیش از ده جلد کتاب معتبر هنری بود هنگامی این نامه را برای دامون ارسال داشت که نشریه در محاق تعطیلی افتاده بود. گفتنی است که روی نامه با قلم قرمز تاریخ ۶۰/۷/۱۹ قید شده بود و با همان قلم (البسته به گیلکی) نوشته بود که «این نامه را دوماه پیش نگاشته‌ام ولی در این تاریخ ارسال می‌دارم»، اما اگر نامه بموقع هم به دامون می‌رسید، باز امکان چاپ و انتشار آن نبود چه به آخرین شماره دامون یعنی شماره ۲۹ هرگز اجازه انتشار داده نشد.

اکنون ۱۹ سال از تاریخ تحریر این نامه که به زبان گیلکی نوشته شده می‌گذرد. هم دامون بعنوان یک نشریه مبتکر و متفاوت در مطبوعات آن روز ایران جزئی از تاریخ مطبوعات گیلان و ایران شده است و هم استاد ضیاءپور بعنوان یک شخصیت هنری تأثیرگذار و معاصر در عصر خود به تاریخ پیوسته است و از این رو نامه جنبه سندیت گرفته است. چون گیله‌وا سببی و نسبی خود را خلف "دامون" می‌انگارد عین نامه استاد را در این جا به چاپ می‌رساند به چند دلیل: نخست اثری را که از استاد به یادگار مانده و اتفاقاً به زبان گیلکی است از گرد فراموشی برهاند. دوم این که نقطه نظرات او را نسبت به زبان گیلکی، هویت گیلانی،

اهمیت کار دامون، نگرش علمی و غیر علمی در کارهای پژوهشی منطقه بویژه اصرار در پرهیز از هویت سازی‌های نابجا و زیاده روی‌های ناشی از

قوم‌گرایی و زیباتر از همه استقبال از کار جمعی و گروهی نشان می‌دهد.

پیش‌تر لازم است چند توضیح به عرض خوانندگان عزیز برسد

۱- عین نامه دکتر ضیاءپور بی هیچ گونه تغییری در املاء و انشاء آن منعکس شده است.

۲- کتابت نامه با آن چه در متون گیله‌وا از نظر نگارش رعایت می‌شود فرق دارد و به نوع نگارش در "دامون" نزدیک است و این خود می‌تواند از نظر دستوری و املائی مورد دقت و مذاقه اهل دستور قرار گیرد.

۳- موضوع طرح این نامه در گیله‌وا همراه مدخلی بر آن قبلاً به اطلاع و موافقت روانشاد ضیاءپور که از همکاران نزدیک و صمیمی گیله‌وا بود رسید، منتها موکول به زمان شده بود که متأسفانه با فوت استاد قرین شد.

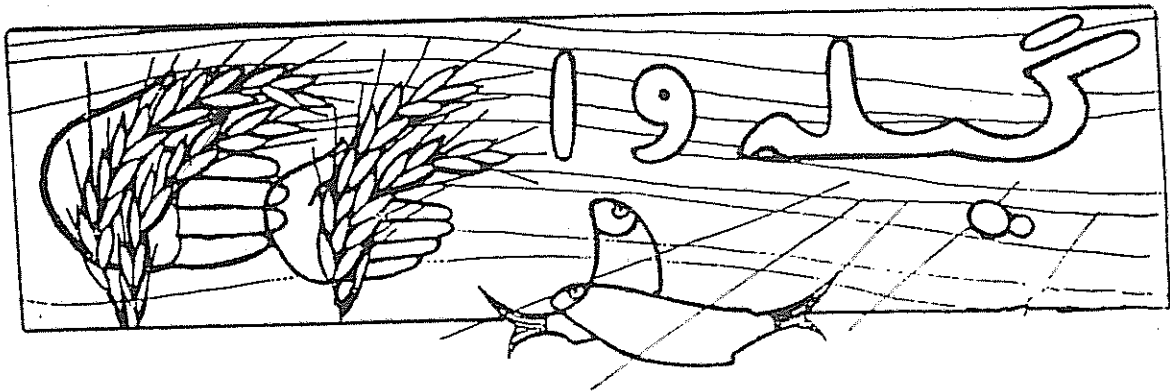
\* برای آگاهی بیشتر از موقعیت و اهمیت دامون بنگرید به:

۱- واژه نامه گویش گیلکی (احمد مرعشی) ذیل واژه دامون، ص ۲۰۴

۲- مطبوعات گیلان در عصر انقلاب (م.پ. جکتاجی) رشت، گیلکان، ۱۳۶۱

۳- کتاب گیلان (زیر نظر گروه پژوهشگران)، فصل ۲۱: چهره مطبوعات گیلان (فریدون نوزاد) ص ۶۸۶-۶۸۸

تعداد معدودی از دوره "دامون" موجود است قابل وصول از طریق خدمات پستی گیله‌وا در ازای ارسال ۸۰۰ تومان تمبر با پست سفارشی



گیلان گولاز کودن. گیلان خوره هويت زندگی با ارزش دیگری داره کی اونه و اروشه کودن.

جای اصلی مهر و مهر پرستی یم در البورز اوستائی به نه در سلسله البورز واقع در جنوب دریای خزر، کی بیه علت تصور بوکونیم پس جه آکوهان پوشت مهر پرستی بوروز بوکوده دار و گیلکان بویدی که مهر پرستی جه اوشان می یان بیرون بامو داره.

اما در مورد خودگرداندگان دامون، ایشتیاقی به دیدارشان دارم. دامون برداشتان خیلی مقبوله. نویسندگان و جوانان شاعر با اندیشه و با قریحه و ذوق داریمی دیران مدرس و دانشمندان پرطاعت داریمی. البته واسی جوری کودن که در تعریف گیلانیان حیكایت من مَر قوربان نی به. بلکی عملاً مثل همیشه شخصیت گیلکانه نشان بدهیم.

در مورد حقیر گیله مرد: از خیلی زمات پیش بوکی به تاکید گیلکان علاقمند بسیاری، اقدام به تهیه فرهنگ گیلکی بوکودم که به موقتضای زمات، فرهنگ دونباله گیفتیم. آ اواخر که فورست ویشتری پیش بامو داره، کاره فارسانم به حدود پا کنویس کودن و خیال دارم که همکاران با فرهنگ دامون در جریان به بید و مخصوصاً اوشانی کی علاقه و ذوق زبان دوستی و آگاهیهای دستوری و علمی داره، اوشان هم در کارم سهیم بتد و آ فرهنگه ایجانی و بنام همکارانی کی بهر جهت دستی در پیشرفت آکار ایجانی دارده تمان کونیم. مخصوصاً خوایم زیر نظر دامون، هیئت فرهنگی گیلک آ فرهنگه واخوانی بوکونه کی اگر احیاناً کم و کسری بداره یا توضیحی لازمه بداره روبراه بوکوند. با هم بنشینیم و فرهنگه بهمت دامون با یک حرکت فرهنگی دیگر در دسترس علاقمندان بنیم.

ضمناً در صورتیکه علاقمند به بید تانم متن می سخنرانی به در زمینه ورن و مازن (که در کنگره هرمان «بندر عباس» با مدرک و ایسلاید ایراد بوئسته در) شیمه ر روانه کونم، موطالعه بفرمائید و اگر بخواید تانم نی سفر آمن رشت و با زبان گیلکی خودم با مدارک در آ زمینه گب بزنم. (ضمناً کلمه ناجه که ویشتر وختان بجای آرزوی ساده مطلق بکار بریدی، ویشتر در موقع آرزوی توام با حسرت و کمبود بکار شه و معنی آرزوی ساده ناره. اگر میل موکاتیبه بدارید محبت بوکونید به آ نشانی تماس بی گیرید.... ضیاپور

می سلامه گرم و صمیمانه به همکاران پور تلاشه دامون.

با شائی فراوان جه جوش و خروش و هیئت والای همولایتی یان غیور، بعرض برسانم کی پارساله شماران دامونه، نی نفر جه همکاران محقق مَر فاده بو نیگاهی بوکونم. بمقاله نیتا گیلک غیور در زمینه گیلان قدیم بر بوخوردم که با شور و شوق عارفانه، بی نیویشته بو: «آمی خانه و کاشانه و آمی آزادگا (کی همیشه سی به ریحانه بوی خوش، اویه دی پیچکسته نه) همپای دونیا آفریده بو... هسه کی؟ وَا آ جاویدا نگیه ضمانت بوکونه؟ تو، من، آمن، همگی، همتان و...»

راسی، نویسنده، چی خُب و خونگرم، گیلانو، گیلانته به گشه گیفته داشتی. منم هطو حیس داشتیم و دارم. از خیلی زمات بو در فیکر دوپوم کی گیلانه ر (خودمانه ر) واسی کاری کودن، و هر کی بتانه وظیفه داره کی کاری بوکونه. مقاله نی ایادهم بدم. در هه مقاله مربوط به گیلان باستان، گبانی نهه بو که به فیکره شم. آگبان، نا دوروست بو: «او وختان کی تمدون نهه بو، گیلانین چن جور خط داشتیدی! و حضرت زرتشت آن خو کیتابه مین «اویستا» خبر بده در؟»

آ، نا دوروستی معلومه کی جه کویه بیرون بامودره: نام «وَرَن» و «مازَن» در اوستا کی بنظر احتمالی عده نی از محققان خارجی به گیلان و مازندران فعلی بغلط منطبق بو، و آ احتمال نادرست هم به ذهن آمی محققان را دکفته در و اوشانه دونباله روان هم هطو قوییل بوکوده داریدی، آلن به پُشتین هه نظر غلطه کی سابقه تمدنی ایتا ولایت دیگره وسیله گولاز نابجا برای آمه گیلکان چاکو دَنَدَرَه!

«وَرَنو» «مازن» کی دو منطقه گیلان و مازندران (واقع در جنوب دریای خزر و زیر سلسله کوهان البورز تصور بوئسته دار) بر حسب بررسی جدید منظور جه کوه البورز، نه آ سلسله البورزه کی جی شرق به غرب درازه کشه داره و ورن و مازن هم نه آ گیلان و مازندران کنویه، بلکی آ دو تا نام مربوط به دو منطقه واقع در بیرون جه مرز ایران قدیمه کی البته در کنار البورز نهه (مونتهی البورز اوستائی در بیرون از ایران قدیم نهه وانگهی اونه جهتم شمالی جنوبی و تقریباً اوریبه) و بیه علت اگر خط نی ویشته ماقبل تاریخی در ورن به دس بامو قاعیدتاً مال ورنه نه گیلان. و نشا به هوای آن کی مال

«تاتی عید خوژم و فیروز ببه  
همه روزه تی ره نوروژ ببه»<sup>۱</sup>

چهارده روز چه تازه سال ۷۷ بوگذشته بوکی "ابوالقاسم منتظر" منشور به "دایی منتظری" خوبار و بندیلادوست، خودس و پایا بوشوست. خو سفید رختا دوکود، بوشو "پيله ملا" بوخوفت. اما دایی بی وفا نیه، همه ساله موردوم گیلانا عید مبارک گه:

«عید تی شین خوژم و فیروز ببه - همه روزه تی ره نوروژ ببه»<sup>۲</sup>

دایی بهارا دوست داشتی مثل خیلی شاعران چه بهار زیاد شعر بوگوفته:

بولبولان نغمه سرایی کونیدی همه شکوه جه جودایی کونیدی<sup>۳</sup>

دایی جه آدونیا بوشو، اما جه دیلان اهل دیل نوشو. شاید به قول خودش همه ساله خیلی یان مره کی اونا دوست داشتیدی، عید روزان رشت باغ و بولاغ و کوچه خیابانان میان گردش کونه. "تی مره عیدره گردش کونمه"<sup>۴</sup> چی خوبه همه ساله آ روز ره جغل مغلان شاعر و تومام اوشانی کی دایی یا دوست داشتیدی، اون قبر سر جما بید و ایتا فاتحه خاندن مره دایی دیلا شاد بوکونید. شاید دایی باعث و بانی ببه کی سالی ایدفه کس کس ور جماییم. "همه ساله تو به آ وقت برسی"<sup>۵</sup>

محمود اسلام پرست

۱، ۳، ۴، ۵، ۶- جه دایی شعران

۲- قبرستانی کی پورده بوسار و پیربازار راه سر نها و دایی ابدی خانه بووست.



ابوالقاسم منتظری

### صراحی گردن

بیا ای صراحی گردن، تانما تی نازا بوردن  
ناره ده بفا آدونیا، به هه زودی واستی مردن  
ده نیگیر می ره بهانه،  
دارمه به دیل تی رازا، کشمه به دوش تی نازا  
ایسم آ درازی شب، تا دینم می سر آیازا  
ده نیگیر می ره بهانه،  
می روزان کی شام تاره، تو می ما آسمانی  
تو می بولبولی می سنبل، تو می یاز مهربانی  
ده نیگیر می ره بهانه،  
تو نانی می آتش دیل، تی واسی کشه زبانه  
سر را تی منتظر بم، را دکف بیشیم شبانه  
ده نیگیر می ره بهانه،  
تا آکه واسی آدونیا، تی غم وتی غورصه خوردن  
بینشین می چشمان سر، تا ودم طلا تی گردن  
کوجه یار بیشیم بخانه  
ترا عاشقم من از دیل، تی نوای تار سازا  
تو ایسی می کعبه دیل، روبه تو خانم نمازا  
کوجه یار بیشیم بخانه  
می ره بی تو تاسیانه، تو می دیل همزبانی  
نارم بی تو صبر و آرام، تو می تاب و می توانی  
کوجه یار بیشیم بخانه  
فوکونم جی می دوتا چوم، غم اشک دانه دانه  
تی ره من خانم ترانه، همه شعر عاشقانه  
کوجه یار بیشیم بخانه



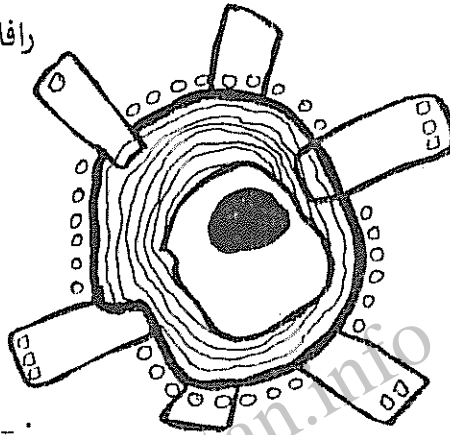
بوگوبیشتاو زیمین امره،  
اون پرکستن و،  
امی دنگلستنه  
باهار ۶۹ آخر روزده!

# خورشید خانه بریا...

گدا باهار روئما  
پاتوک پاتوک رافا  
خورشید خانه بریا  
بشم بشم امره...  
ماتاب شبه به رابی  
رافای گو تو قایی؟

ازیمین!

- بگردسم  
بما بوم  
بیرکسم  
جفابوم  
فگردسم  
بلا بوم!



ته ره تبه می ورجا  
روزابه؟

ازیمین!

- فردا جا بترس  
مه ره وانورس!

به روزا به  
هافرا گمه.

ازیمین!

- همیشه تو هاتوبی  
می سرتا پا بنایی  
(چای - مای امره  
بامویی)

:- زمین!  
تو مرحم آمایی!

ازیمین!

- می سینه خاله خاله  
اوروشواره می خانه  
شیون موردگانه...

شرفشاهی نتانه  
می دیل تاسیانه  
ماتم آدمازه...

□

به روزا به  
هافرا گمه:

- بترسبه چوم فردا  
خورشید خانه بریا  
زیمین! باهار تو قایی...

□

هو تو کی پا ایسابی  
رافایی

ای روزببه تو اما  
قدقد ته ره آبابی  
(آخر زیمین می ورجا  
بهشت جاجیگایی!)

ازیمین!

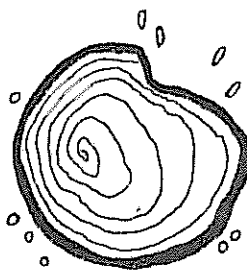
- تی امره گوفتن  
هیدره نشا!

رشت - ۱۳۷۶/۱/۳۱

واژه ها

خانه بریا: نگهبان خانه هافرا: هدیان چای مای: قایم بانک رافا:  
منتظر قاعد: (به مفهوم از شرم در خود آب شدن) جاجیگا: به مفهوم  
سرزوم: گولیا: غلله پاتوک پاتوک: باورجین باورجین بشم بشم: بروم  
نروم، معادله مرتد بود (بشم بشم امره: مردد در رفتن و ماندن) فگردسم: فرو  
ریختم خاله خاله: معادل شرحه شرحه، زخمی اوروشواره: معادل سوگواری،  
نوحه گری و فریاد از جگر در ماتمی شرفشاهی: آهنکی حزن انگیز در موسیقی  
گیلان تاسیان: خلائق عاطفی در حزن و دلنگی توقا: خاطر خواهی

بیبا می ورجا بیدین تاشا  
نا... نا...، تی امره نشا  
تی امره کی گولیا بی  
گر بگردسی بامویی...





## جیل بکن. جیل بکن بهاره

هادی غلام دوست

بیم؟! بعدن می به، شو بو کون آسر صدا یاد باردم که او زومون چوب و چکلاجی، اوشون سر مین زئیم. یا که طیاره آسمون جنور دئیم، اون دنبالسر، راخشی سر هی دئوسیم، داد گودیم، فیشه زئیم، همدیگره دوخون گودیم، شادی یاجی پرا گیتیم. اما آلون، اما آلون...

حاج حاجی فک گیتته بو. تله آئویی گوش آمه. چشنکون سر صدا ده همه جا فیتته بو. گیله مرد، بیجارا مرز کادبو. این خوندگی می گوش آمه:

پاچ لاکوتی کمر آزو نازه  
سرخ چاشوتی کمر او ویرازه  
سرخ چاشو خانی یار تیه بهینم  
شبان تنها خوسی یار تیه بمیرم.

می سرا جنورا گینم، ممدالکا، بیجار مین اینم:  
- خسته نباشی ممدالی؟! -

کلکافیس داز سر خونده دبو: "جیل بکن، جیل بکن بهاره!".  
گیله مرد بیجار کاشته دبو. تیف مرزا، یه نفر فتاشدبو. سر تیفان ولگ بزه بو، "بور بورئی" در بمایو: آمه، شادی یاجی اونا گندیم، پوسا گودیم، نمک فودیم، ولگ مین دچئیم، نایم چاله مین. آمه دسان اون سر، بنا گودیم خئوندن:

بوربوری عرق بکن  
شال کئینا سولاخ بکن.  
بوربوری عرق بکن  
شال کئینا سولاخ بکن.

بور بورئی، عرق گود، آمران اونا ویتیم دهن دئودیم.  
ویشتر بیجارون مرز بو دبتون. پیله باقله، مرز سر، تا می کمر جنور بما بو، گول بشو دبو. گول نگو، بگو دوته یال یکتته پاپوئی<sup>۲</sup> که اگه خوروم بیسابی گوش بدایی، سیفتال صدا اون مین جی تی گوش آمه که عسل خورده دبو، آوازان خونده دبو. می به گونم: راسه رایسه او زومون هم ایجور چئن<sup>۳</sup> هئا بو؟! آمه بی واخوه

- سلامت باشی، بمای هوا خوری؟!

- تمام خبر احوال گیری.

سن خنده جی گونه:

- خبر احوال گیری؟!

می سا کا گل سر نینم، یکنه زرد تی تی چینم، اونا نیا کونم: او موقع گوتیم اگه ای زرد تی تی بچینم، وارون آنه، ایتو نیو ممدالی؟

گیله مرد گونه:

خیلی پیرا بوی، تی سر مو سیفیدابو، اما هنده ران او حال و هوا مین ایسای.

- تو چی؟ زن بوردی بیلاخره؟! یا که هنده ران تنها ایسای؟!

گیله مرد بیلاجی گل بنا مرز سر، خنده جی بئوته:

- ده امسال بتم. بدا برنجا بیستم، یکنه عروسی بگیرم، بیه

تماشا بکن.

خنده جی گونم:

عروسی بوشوم عروسی نبو

نیستنه بوشوم کتله نبو

خشکه عروسی، خشکه تماشا

پورپوره خاشه، گوشتا ده نشا.

آهه، ایجور عروسی؟!

خنده جی گونه:

بعدن اینیم هله تو ییس می به شعر بوخون، کورکوری بگو.

می دیل مین غصه جی گونم:

اگه تی بیجارا خشکی نیگیری، گیله مرد! ته بی پا نکونی!

\* \* \*

خئوننه شونم می مارگونه:

ممدالی هر سال ای حرفونا زینه اما تو دؤنی چن ساله میرزه مهدی لاگو، "سلیمه" کا خانه؟! این پترکه پاک زمینگیره، او گالی بوش خونه نی که دئوشا، ماران که ندانه، باغ و بیجاران که یکنه سفره سر و بیشتر نیه، پولان که الحمدالله! قرض قولو به شوننه یا هیزار ته درد بی درمونه به، خرچا بونه. امسالان گونن خشکی آماره، بیجار نکارین، تو بشو شکر بکن کار سرایسای پسر. یکنه کور چشمه ی او تی به آنه.

ده شو دکنه بو. آلا تی تی، دارون تیک سرگردس. "کوی" ک صدای می گوش آمه. شوبوکون سر صدان، مست خؤ، آدم جئون دئود. گیله مرد خونده دبو:

کوچه لاگوی سر چاه می کشی آب

تی گیسئون پشت مخمل می خورد تاب

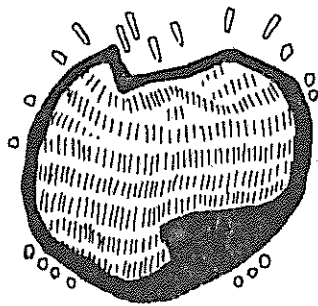
خیال کونی مرا شب می برد خاب؟!

می دیل مثل روغن می شود آب.

زمنستان - ۷۸ لاهیجان

پانویس:

- ۱- پوستین ترا بیرون بیارو، وقت بهار است. (تشبیه آراز پرنده ای است و چنین معنی می دهد.)
- ۲- پروانه
- ۳- چیزها
- ۴- قورباغه ها
- ۵- خروس
- ۶- گنجشکها
- ۷- می گیرم، عروسی می کنم.
- ۸- کوکو



بوار بارون که می دیم کول بخوشته

زمانه می چوم اشکا بدوشته

یته "شیون"، یته "پاینده" داشتیم

خران زندگی هر دو بکوشته

ناصرکیاده لاهیجان - سعید مبلغ ناصری

بیجار مرزان سر خجیر موی تو

می دیل زخمانا کینا دوی تو

بزای باتی زون مه را سراکو

مه را آتش بگیت، چره سوجی تو؟

\*

او میدم تا به فرده زیندگونی

بکونیم کس کسه به مهریونی

بمورده کسه به گریه ندانه

مو تا زنده ایسم، قدرم بدونی

کرج - حسین شهاب کومله ای

بیشیم کس کس ورجا، نیشتن ره

نه کی خنجر بییم خون چیشتن ره

بسازیم تاریکی ره چلچراغان

قلم بییم کتاب نیویشتن ره

انزلی - محمد نقی بارور

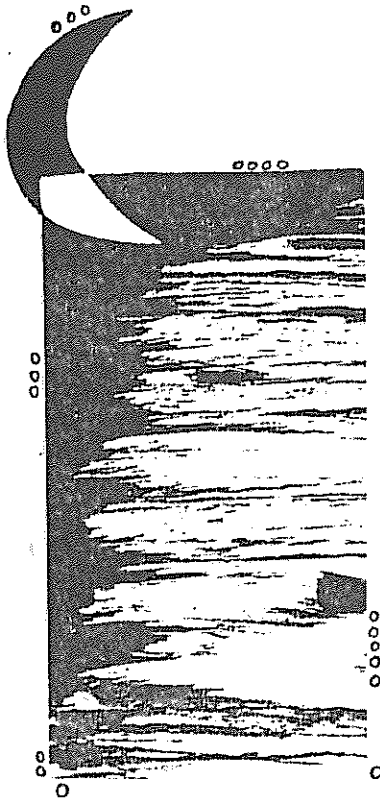
دونی لاگو چه به موب بدوتم؟

بدوتم و بسوتم و نوگوتم

بدیم تی خونه چا جی می رقیبا

غم جی آوچا جی خون وروتم

غلامرضا ظهیری توچالی



محمد فارسی (م. شواله)

## شب خیال

شب جه تاریکی مه ره صوبّ خیالا بکشه  
 آفتاب می نیگا جه تی جمالا بکشه  
 می خیال گول باغا بیده تی ریشه دره  
 ایتا عالم مه ره، سرخ گول تالا بکشه  
 خوبه افسانه بيم نقل داستان دکشم  
 اتو تی شب مه ره خو تازه خیالا بکشه  
 جی پریشانی اگه عاشق تنهایی مه  
 خوشمه شب مه ره تی خط و تی خالا بکشه  
 من واهاشته گول تال او بهار شینمه  
 کی جی حسرت ته ره خونازک بالا بکشه\*  
 ده گرفتار او شیرین خیالم شب و روز  
 نازک شیشه ره درد خو نیهالا بکشه  
 شب "شواله" نظرا صوبّ مره توشکه بزه  
 آدوتا تازه نیگا جه تی جمالا بکشه

\* من او بهار گول تالمه کی حسرت جه... جه محمد بشرا

ابراهیم شکری

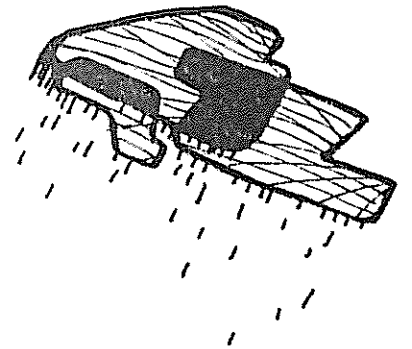
## گدا بهار

می غم و غصه

خایم بگم ایتا قصه تی ره روزی بو روزگاری فصل بهار  
 می کوتی خالی بو می دیل آویزان می کولب گسفتیمی می گناه چیه  
 زمی چوم آرسو وارستی اوروزان می نفس وا چرخسه، دست کیه  
 تا اکی وا بدارم هه موشکیلا تا اکی وا فوتاشم خوشک گیلا  
 جان بدم چول میان بنی پابزار چی ره وا دپرکم از خواب بهار  
 می غم و غصه ره هی خند خسم هتویی خوفتیمی هی دپرکسیم  
 همه شب ویشتایی خوفتیدی می زاکان خلاصه شبانده روز بو تاسیان

بوشومه بیج فاگیرم

ایستا روز بکندمه می چوموشا ایستایم بکشمه  
 کونمان پینیک بزه، تکس تکس بوشومه ارباب و ربا خالی دس







تا ای بار برنج چمپا فاگیرم  
سخت گذشتی می ره روز و روزگار  
از او روزی کی می مار مرا بی چی  
گاواره خوس تاهسا کی پیله یم  
طاعت و بندگی یا من کی کونم  
پس چی ره جفت زنمه تاک آورم  
هاج و واج راشونمی دگرا خوران  
تا فارسم هتو ارباب خانه  
ای نفر خوس کودی داد زئی کیه؟  
هو زمان می زاله پاک بترکسه  
تا دکفته مش ولی چوم، به می چوم  
بوگوفته ناوردائی چن تامورغانه  
سوغاتی ناوردایی سیر و پیاز  
وختی بچ رسه، جه من نبودخایی  
حقه کی ویشتایی هرشب بوخوسی  
حقه کی جوفت بزنی تاک باوری



توندی توندی وارمه رزین گالوش  
ناشتیمی راهی بمانسمه مات  
ده و اچرخسته بو پاک مرا نفس  
تا آکی وا بوکونم تنهایی کار  
ای خدا مرا بوکوش من تی سگم  
خستابوم نخام من آبندگیا

#### دس خالی و اگر دسم

چی بگم تیر بکشه می پوشت گوش  
رادکفتم بوشومه در و دهات  
تنهایی هی زئمی دس روی دس  
گفتیمی آکی شه آگدابهار  
اگه زندگی هانه من چی بگم  
دوکوشان چیراغ می زندگیا

#### خب روزان

بعد از اون کولا بنام قاضی بجوم  
کار و بار می شین بازون بخترا بو  
گیله مردی خوبه کی کار بوکونه  
بکاره سیر و پیاز و پلا بچ  
بداره باغ و بولاغ و توم بیچار  
بیچینه آغوز و انجیر و انار  
نیهینه سیا واجام و خریزه  
بشانه باغ میان دانه مانه  
چشم دونیایه امی گیلان زمین  
اونی دریا، پوره نعمت خدا  
کی گویه بهار گیلان گدایه؟  
چوم واکون بیدین بنفشه رج به رج  
گوش بدار می حرفانا مشت برار  
پس واسی کار بوکونیم، دوندگی



هتویی ویشتایی جا راضی بجوم  
غم و غصه هم مرا جخترا بو  
وخت بیکی ایله جار بوکونه  
بداره نوغان بریسه ایزه کج  
وامجه مرغ و خروس هیزار هیزار  
بکاره کویی و باقلا و خیار  
گیله مردای وابداره جوربزه  
نیهینه مرغ ماشینی، مرغانه  
چی خیال کونی، ایسه هچین هچین  
اونی صحرا، پوره از گول گیا  
کی گویه بهار گیلان سیایه؟  
کونه غمزه، نهه خوزولفانا کج  
دره تی دست میان صدتا بهار  
تا ببه بهار، بهار زندگی

اگه سرو موسون مع ا بکشتن  
برای سوتن و وارجن بد شتن  
بنیشتن، چوم بزَن، بُوتن، بَخوتن  
می سایه جیر، ویریسَن مع فُتشتن

زن آتش تو می روح ورؤنه  
که ای طفلن هنوز خیلی جوؤنه  
ندونه راه و رسم زندگونه  
تو که دونی ببوریه شو تی خونه



اگر بارون بیاره دونه دونه  
طلاجی تا تی ورینم نشونه  
دوخوتن بلبولن می نوم تاصب  
محاله مویم هنده تی خونه

بهاران کل بزَن تی چن ویسه  
بمان ریز و دُزش تی هِن ویسه  
هوا صافه ولی هیشکی تع نینه  
بجز مو که بَمَم تی دِن ویسه

محمد شمس لنگرودی



بیله زئن نوا  
هی ذره  
بدا  
همیشک فاندیره  
تی چوم مرا  
تی نی می آینه!

شور سرشن ها کرده م جوون پیری  
ماه / به / مناره ی بلند / سرریز شد از شب، جوانی  
پیری ام

(تالشی)

بلک زن / یکدم / بگذار / همیشه بنگرد /  
چشم تو مرا / مردمک چشم تو آینه من [است]

نوشهر - جلیل قیصری

لوخت دار  
تنده رگی بن  
خال چکی کشاگته شه

لیفی

- آگردم

شوره  
خو سر جانا  
پاپلی  
ایاز مره

گهودیم ونوشه  
کتی سر  
بهار راه دار  
ویلینگ بن واش دریمو!

درخت لخت / شنگ زودگلر باران / سافه را در آغوش  
گرفته است / برگی ابر می گردم

قزوین - جمشید شمسی پور

پامچال سر

می شوید / تن خویش را / پروانه / باشنم / بر  
روی گل پامچال.

بنفشه با صورت کیود / به روی تبه / در انتظار بهار / زیر  
پایش علف سبز شد.



رویان - فریبا لورانی

م. پ. جکتاجی

## بهار مانستان

در یکی از تعطیلات نوروزی سالهای جنگ ایران و عراق که موجب دیدار زادگاهم دست داد، گیلان را بسیار متهیب یافتم. همه در انتظار وصول خبر از جوانان غیوری بودند که برای دفاع از حریم استقلال ایران از شمال به جنوب اعزام شده بودند.

«...بهار مانستان» متأثر از این دیدار و شامل مضمون نامه یکی از این عزیزان اعزامی به خوزستان به بار چشم به راهش در گیلان است.

جعفر مهرداد

بُخوردۀ تُشکبه به می بخت روزگار مانستان  
 میان آتش و خون نامه یارِ که بنویشم  
 آیسَم تسی دیدن ره چسند روز آخر ماها  
 صبا بگو به خزر داغ دیل داره کارون  
 خایم بشم ولایت، می یاز ور به سلامت  
 خو چمانا گُسته لَس عینهو پَهه گول نرگس  
 که پُشتا نشکنه، هیچی چُم انتظار مانستان  
 نیبه به عهد و وفا هیچکی می یاز مانستان  
 اگر شهید نبوستم می دَس برار مانستان  
 بُسبو تمام در و دشت لاله زار مانستان  
 بلا نیگفته دیسلا واکونه بهار مانستان  
 جه شرم سُرخ جولان به انار شاوار مانستان  
 تی آفتاب و تی گورخانه و تی سُرش وارش  
 دیسلا بره بره گیلان، تی نوم بچار مانستان

مندج بگوته:

گیلان جان، دل، پوره درده، کی دونه؟  
 بشوته، تش بگیتته، کس ندونه!  
 بشین "سوته دلان" جی، بیورسین  
 چزه "مندج" خونن، خوننه به خوننه!  
 گیلان جان، کوکتل، زار انای، زار ان!  
 هوا واره، فنا زانای، فنا زان!  
 سیه ابرای بوگین، ویشتر بواره  
 دل "مندج" پوره، نالا نای نالون!!  
 گیلان جان، زار زاره، زار زاره  
 تی دامون، تریکا به، بورمه زاره!  
 بنیشین "مندج" همره بنونین:  
 گیلان جان، سورخه، سورخه، لاله زاره!

## گیلان جان

نشر گیلکان منتشر می کند:

### بزه میلجه

(سه منظومه گیلکی به گویش گالشی)

### گیلان جان (مندج بگوته)

سروده

دکتر سید مجتبی روحانی

(م. مندج)

با آوانویس و برگردان فارسی و شرح کامل واژه ها

در ۱۴۸ صفحه رقمی با تصاویر رنگی

تیرماه منتشر می شود.

# سفری به کرانه‌ی مرداب انزلی

«عمارت پونل - کاخ خوشنار»

نمود. پروانه‌ی عکس دار من به شماره ۱۸ و به امضای پاسپار ۲ مختاری رییس شهرداری رشت صادر گشته بود.

ساختمان پونل را اداره بندر که در آن زمان از سوی روسهای انقلابی به ایران واگذار شده بود و آقای حاتم (مشهور به مسیو حاتم، پدر هم مدرسه‌ای ام شادروان تیمسار حاتم) از خانواده‌های سرشناس رشت به عهده داشت. خط آهن کوچکی نیز تا کرانه مرداب احداث کرده بودند که ویژه‌ی حمل چوب و سنگ جهت رفع احتیاجات اداره بندر بود که با کرجی به انزلی حمل می‌کردند. آن عمارت زیبا را با نمادهای رنگی، دواشکوبه، سنگی و با استیل معماری اروپایی بنا کرده بودند. در آن وقت، آقای سمعی رییس تأسیسات پونل با خانواده‌اش در آنجا سکونت داشت. علت خراب گشتن آن را کسی به درستی نتوانست به من بگوید. از آنچه برای من آشکار بود، عوامل ناسازگار طبیعی مانند: زلزله، بادهای شدید و غیره در آن کاری تأثیر بودند.

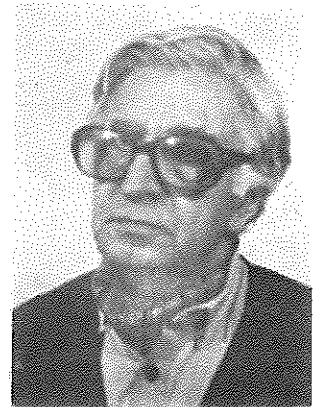
اگر در عکس‌ها دو مبلغ دینی را که در پیش از آنان یاد کردم با کراوات و شاپو می‌بینید تعجب نکنید. مرحوم عنایت، اولین دفتر اسناد رسمی را در جنب میدان حسن آباد تهران تأسیس کرد. شادروان راشد نیز بر اثر واقعه بهلول در مشهد، مدتی زندانی گشته بود و پس از استخلاص، اجازه استفاده از لباس مبلغان دینی ما را نداشت. حتی به منبر نیز نمی‌رفت. فقط پس از تجاوز میهمانان ناخوانده یعنی ارتش متفقین در شهریور ۱۳۲۰ به سرزمین بی طرف او، آزادی نسبی که در ایران بوجود آمده بود، وی از نو معتم گشت و سخنان نغز و نصایح تاریخی و انسانی اش را از رادیو پخش می‌کردند.

چندی پیش پس از سال‌ها دوری از میهن، از زادگاهم بندر انزلی دیدن کردم. من، وقتی تحرک و جنب و جوش، فعالیت‌های بازرگانی، صنعتی، هنری و علمی ۵۰-۶۰ سال پیش انزلی و رشت و بطور عموم سرزمین پاک گیلان را بیاد می‌آورم و با شهر و روستاهای کم تحرک و تقریباً ماتم زده‌ی امروز مقایسه می‌کنم، قلبم فشرده می‌شود. به گواه نوشته‌های تاریخی، رشت و انزلی، در نیم سده پیش شهر و بندری بمراتب زیباتر و آبادتر از شهرها و بنادر شمال دریای خزر بودند.

به انزلی که رسیدم، ابتدا به سوی بلوار ساحلی رفتم و غرق در خاطرات دوران کودکی و تحصیلات مقدماتی خود افتادم که چگونه کتاب به دست، روی "مول" انزلی که از دوران تساری بنا گشته‌اند، در هوای نم دار و مرطوب به مطالعه می‌پرداختم. پدرم و یا کسانی که به آن سوی دریای خزر سفر می‌کردند می‌گفتند: همانطور که طبیعت، مناطق جنوب این دریا را پر بارش تر و سبزتر ساخته است، شهرها و گردشگاه‌های این سو، بمراتب زیباتر از آن سو هستند.

به قریه‌ی پونل هم سر زدم. دیگر از آن عمارت قشنگ قدیمی نشانی نبود. این امر قلبم را فشرده و متأثر گشتم. چه، بسال ۱۳۱۷ به اتفاق دو میهمان تهرانی، شادروان استاد حسنعلی راشد و آقا سید اسمعیل عنایت که هر دو از مبلغان مبرز دینی بودند، شی‌ی را در آن ساختمان زیبا، به صبح رساندیم. عکس‌هایی را که در برابر خود می‌بینید، شخصاً با دوربین عکاسی آگفا گرفته‌ام.

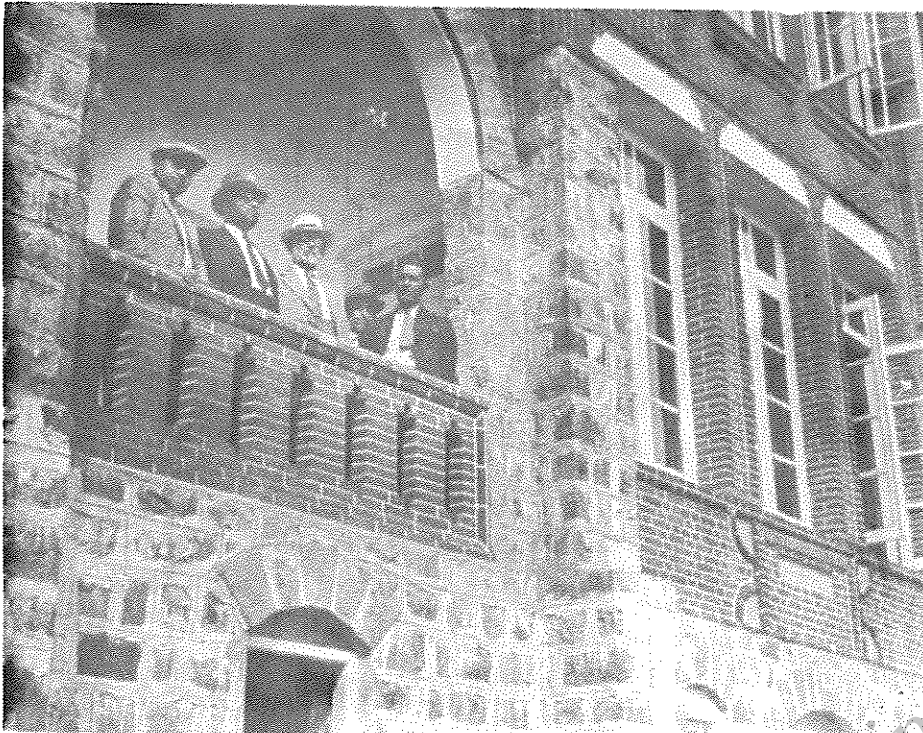
بد نیست بدانید که در آن زمان برای داشتن دوربین عکاسی و عکس‌گیری نیز می‌بایستی مانند رانندگی پروانه و کارت ویژه از شهرداری دریافت



پروفسور شفیق جوادی از پیشگامان علوم جدید ایران و از بانان و طراحان ایستگاههای هواشناسی کشور می‌باشد. وی که دکترای اقلیم‌شناسی دارد و به چندین زبان اروپایی مسلط است هم اکنون در فرانسه بسر می‌برد و تا چندی پیش در دانشگاه پاریس تدریس می‌کرد. از وی تاکنون متجاوز از ۶۰ اثر معتبر علمی و فرهنگی به صورت کتاب چاپ و صدها مقاله در جرید منتشر شده است.

بخشی از خاطرات پروفسور را که اصلاً گیلانی وزاده بندر انزلی است و هم اینک ۸۰ سال از سنش می‌گذرد در شماره ۱۰ از سال اول گیله‌وا (فروردین ۷۲) خوانده‌اید. ظاهراً ذکر این قسمت از خاطرات که از نظران می‌گذرد متأثر از بازدید اخیر ایشان از کشور و زادگاهشان انزلی بوده که وی را سخت تحت تأثیر قرار داده است.





(در عمارت پونل) نفر دوم از سمت راست با کراوات و کلاه شاپوی سفید مرحوم راشد است

استاد راشد، به مدت ۹ ماه در خانه ی ما میهمان بود و بانی این کار نیز شوهر خاله‌ام علامه شمس الدین واعظ پور داد شده بود که از سخنوران بنام عصر بود. من که در آن زمان شاگرد دبیرستانی بودم از مرحوم راشد کسب فیض و معلومات می‌کردم. وی، اثر خود بنام: "دو فیلسوف شرق و غرب" را در خانه ی ما در انزلی نوشت. به یاد دارم، روزی درباره ی کراوات زدن و کلاه شاپو بر سر گذاشتن، از وی نیمه انتقادی کردم. او به من چنین پاسخ گفته بود:

«... دین و آیین و دارا بودن اعتقادات دینی، ابداً ارتباطی با لباس و شخص ندارد. همه عیسویان، یهودیان، مسلمانان و پیروان سایر ادیان هر یک به یک نوع لباس می‌پوشند و خود را آرایش می‌کنند؟ پیامبر سترک ما که جهان در برابر عظمت و بزرگی و نبوغ وی سر تعظیم فرود می‌آورد، وقتی در مسجد می‌نشست، به دورش، از پیروان همه ادیان، حتی چند خدایی یا عاری از دین حلقه می‌زدند و به نصایح و گفته‌های آموزنده‌اش گوش فرامی‌دادند و به بحث می‌نشستند.

پیامبر بزرگ ما، غیر مسلمان را ناپاک نمی‌دانست و تحقیر نمی‌فرمود. بلکه با نصایح و موعظه آنان را به حقایق دین مبین اسلام که از برادری و برابری، دوستی و بهداشت و بهتر زیستن حکایت می‌کرد، آشنا می‌ساخت و به راه راست هدایت می‌فرمود. بی دلیل نیست که اکنون

محوطه ی شیلات تا آن زمان برق عمومی نداشت. شهرداری ملی، در سر کوجه‌ها و خیابان‌ها، چراغ‌های نفت سوز درون فانوس‌ها نصب کرده بود که مأموران ویژه، هر صبح، چراغ را بر نفت می‌کردند و لامپای آن‌ها را تمیز می‌نمودند. و سر شب آن‌ها را روشن، و آخر شب خاموش می‌کردند. اولین کارخانه برق عمومی را در رشت و سپس در انزلی، به همت و سرمایه ی ارباب کیخسرو شاهرخ نماینده زرتشتیان در مجلس شورای ملی، دایر کردند که آنهم در آغاز، فقط به منظور روشنایی در شب بوده است.

همانطور که در تاریخ ثبت است، پس از توافق بین انگلستان و شورویان در زمان لنین، تأسیسات روسهای تساری در ایران، از جمله کاخ خوشتاریا به دولت ایران بخشیده شدند. کاخ یاد شده، از آغاز بویژه از زمانی که شهرداری انزلی دولتی گردید و شهردار از تهران تعیین گشته بود، آن کاخ، مرکز قمار و عیاشی دولتیان و سران لشکر کودتای انگلیسی ۱۲۹۹ در آمده بود. بطوریکه تعریف می‌کردند یکی از شب‌ها که تیمور تاش، یاور فضل الله خان زاهدی (سپهبد و نخست وزیر بعد از سقوط مصدق)، و عده‌ای میهمانان تهران در آنجا به قمار و عیاشی مشغول بودند، آن کاخ طعمه ی حریق گردید. در آن زمان من کودک خردسالی بودم. بیاد دارم که پدرم مرا با خود به روی کسورپی (پسل چوبی) بنام مرکوری که کشتی‌های مسافری کنار آن لنگر می‌انداختند

تمام خلق جهان از هر ملیت و دین در برابر نبوغ و عظمت فکری اش سر تعظیم فرود می‌آورند...»

خراب شدن ساختمان پونل، مرا به یاد یک کاخ قدیم در میان پشته انزلی انداخت. در گذشته در محل کاخ فعلی عمارت سه اشکوبه ی زیبای تمام از چوب با رنگ روغنی آسمانی وجود داشت که متعلق به روسیه ی تساری بود و کاخ (خوشتاریا) نام داشت. در گوشه ی باغ زیبایش، یک کارخانه ی تولید برق از نوع جریان الکتریسته ی دایم (کونتی نو) وجود داشت که شب‌ها به کاخ و بعضی مؤسسات روسها و خانه‌های ایرانیان در انزلی، برق می‌داد. خانه ی ما نیز از برق آن کارخانه استفاده می‌کرد.

انزلی و غازیان و میان پشته، به جز



گروه‌ای از خط آهن پونل به پیربازار

## برگزاری جشن نوروزی در قائم شهر

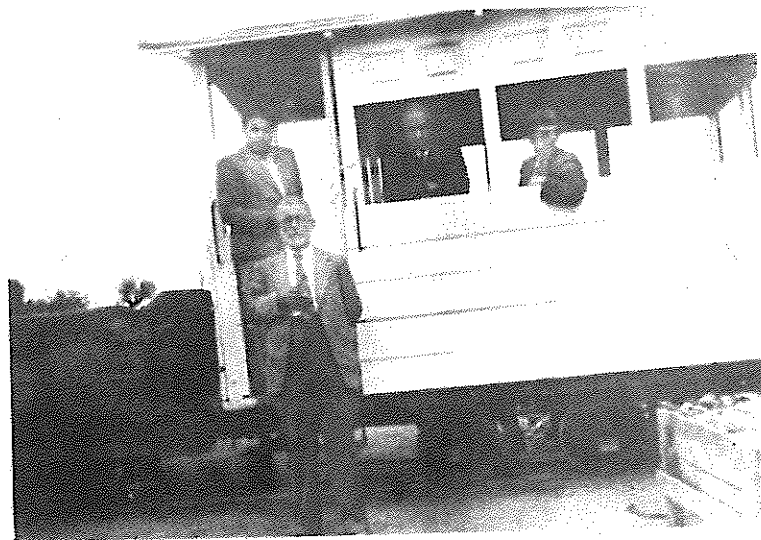
عصر روز جمعه - بیست و هفتم اسفند ماه سال ۷۸ - به همت "کانون پژوهش دانشجویان و دانش آموختگان قائم شهر"، مراسم عصری با فولکلور با عنوان "آیین‌های نوروزی در مازندران" در آمفی تئاتر پارک شهر قائم شهر برگزار شد. این مراسم که با استقبال چشم گیر علاقمندان مواجه گردید، با تلاوت آیاتی از قرآن آغاز شد، پس از قرائت بیانیه ی کانون و سخنرانی کوتاه رییس اداره ارشاد شهرستان، سه تن از شاعران بومی سرای استان به نام‌های: "بهرورز رستگار، فریده یوسفی و مهران نوری" به قرائت اشعار محلی خود پرداختند. سپس آقای "محمود جوادیان کوتنایی" - شاعر و فولکلوریست مازندرانی - به ایراد سخنرانی پرداخت.

آقای جوادیان پس از ارائه ی توضیحاتی در مورد نوروز در ایران باستان - به اجمال - سنت‌ها و آیین‌های نوروزی در ایران و مازندران را معرفی نمودند.

بعد از پایان سخنرانی، پذیرایی صورت گرفت و آنگاه سید کاظم حسینی به همراه نادر قنبری به عنوان هم‌خوان (پیوری‌گر) به اجرای نوروزخوانی پرداختند. نوروز خوانی این دو هنرمند مازندرانی که با تشویق پی در پی حضار همراه بود، حال و هوایی خاص به مراسم بخشید. پس از نوروز خوانی، سه تن دیگر از شاعران محلی سرا به نام‌های: ام البنین فولادی، شعبان نادری و علی حسن‌نژاد به قرائت تازه‌ترین اشعار مازندرانی خود پرداختند. در پایان مراسم هم امیری خوانی با صدای "شعبان‌نیکخو و نی‌نوازی" نورالدین علاءالدینی اجرا شد.

گفتنی است طراحی صحنه و دکور این برنامه کاملاً بافت سنتی داشته، با سفره هفت سین، ابزار آلات و وسایل دامداری و کشاورزی و بافندگی مردم مازندران تزیین شده بود. حضور تعدادی از پژوهشگران، نویسندگان و چهره‌های شاخص فرهنگی و هنری استان هم غنای خاصی به این مراسم بخشیده بود.

[با تشکر از علی صادقی شاعر و پژوهشگر جوان مازندرانی]



مرحوم راشد باکراوات جلوی واگن راه‌آهن (پونل، گیلان)

اجتماع، داناتر و محترم‌تر شناخته شوند! و کسی نبود به آنها تفهیم کند، عناوین دکترا و مهندسی و پی‌اچ‌تی انسان را والاتر نمی‌کنند. کاردانی است که شخص را بزرگتر و قابل احترام می‌سازد.

در دبستان، معلمی بنام آمری داشتیم که بر اثر خود آموزی، بدون تحصیل در دانشگاهی، به پایه عالی ریاضیات و مهندسی راه و ساختمان رسیده بود تا جایی که به عنوان مهندس ساختمان، در خدمت شهرداری انزلی در آمده بود. او بود که اولین بار از شهرک ما انزلی نقشه برداری نمود و من و یکی از همکلاسان دوره ابتدایی، در ایام تعطیلی تابستان، برایش "زالون" می‌گرفتیم. او عملاً ما را با فن نقشه برداری آشنا ساخته بود.

در رشت باغبانی به نام الله وردی یک باغ بزرگ در اختیار داشت، و بدون اینکه مهندس کشاورزی باشد، عالی‌ترین میوه جات و صیفی‌ها را پرورش می‌داد و به کارهای اصلاح نباتات می‌پرداخت که موجب حیرت استادان دانشکده‌ی کشاورزی کرج شده بود و میچورین عالم شوروی و عده‌ای دیگر از فرانسه و سرزمین‌های دیگر، برای دیدن و آشنا شدن به کارهای عملی باغبانی اش، از باغ وی در رشت دیدن می‌کردند.

این سطور را برای فرزندانم که تحصیلات کشاورزی می‌کنند می‌نویسم که بجای دریافت دانشنامه ی مهندسی و استخدام در ادارات دولتی، روستاها و کشاورزی سرزمین ما را آباد و غنی سازند و کاری کنند که هم میهنان، دست تمنا به سوی گندم و برنج امریکایی و سورینامی، یا گوشت‌های یخ زده ی هورمونی زلاندی و استرالیایی دراز نکنند. از پاریس

(مقابل ساختمان فعلی بانک ملی) برده بود و شعله‌های آتش را در شب تماشا می‌کردیم. محمد علی روشن، اولین شهردار انتصابی انزلی، کاخ فعلی را در همان محل با بودجه شهرداری بنا کرد و از سوی مردم انزلی به رضا شاه هدیه نمود! و نام انزلی را نیز به پهلوی تبدیل و تغییر داد.

داشتم از سفر اخیرم به زادگاهم می‌گفتم، بهنگام برگشت یکی از یاران دیرین محبت کرد و مرا از راه و جاده‌های نو کشیده ی کرانه مرداب انزلی خواست به رشت برساند. احداث چنین راه و جاده عمومی، واقعاً یک کار اساسی و مفیدی است و به هر کسی که موجب و بانی آن شده، به زبان مادری‌ام که لهجه‌ام تا امروز تغییر نکرده است، باید بگویم: «تی دست درد نگونه»، انشاءالله در آینده این جاده را به صورت اتوبان و با احداث خط آهن غنی‌تر نمایند.

در طول مسیر جاده، چیز دیگری نیز مایه ی تعجب می‌گشت زیرا، در مدخل هر روستا و قریه‌ای، تابلویی به چشم می‌خورد که روی آن نوشته شده بود: «به شهر... خوش آمدید!» یعنی تمام روستاها یک شبه به شهر تبدیل گشتند؟ مگر با احداث چند جاده خاکی یا آسفالتی و ساختمان روستا به شهر تبدیل می‌گردد؟ روستاهای اروپا و امریکا، شهرک‌هایی هستند که همه گونه امکانات و احتیاجات شهری را دارا می‌باشند. با این تفاوت که ازدحام و جمعیت آن‌ها کم‌تر و هوایشان نیز پاک‌تر از شهرها می‌باشند! عیناً شبیه آن است که دیدم به جوانان، به جای تعلیمات درس زندگی، چنان تفهیم می‌کنند که باید به عناوین دکترا و مهندسی دست یازند و استاد دانشگاه شوند تا در

**گیله‌وا، ماهنامه‌ای برای  
عموم شمالی‌ها، برای آن دسته  
از گیلانی‌ها و مازندرانی‌هایی  
که به حفظ هویت قومی و بومی  
خود در جمع خانواده بزرگ  
ایرانی سخت پایبندند.**

این خطای تاریخی از کجا ناشی شده است؟  
برای پاسخگویی به این سؤال لازم است موارد  
زیر را در نظر گرفت:

اولاً - هنگام شهادت دکتر حشمت تقویم رسمی  
کشور ایران هجری قمری بوده و در کلیه موارد از تقویم  
مزبور استفاده می شده است. توضیح اینکه تقویم  
هجری شمسی ایرانی که اینک تقویم رسمی کشور  
است تا یازدهم فروردین ۱۳۰۴ شمسی، که مجلس  
شورای ملی سابق آنرا تقویم رسمی کشور قرار داد  
، اساساً وجود نداشته (۴) و بنابراین امکان ثبت تاریخ  
محاکمه و اعدام دکتر حشمت با استفاده از روز و ماه و  
سال تقویم هجری شمسی در آن زمان محال بوده است.  
ثانیاً - زنده یاد ابراهیم فخرائی در صفحه ۱۸۰  
کتاب " سردار جنگل " می گوید:

« دکتر حشمت پاکدل و نیک اندیش روز ۱۱  
شعبان ۱۳۳۷ ه. ق. برابر با چهارم اردیبهشت در قرق  
کارگزاری رشت به دار آویخته شد. »

گفتنی است که ۱۱ شعبان ۱۳۳۷ ه. ق. در کلیه  
تقویمهای تطبیقی موجود مقارن با بیست و یکم  
اردیبهشت ماه می باشد نه چهارم.

ثالثاً - محمد حسن صبوری دیلمی، هم‌رزم میرزا و  
یار دکتر حشمت در دوران اسارت، در کتاب " نگاه  
از درون به انقلاب مسلحانه جنگل " میگوید:

« ۶ ماه شعبان ۱۳۳۷ ه. ق. - مارا از خرم آباد (۵) به  
سوی رشت حرکت دادند. »

چون به استاد کلیه تقویمهای تطبیقی موجود ۶  
شعبان ۱۳۳۷ ه. ق. مقارن با پنجم اردیبهشت ماه است  
و نه چهارم، بنابراین تصور یا امکان اعدام دکتر  
حشمت یک روز قبل از حرکت دادن وی به طرف  
رشت عملاً غیر ممکن و غیر قابل قبول است.

با توجه به نکاتی که فوقاً به آنها اشاره گردید به  
رسمیت شناختن روز چهارم اردیبهشت ماه ۱۲۹۸  
هجری شمسی، به عنوان سالروز شهادت دکتر حشمت،  
که بدون هیچ تردیدی از یک خطای محاسباتی آنهم  
هنگام تبدیل تقویمها به یکدیگر ناشی شده است بدور  
از منطق علمی است.

بنابراین تغییر مراسم بزرگداشت سالروز شهادت  
دکتر حشمت از چهارم اردیبهشت ماه به بیست و یکم  
اردیبهشت ماه با کسب اجازه از بازماندگان آن مرحوم  
به نظر نگارنده امری ثواب و مورد رضایت خداوند  
متعال خواهد بود. انشا... رشت - بهار ۷۹

به مناسبت هشتاد و یکمین سال شهادت مبارز راه آزادی دکتر حشمت جنگلی

## تصحیح تاریخ

(سالروز دقیق شهادت دکتر حشمت ۲۱ اردیبهشت ماه است)

مهندس روبرت واهانیان

میلادی اشاره شده است. بنا بر گزارش یاد شده روز  
محاکمه و اعدام دکتر حشمت دوشنبه دوازدهم ماه می  
۱۹۱۹ بوده است که برابر با ۱۱ شعبان ۱۳۳۷ ه. ق.  
است. جالب اینکه مؤلف محترم ضمن درج ترجمه  
فارسی گزارش افسر یاد شده در صفحه یکصد و یازده  
کتاب متوجه نبوده اند که با چاپ این سند، بطور کاملاً  
اتفاقی، خطای تاریخی مهمی را بر ما ساخته اند.  
توضیح اینکه در گزارش کاپیتان ویکهم در مورد روز  
محاکمه و اعدام دکتر حشمت صراحتاً به تاریخ  
دوازدهم ماه می ۱۹۱۹ اشاره گردیده است. (۳) این  
روز سیاه تاریخی یعنی دوشنبه ۱۲ ماه می ۱۹۱۹  
میلادی مقارن با ۱۱ شعبان ۱۳۳۷ هجری قمری، ۲۱  
اردیبهشت ۱۲۹۸ هجری شمسی بوده است؛ در حالیکه  
روی سنگ قبر آن مرحوم چهارم اردیبهشت ماه به  
عنوان روز شهادت ثبت گردیده است.

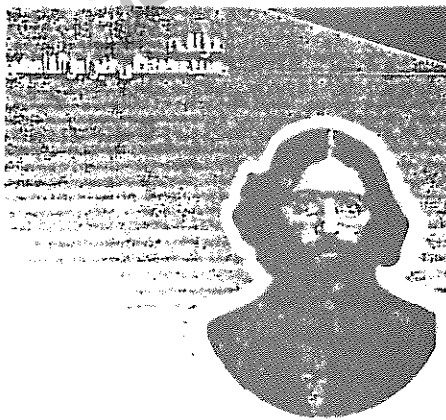
با یک داوری منصفانه و به دور از هر گونه  
شائبه ای باید اعتراف نمود که آخرین کتاب مؤلف  
محترم آقای محمد تقی میرابوالقاسمی با عنوان «دکتر  
حشمت و اندیشه اتحاد اسلام در جنگل» (۱) جامعترین  
واقعیترین زندگینامه ای است که در معرفی دو مین  
شخصیت برجسته نهضت جنگل یعنی شهید دکتر  
حشمت به رشته تحریر در آمده است. چرا که آقای میر  
ابوالقاسمی طبق روال همیشگی این بار نیز مطالعات  
تفویریک کتابخانه ای را با مطالعات محلی یکجا  
گردآوری نموده و نهایتاً امکان تجزیه و تحلیل  
واقعیانه مسائل را برای خوانندگان کتاب فراهم  
نموده اند. گفتنی است که در اکثر کارهای آقای میر  
ابوالقاسمی مسافرتها و مطالعات محلی و مصاحبه با  
مردم محل و غیره اهمیتی برابر با بررسی های آرشیوی  
دارد و این امر می تواند به عنوان الگو سرمشق  
دانشجویان و پژوهشگران جوان قرار گیرد.

یکی دیگر از جنبه های جالب کتاب که حتماً باید  
به آن اشاره کرد این است که کتاب دکتر حشمت  
علیرغم دارا بودن قطعات و روایات بعضاً تراژیک،  
بخصوص توصیفات شاهدان عینی از مراسم اعدام و  
واپسین لحظات عمر این طیب وارسته یک زندگینامه  
است و نه سوگنامه.

پرداختن به نقش تعیین کننده اندیشه اتحاد اسلام  
در شکل گیری جنبش جنگل یکی دیگر از جنبه های  
کم نظیر کتاب حاضر است، امری که متأسفانه تا به  
امروز در هیچ تألیف مشابهی مورد اعتنا قرار نگرفته  
است. (۲)

کتاب در مجموع دارای سی و یک فصل کوتاه  
است و در انتها بخش یادآورهای ضروری همچنین  
تعدادی عکس و سند دست اول گنجانده شده است.

بدون شک جالبترین سند کتاب حاضر، تصویر  
متن انگلیسی گزارشی از جریان محاکمه دکتر حشمت  
در یک دادگاه نظامی است که توسط یک  
صاحب منصب انگلیسی بنام کاپیتان ویکهم مسئول امور  
سیاسی انگلیس در رشت، جهت اطلاع مقامات بالای  
انگلیسی نوشته شده و در آن برای اولین بار به تاریخ  
دقیق روز محاکمه و اعدام دکتر حشمت بر اساس تقویم



دکتر حشمت

9

اندیشه اتحاد اسلام در جنبش جنگل



قابل وصول از طریق خدمات پستی گیله و  
در ازای ارسال ۱۰۰۰ تومان تمبر با پست سفارشی

- ۱- دکتر حشمت و اندیشه اتحاد اسلام در جنبش جنگل - سید محمد تقی میرابوالقاسمی - نشر ندا - چاپ تهران - ۱۳۷۸.
- ۲- نگاه کنید به: روزنامه همشهری شماره ۲۱۰۶ روز شنبه ۱۲ اردیبهشت ۱۳۷۹ - ص ۴.
- ۳- جیت متن انگلیسی گزارش نگاه کنید به صفحه ۱۵۹ کتاب. همچنین ماهنامه گیله و - شماره ۱۱ - اردیبهشت ۷۲ - ص ۶.
- ۴- گاهنامه تطبیقی سه هزار ساله - احمد بیرشک - بنیاد دانشنامه بزرگ فارسی - چاپ دوم - ص ۲۳۸.
- ۵- منظور خرم آباد تکاب است.

# فرهنگ عامه

## مردم شمال ایران

تعارف لاهیجانی می‌کند.  
معروف است که مردم لاهیجان در دعوت کردن چندان راغب و مُصر نیستند و به اصطلاح گیلک‌ها «نوا نوا تعارف» می‌کنند. [تعارف شاه عبدالعظیمی]

۲۰- هم‌چینه "دیوشل" ۱۹ سگ، "دوزبون" ۲۰ نونه نیا کونی.  
hamčina "divašal".a sag, "duzbun".a nuna  
neyâkuni.

مثل اینکه سگ "دیوشل"، نان "دوزبن" را نگاه کند.  
کنایه از خیره چشمی، بد چشمی و بد خشمی.

۲۱- همه هی "ملات" خوجن، هی "پرشکو" نارینج.  
hama hi "malât".a xujan, hi "parašku"  
nârinj.

همه خوج (گلابی) همین "ملات" اند، نارینج همین "پرشکوه"  
هیچ فرقی باهم ندارند، مساوی و برابرند.

۲۲- "لات لیل" و کشرت؟!  
"lât lîl".u kâškarat?!

"لات لیل" و زاغچه؟!  
چیز نشد، غیر ممکن، محال [مثل کربلا و آغوز دار؟!]

### پانویس:

۱۳- بارکوسرا bârku sarâ: روستایی در شمال شرقی شهرستان لاهیجان.  
۱۴- رودباری rudbâri: اهل رودبار. رودبار جنوبی‌ترین شهرستان استان گیلان است که محصول زیتون آن زبانزد خاص و عام است.  
۱۵- شاقاجی sâqâji: روستایی در قسمت جنوبی شهر سنگر.  
۱۶- کجید kojîd: روستایی بزرگ در منطقه ییلاقی شهرستان املش. مرحوم محمود پاینده لنگرودی در صفحه ۱۹۸ کتاب فرهنگ مثلها و اصطلاحات گیل و دیلم درباره کجید می‌نویسد: «مردم کوجید از روزگاران دور شیعه اثناعشری و متعصب‌اند.»

۱۷- کورد محله kurd mahalla: کرد محله. در بررسی نقشه گیلان به نام چندین کرد محله برخورد می‌کنیم. یکی غرب سیاهکل و نزدیک به پاشاکی، دیگری در جنوب شهرستان فومن. سومی نیز در سادات محله رامسر و... کرد محله ضرب المثل ما کدام یک از آنهاست خدا می‌داند.

۱۸- لاجونی lâjuni: لاهیجانی (اهل لاهیجان)  
۱۹- دیوشل divašal: روستایی در سر راه لاهیجان به لنگرود و جزء شهرستان لنگرود.

۲۰- دوزبن duzbun: نام محلی است بین لاهیجان و لنگرود.  
۲۱- لات لیل lât lîl: روستایی در جنوب شرقی لنگرود.

### گیله‌وا:

"گیله وا" از همه دوستانان فرهنگ عامه گیلان و مازندران (گیلماز) مصرانه می‌خواهد ضرب‌المثل‌های شهرهای خود را که نام مکان در آن‌ها راه یافته - و مطمئناً حکمتی در آن نهان است - باز یابند. و حاصل آن را برای ثبت و درج در نشریه خود به نشانی ما ارسال دارند تا به نام آن‌ها در مجله درج گردد. باشد که در نهایت امر، فرهنگ جامعی از "مکان در مثل" گیلکی بدیید آید و به یادگار به آیندگان برسد.

علیرضا نوربخش

## مکان در مثل

(قسمت دوم)

۱۳- "بارکوسرا" ۱۳ سگا مندنه.  
"bârku sarâ" sag.a mandan.a.

به سگ "بارکوسرا" می‌ماند.  
یعنی آدم خشن و تند خویی است.

۱۴- بدان "رودباری" ۱۴ نمک بردیه.  
badañ "rudbâri" namak bardey.a

مثل اینکه "رودباری" نمک آورده باشد.  
کنایه از شلوغی کسی و ازدحام جایی

۱۵- "شاقاجی" ۱۵ مردوم اگر حاجی ببَد، بازم تبچه تراشد.  
"šâqâji" mardum agar hâji babad, bâzam  
tabaja tarâšad.

مردم شاقاجی اگر حاجی شوند باز هم تراشده "تبچه" = طبقه چویی هستند.  
تبچه را در لنگرود چوپاره çupâra گویند.

۱۶- قورئون از مجیده، شیطون از "کجید" ۱۶  
quron az majîd.a, šeyton az "kujîd".

قرآن، قرآن مجید است، شیطان از کجید است.  
در مقابل بد و خوب، خیر و شر، در تقابل و تضاد دو چیز گویند.

۱۷- "کربلا" م آغوز دار؟!  
"karbalâ"m aguz dâr.

کربلا هم درخت گردو؟!  
امر محال، چیز غیر ممکن.

۱۸- "کورد محله" ۱۷ پلای، بوخوری نوخوری تی پا حسا به.  
"kurd mahalla" palây, buxury nuxury ti pâ  
hesâba.

پلوی "کرد محله" است. بخوری نخوری به پایت حساب است.  
مثل آش کشک خالته، بخوری پاته، نخوری پاته!

۱۹- "لاجونی" ۱۸ صلازینه.  
"lâjuni" salâ zina.



## ریشه یابی چند ضرب المثل و اصطلاح تالشی

شهرام آزموده

### جیسنگلو جیسنگو، جیل بکن

#### جیل بکن بهار !!!

هر سال اسفند ماه که می شود یک نوع گنجشک به منطقه دیلمان می آید که شبیه زرد ملیجه است و آوازی می خواند به مضمون جیسنگلو جیسگو، جیل بکن، جیل بکن بهار مردم آواز این پرنده را نوبدی برای آمدن بهار می دانند و نام این پرنده را "جیل بکن" گذاشته اند. این پرنده داستانی محلی دارد که بدین قرار است: پسرزن و پیر مردی در کوهستان زندگی می کردند که به سبب پیری نسبت به سرما خیلی حساس شده بودند، آنها از اولین روزهای آذرماه که هوا خیلی سرد می شود شروع به پوشیدن لباس کرده و هر روز یا هر هفته ای یک پیراهن به لباسهای پوشیده خود اضافه می کردند. تا اینکه اسفند ماه از راه می رسد و چند روزی هم از آن می گذرد و پرنده مزبور (جیل بکن) هم می آید و روی ایوان خانه آنها می نشیند. می بیند که این پیر زن و پیر مرد که از سال و ماه خبری ندارند آنقدر لباس پوشیده اند که راه رفتن برای آنان مشکل است و آنچنان به این لباسها عادت کرده اند که بوی بهار و گرمای اندک اسفند ماه را هم احساس نمی کنند. پرنده مزبور بهار را به آنان می دهد و آواز "جیل بکن" را می خواند ولی آنها متوجه آواز و منظورش نمی شوند. تا اینکه دو سه روز مانده به عید یکی از همسایه های دور دست به سراغشان می آید و آوازی پرنده در او اثر می کند و او را متوجه قیافه جل پوش آن دو نفر می سازد.

همسایه می بیند که آنها نه اطاق را آب و جارو کرده و نه تن خود را شسته اند حتی خبر ندارند که بهار آمده است، لذا به آنها می گوید که گوش کنید به آواز این پرنده کوچک که می گوید "جیسنگلو جیسگو، جیسنگلو جیسگو جیسک - جیل بکن جیل بکن بهار".

بعد آنها را متوجه گرم شدن هوا کرده و آنها را حمام می کند و چون دیگر لباسی نمانده بود که بپوشند، برای آنها لباس نو می آورد و خانه آنها را هم آب و جارو می کند. پرنده فردای آن روز هم می آید و می بیند که بالاخره آنان خانه را تمیز کرده و معنی آواز او را فهمیده اند.

اسپیلی دیلمان - گلرخ بهنام

داستانهای مثلها و اصطلاحات گاه بسیار شنیدنی و آموزنده است. درباره مثلها و اصطلاحات تالشی و حکایات مربوط به آنها تاکنون تحقیق خاصی صورت نگرفته است. نگارنده این سطور در نظر دارد در این مقاله کوتاه به داستان چند مثل و اصطلاح بپردازد تا شاید کار او مقدمه ای برای تحقیق دقیق تر و شایسته تری در آینده باشد.

\* مکه مش maka meš

نکن (راحت بنشین) مگس.

این اصطلاح را وقتی به کار برند که کوچکتری در حال شوخی یا آزار به بزرگتری باشد. در حالی که فرد بزرگتر حوصله شوخی و مزاحمت او را نداشته باشد. در آن صورت فرد بزرگتر به شوخی این اصطلاح را به کار می برد. البته این اصطلاح کاربردهای دیگر هم دارد.

#### حکایت

پسری نوجوان و سرد و گرم روزگار نچشیده پدر را تحت فشار قرار داد که به او زن بدهد. نصیحت های پدر مبنی بر اینکه سن و سال او کم است و شغلی ندارد و... کارگر نیافتاد. و بالاخره پدر تسلیم شد. پسر ازدواج کرد و دوران خوش او آن زندگی به پایان رسید. یواش یواش سختی های زندگی رُخ نمود و هر روز سختی بیشتر از روز قبل می شد تا بدانجا رسید که پسر را توان مقاومت نماند پس سر در بیابان نهاد و از دست زندگی و سختی هایش فراری شد.

رفت و رفت و رفت از فرط خستگی در گوشه های نشست که گزنه زار بود. مگسی از میان گزنها برخاست و بر صورت جوان نشست. جوان مگس را راند. مگس بر جای دیگری از بدن او نشست و شروع به اذیت کرد. جوان مگس را دور می کرد و می گفت: مکه مش maka meš - نکن (راحت بنشین و اذیت نکن) مگس. اما مگس دست بردار نبود. آن قدر این مگس پرانی تکرار شد که جوان بیچاره به خیال خودش تصمیم گرفت مگس را بترساند. رو به مگس کرد و گفت: مکه مش. دده بوایم بش زن بدر وئه.

make meš.dada bavatim bate žen bedaruwe

نکن مگس. به پدرم می گویم به تو زن بدهدا!

\* آگم شته اولس برزو.

agam šata oulas barzu.

اگر مرمر (درختی است) کج اجازه بدهد و بگذارد.

این مثل و گفته را درباره موانع موجود بر سر به وجود آمدن چیزی یا انجام عملی به صورت طنز آمیز و متلک وار گویند. امروزه تا حدودی رنگ سیاسی به خود گرفته و درباره موانع سیاسی و حکومتی هم به کار می برند.

#### حکایت

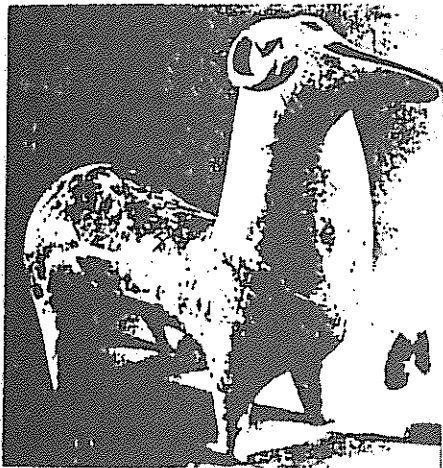
در مسیر راه روخون - ruXun - (راهی که بیلاق و جلگه و قشلاق را به هم وصل می کند) ایلی از ایلات تالش (نام ایلی محفوظ) درختی از نوع مرمر وجود داشت که شاخه ای کج از آن بر روی راه روخون قرار گرفته بود و با زمین فاصله چندانی نداشت. بطوریکه فقط یک اسب می توانست از زیر آن عبور کند. در گذشته به هنگام کوچ بچه های کوچک را روی بار اسبها سوار کرده و گاه پاهای آنها را می بستند تا نیفتند. بچه ها وقتی که به زیر شاخه این درخت مرمر می رسیدند بر اثر فشار حاصل از حرکت اسب و ممانعت شاخه درخت خفه شده و می مردند. عقل پدران و مادرانشان هم تا آنجا نمی رسید که یا تغییر مسیر دهند یا شاخه درخت را ببرند. در نتیجه سالها بدین منوال گذشت و بچه های بیگانه زیادی جان باختند. روزی یکی از اهالی دارای فرزندی شد. گویا او قبلاً فرزند یا فرزندی را در زیر شاخه این درخت از دست داده بود - اهل محل در خانه اش جمع شدند و تولد فرزندش را به او تبریک گفتند. و از خدا طلب سلامتی و طول عمر برای نو رسیده کردند. آن مرد ساده لوح نیز در پاسخ اهالی گفت: آگم شته اولس برزو

agam šata oulas barzu.

با این منظور که خدا او را نگه می دارد اگر مرمر کج (شاخه کج) اجازه دهد!

#### یک پیام برای علاقمندان فرهنگ عامه

به همه عزیزانی که برای ما در خصوص فرهنگ عامه شهر و دیارشان نامه و مطالب متنوع می فرستند و ممکن است نتوانیم در صفحات محدود گیله وا به انعکاس آنها مبادرت ورزیم، بشارت می دهیم که مطالب ارسالی آنها - چنانچه قابل چاپ بود - دیر یا زود حتماً در جنگ یا ویژه نامه ای که به "فرهنگ عامه" اختصاص خواهد یافت، منعکس خواهد شد



### نمایشگاه آثار تپه مارلیک در موزه رشت

به مناسبت روز جهانی موزه و هفته میراث فرهنگی نمایشگاهی از آثار تپه مارلیک در موزه رشت برپا شد.

تپه مارلیک در مغرب دره گوهررود در شمال شرقی رودبار در استان گیلان واقع شده است. این تپه در فاصله سالهای ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ خورشیدی توسط گروه کاوش اداره کل باستان‌شناسی و دانشگاه تهران به سرپرستی دکتر عزت ا. نگهبان مورد کاوش باستان‌شناسی قرار گرفت که بر اثر آن ۵۳ آرامگاه با مجموعه‌ای از آثار باستانی با ارزش و نفیس بدست آمد. تپه مارلیک، تپه‌ای سنگی است که از سنگهای سولفات آهنی تشکیل شده است. گورهای نامنظم، مستطیل شکل، مربع شکل و گورهایی با ابعاد ۱×۲ متر با قلوه سنگهای بزرگ و ملات گل، انواع آرامگاههای مارلیک را تشکیل می‌دهد.

این گورستان با مشاهده آثار مکشوفه از داخل گورها، گورستانی سلطنتی را برای بیننده تداعی می‌کند؛ سلاطینی که اغلب در هنگام دفن به‌مراه نفیس‌ترین و غنی‌ترین اشیاء خود دفن شده‌اند. برای مثال جنگجویان با لباس نظامی و تزیینات لباس، جام‌های طلایی، جام‌های نقره‌ای و مجموعه‌ای از ابزار و ادوات جنگی و یا زنان با نفیس‌ترین زیورآلات تزیینی و... که متعلق به حدود ۳۲۰۰ سال پیش می‌باشند.



## کاخ میان پشته بندرانزلی

### قدمت کاخ میان پشته

ایران ساخته شده است و دارای اسکلت آجری و بلوک سیمان و خربای چوبی است که از دو طبقه تشکیل شده است. سقف داخلی کاخ دارای گچ بریهایی متعدد و استادانه و نقاشی و مجسمه‌های گچی به صورت نقش برجسته گل و بوته و نظایر آنها می‌باشد و تزیینات داخلی کاخ شامل لوسترهای مختلف، کرسیهای برنز و چوبی که در قسمت داخلی اطاقها نصب شده و نیز یک لوستر ۶۰ شاخه در قسمت هال آویزان است که از زیبایی جالب توجهی برخوردار می‌باشد.

تعداد ۱۱ اطاق و یک سالن پذیرائی با چهار سرویس حمام و دستشویی در ساختمان احداث گردیده است. کاخ یک ورودی بزرگ از شمال دارد که پس از عبور از راهروی عریضی وارد سرسرا می‌شود. دورشته پلکان از شرق و غرب به طبقه بالا راه پیدا می‌کند. در مسیر پلکان پنجره‌هایی به نقش خورشید رو به جنوب باز می‌شود. زیباترین عنصر در این کاخ پلکان مارپیچ چوبی آن است که تا زیر شیروانی امتداد می‌یابد. این کاخ که در حال حاضر در تصرف نیروی دریایی جمهوری اسلامی ایران است با شماره ۱۵۱۱ در فهرست آثار ملی کشور به ثبت رسیده است.

[با تشکر از مدیریت سازمان میراث فرهنگی گیلان]  
برای اطلاع بیشتر و دقیق‌تر توجه خوانندگان عزیز را به مطالعه کتاب "تاریخ جامع بندرانزلی" تألیف آقای عزیز طویلی (جلد اول، صفحات ۶۷۱ تا ۶۸۳) جلب می‌کنیم.

کاخ میان پشته که در غازیان بندرانزلی، یکی از بندرهای خوش آب و هوای شمال ایران، قرار دارد در وسط باغ مصفای بسیار وسیعی به مساحت تقریبی ۱۷ هکتار ساخته شده و یک طرف آن مشرف به دریاست و سابق محلی برای استراحت خاندان سلطنتی در ایام تابستان بود که بیشتر بخاطر دریا و ساحل آن استفاده می‌گردید. کاخ میان پشته که اول به کاخ خوشتاریا نام بردار بود اوایل دوره رضاشاه دچار حریق شد. زمین و ساختمان کاخ قدیمی متعلق به یک تاجر روسی بنام خوشتاریا بود که بعد از آتش سوزی به دستور رضا شاه کاخ جدید (میان پشته) در قسمت شرقی آن (کاخ قدیم) ساخته شد و ظرف کاری آن تا سال ۱۳۱۰ به طول انجامید. این کاخ دارای زیربنایی ۱۱۶۸ متر مربع و ارتفاع از کف ۱۴ متر می‌باشد که بدنه آن از سنگ قواره بلوک و به صورت دو جداره است با زمینی به مساحت ۱۰۲۶۶۶ متر مربع که در سال ۱۳۴۸ به دستور شاه مخلوع به نیروی دریایی واگذار گردید و هم‌اکنون کل مساحت یاد شده، پس از انقلاب اسلامی، ۲۳۵۰۰ متر مربع جهت احداث مسجد امیرالمؤمنین اختصاص داده شد. کاخ میان پشته از سال ۱۳۶۴ بعنوان موزه نیروی دریایی به فعالیت در این زمینه ادامه می‌دهد.

### سبک معماری کاخ میان پشته

این کاخ که مشرف به دریا قرار گرفته است از بناهایی است که به سبک ساختمانهای اروپائی در

شیوع انسانی کرم کبد گوسفند در گیلان

دکتر عبدالحمید حسین نیا

مقدمه:

فاسیولیازیس آلودگی انگلی است به کرم کبد گوسفند. این بیماری به عنوان بیماری مشترک انسان و دام (زئونوز) شناخته می شود. سالی را که پشت سر نهادیم در گیلان شیوع نگران کننده ای پیدا کرد. بمناسبت آنکه سال نو شاهد شیوع این آلودگی در مردم خوب و زحمتکش ما نباشیم مقاله حاضر را ارائه می دهیم امیدواریم مخاطبان ما در قلمرو طب جغرافیایی (طب منطقه ای خاص گیلان) فراتر از روشنفکران، توده های میلیونی از مردمانی باشند که در این سامان روزگار می گذرانند.

ارائه یک نمونه جالب و عجیب و نادر از آلودگی:

هم میهنان گیلانی در خارج از کشور دچار نوعی غربت گزیدگی (نوستالژی) می باشند که با فرهنگ و زبان و قومیت آنها گره می خورد و ریشه می گیرد. همولایتی های گیلک ما به رسم یک سنت قدیمی برای عزیزان خود خوراکی های محلی می فرستند که هم بوی فرهنگ از آن بر می خیزد و هم یک دنیا عاطفه در طعم خوش آن مستتر است، و درست بهمین نیت بود که خانواده ای از گیلان برای فرزندان خود که در سوئد بسر می بردند بتوسط مسافرانی که عازم آن دیار بودند "دلار" DALAR (نمک سبز، متشکل از نسمناع و پونه وحشی سائیده در نمک) می فرستند. آن عزیزان دور از وطن نیز دلار را بر گوجه سبز می مالند و میل می کنند و مدتی بعد از آن دچار تب می شوند و دل درد و متعاقب آن زردی می گیرند.

فقط با تفتیش سوابق و رد پای آلودگی در این مهاجران توانستند به آلودگی کرم کبد گوسفند پی برند، آنچه که برای جامعه سوئد غیر منتظره و غریب به نظر می آمد.

این نمونه را باید از گزارش های پر اهمیت پزشکی تلقی کرد زیرا که:

- ۱- آلودگی انسان به کرم کبد گوسفند بسیار اتفاقی و تصادفی است.
- ۲- "دلار" کوبیده و پونه و نسمناع تغلیظ یافته در نمک است. چگونه نمک نتوانسته است کیست انگل را نابود کند؟
- ۳- اینکه یک فردی یا افرادی از جامعه ای با بهداشت بالا در یک کشور اروپایی به بیماری دامی آلوده شود (هر چند در اروپا نیز این آلودگی ها وجود دارد) محتمل است ولی به هر

تقدیر بعید تر از کشورهای جهان سوم است لذا پزشک کمتر به فکر این آلودگی می افتد. کشف زنجیره ارتباطی: اقامت در سوئد - مهاجرت از ایران - زادگاه گیلان - شیوع فاسیولیازیس در کرانه های ساحلی گیلان توانست پرده از ماهیت مهم آلودگی بردارد.

کرم کبد گوسفند چیست؟

کرم کبد گوسفند به نام علمی فاسیولا هپاتیکاست که فاسیولا Fasciola بمعنای نوار و وجه تسمیه آن بدان مناسبت است که این کرم از گونه کرم های نواری یا ترماتود می باشد و هپاتیکا hepatica بمعنای "کبدی" است. این انگل گله گوسفند را مبتلا می کند ولی خاص گوسفند نیست تمام جانوران سم دار اعم از گاو - بز - اسب - گوزن - آهو - الاغ و حتی نوع سم دار خرگوش بدان مبتلا می شوند. انسان تنها موجود بدون سم است که بر حسب تصادف و از روی بد شانس بدین انگل آلوده می شود! بقاء حیات این انگل در عبور از جرحه ایست که دام و حلزون دربر می گیرد. بطوری که تخم انگل از پوشش دام بر آب و خاک مرطوب افکنده می شود حلزون ها (بزبان گیلکی = راب rāb) که در علف زارهای مرطوب و کنار آبگیرها زندگی می کنند این تخم ها را می بلعند. سرشت تکاملی انگل به نوعی است که فقط در بدن حلزون تداوم حیاتی خود را باز می کند و سرانجام در بدن این جانور بشکل کرم های جوان و نابالغی در می آید که بنام "سرکر" cercaria خوانده می شود که عبارت از لاروهای شناگرند این لاروها خود را به برگ علفه و سبزیجات می چسبانند و بشکل کیست در می آیند.

فراوان ترین سبزی که بدین انگل آلوده می شود و در تمام کتاب ها معرفی شده تره تیزک آبی وحشی است که به زبان آذری بولاغ اوتی (بولاغ = چشمه / اوتی = علف) خوانده می شود معادل گیلکی تره تیزک، ککج kakaj است ولی سبزی های وحشی و محلی که اسانس معطر دارند و برای خوش طعم و خوشبو کردن غذاها بکار می روند بیشتر در معرض این آلودگی ها می باشند. این سبزی های وحشی به زبان گیلکی عبارتند از: چوچاق čučaq - خالی واش xālivāš - بینه bina و این هر سه سبزی بطور خام در خوش ذائقه کردن زیتون پرورده (چوچاق سائیده با انار و گردو مزوج کردن آن با زیتون) - دلار (از نمک و بینه) و... استفاده می شود.

این سبزی های ضد عفونی نشده وقتی توسط

دام یا انسان خورده می شود کیست های آنها در دوازدهم باز می شود و کرم نابالغ وارد کبد می گردد و در آنجاست که علائم بیماری چون بزرگ شدن کبد و طحال و تب و درد شکم زیر دنده راست که محل کبد است عارض می شود. کرم همچنانکه رشد می کند خود را به مجاری صفراوی می رساند و به رشد نهایی که ۲/۵x سانتی متر است می رسد و سبب انسداد صفراوی و بروز زردی می شود که ممکن است به نارسائی کبد منجر شود. وجود کرم بالغ در مجرای صفراوی گاه موجب قولنج های صفراوی می شود که ممکن است با سنگ اشتباه شود. یافته آزمایشگاهی با بالا رفتن نسوع خاص از گویچه سفید است که انوزینوفیل نام دارد و همین گویچه ها در کلیه بیماری های انگلی در خون افزایش می یابد.

شواهدی که دال بر سرطان زایی این انگل در کبد و کیسه صفرا باشد نیافته اند از طریق صفراسنت که تخم ها وارد لوله گوارش و از آنجا با مدفوع خارج می شود که باز حلزون ها که میزبان واسطه اند در چرخه حیات قرار می گیرند و علفه و سبزیجات را آلوده می کنند.

موارد جالب اشکال خاصی است در بعضی افراد که جگر خام گوسفند را بخاطر آنکه آنرا پرمفعت تر تشخیص می دهند می خورند. کرم نابالغ از گلو و راه تنفسی ایجاد مزاحمت تا سرحد خفگی می نماید. این موارد را در آلودگی های دیگر انگلی ما در حوزه تخصصی خود (گوش و حلق و بینی) به کرات دیده ایم.

چه باید کرد؟

درمان های ضد انگلی پیتونول - تریکلاندازول - مبنه ازول - پرازیکوانتول در قلع و قمع غالب ترماتودها از جمله کرم کبد گوسفند مؤثر واقع می شود. برای پیشگیری باید به ضد عفونی کردن سبزیجات بویژه سبزی های وحشی مراقبت خاصی مبذول نمود. شستشوی سبزیجات با آب ب مدت ده دقیقه فقط تا پنجاه درصد مؤثر است ولی ضد عفونی کردن سبزیجات با پرمنگنات و پسرکلرین بطور صد در صد انگل ها را نابود می سازد. این کارها را می توانستند خانواده ها بسهولت انجام دهند ولی ارزاق و اغذیه عمومی همواره تحت نظر نیستند. باید در تهیه و مصرف آن مراقبت های خاص

میانی

گرده گیج کهنه روزگار میانی  
هیچکی نانه چی دره ابار میانی  
چوم او کوفانه تمش، گومار میانی  
ایسبله پیدا نیبه روبار میانی  
اون کی کاره زرخ واش بچار میانی  
وا وامجی خیلی، صد هزار میانی  
از بدارد چنتا چاروادار میانی  
جنگ دورون یا کی کشته کار میانی؟  
تا اشانی جا ایسه درار میانی  
پیش بایه نامدار و نام ندار میانی  
چی یوکوها ما چی زنگبار میانی

پاک ده بوبوم گیج، آگذار میانی  
و فاکشین بار زندگیه هتو چکی  
رازقی وزرد گول ره چی ره گردی  
کولمه و کاس کولی گبا نوازن هیچ  
نه بچ رنگا دینه نه ایچه جوکولا  
خاستی ایتا خب آروزانه ببه پیدا  
گاه گلف بهتره نیدین، نوادان گوش  
گم کویاشیرینی و خمس کونیدی پخش  
خالواش و نعا داریدی با نمک کار  
در آ بچار سرخایم کی دیلخوشی آشتی  
رشتی بشه هر جا هی زنه گیلکی گب

"تاسیانی" در لغت گیلکی مفهومی  
معادل داغ غربت و احساس خلاء از  
دست دادن عسزیز یسا عسزیزان را  
می‌رساند. زبان حال کسانی است که به  
هر دلیل موجود به حکم اجبار برای ابد  
یا مدتی طولانی از خانه و شهر و دیار و  
وطن خود کنده شدند. "تاسیانی"ها  
برخی از گزیده نامه‌های کسانی است  
که از غربت اروپا و آمریکا و  
سرزمین‌های دور و نزدیک دیگر برای  
گیله‌ها می‌نویسند.

در واقع "تاسیانی" صفحه‌ای است که  
برای گیلانیان مقیم خارج از کشور  
گشوده‌ایم. با ارسال "دلشنکی"های  
خود آن را همیشه گشوده نگهدارید.

«سوئد - کریم یمینی»

رازهایی که "خزر" به من آموخت

مهدی خوشحال

خانه‌ی بیگانه شروع به وزیدن می‌کرد و از پشت سر به  
خزر تهاجم می‌کرد. در آن حین خزر صورتش همچنان  
آبی بود، اما تحملش سر می‌رسید، بر می‌آشت.  
موجهایش را از دامنش دور می‌کرد، تا به شورش بدل  
شوند. موجها، ابتدا، در عمق، در مواجهه با فشاری که  
از بالا بر آنها وارد می‌شد، زنجیرهای جانشان را  
می‌گستند و به جریان شورش زنجیر گسل بدل  
می‌شدند. سپس غریو امواج به سطح آمده و کف به  
دهان و نعره زنان سوی ساحل می‌آمدند، تا کولاک را  
بسازند.

خزر به تناسب فشار و ضربات و جراحاتی که  
بادهای سرد و سخت بر پشتش وارد کرده بودند، مستعد  
هفت پشت کولاک بود. او هیچگاه در مقابل فشار  
بادهای بدون عکس العمل نبود و تسلیم فشار بادهای  
نمی‌شد. در آن وانفسا بود که می‌توانست همه‌ی خشم و  
کینش را از خود بیرون بریزد، روح جریحه دارش را  
تسکین ببخشد و قطرات خونس را زلال کند. آن دم که  
هنگام فوران خشم خزر بود، هیچ ماهیگیر و صیاد و  
قایقرانی قادر به یافتن طعمه و شکار صید خود در دریا  
نبود. آبزیان از هیبت و تندلی امواج به قعر دریا  
می‌گریختند، همه‌ی تورهای صید پاره می‌شد، سدها از

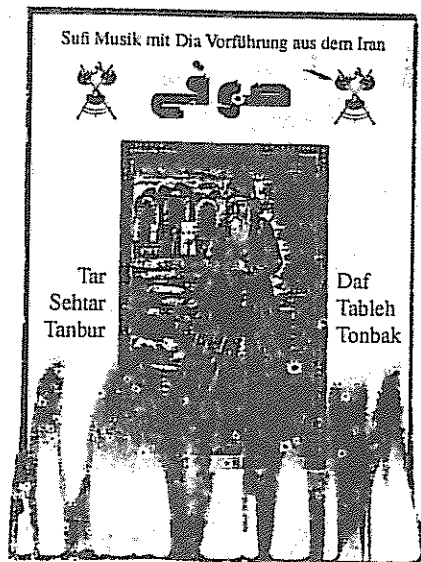
آرام و بقرار بماند. او همیشه آرام نبود، تا هر ماهیگیر  
پخمه‌ای جانش را بکاود و نانی بیابد و به کومه‌ی تنگ  
و تاریک خویش بازگردد. او در حین آرامی نیز در  
خلوتش با خود جدل داشت. با امواج خود زمزمه  
می‌کرد. او هیچگاه بی دلیل کولاک نکرد. حتی امروز  
که می‌خواهند روح پر صلابت و پاکش را با ارواح پلید  
شیطانی پیوند زنند و خویش را از راه دور بکنند. خزر  
از بادهای سرد و سیاهی که بیرحمانه به صورتش سیلی  
می‌نواختند، به خشم می‌آمد.

خزر همیشه با انواع بادهای پیرامونش گلاویز بود.  
بادهای موسمی "گرمش" همیشه سمت وزششان مقابل  
بادهای سرد و بیگانه بود. این نبرد بادهای فاز مشخصی  
داشت، که ساحل نشینان و صیادان جملگی معتقد  
بودند آرامش آن برهه، آرامش قبل از طوفان است و اگر  
بادهای موسمی شکست بخورند و "سرتوک" سرد و  
بیگانه پیروز شود، با ضربات سخت و شکننده‌ی خود  
خزر را به خشم خواهد آورد. بادهای محلی دیگر مانند  
"گیلبا" تا بادهای ملایم مانند خزری، بادهای  
مهاجم مانند "سیابا"، "دشتبا" و انبوهی گردبادهای  
فریبنده هیچکدام مانند "سرتوک" طوفان را نبودند.  
"سرتوک" بادی بود که از راه دور و احتمالاً از

غروب هنگام، آفتاب را که ازدهای تاریکی  
می‌بعید، رنگ پیراهن آبی خزر خونین می‌شد. با  
توهنات کودکانه گمان می‌کردیم ازدها آفتاب را سر  
بریده و خویش را به دریا ریخته. سپس همه‌ی اشتیاق و  
شور روشنایی مان به حزن و دلشوره بدل می‌گشت تا  
اینکه شب هنگام، با شنیدن قصه‌های شیرین  
مادربزرگ و لالایی شبانه، به خوابی ناز می‌رفتم.

ولی خزر برعکس ما شب را هم بیدار بود او  
برخلاف افسانه‌های مادربزرگ، شاه ماهی خود را  
هیچگاه در دام صیادان اسیر و قربانی نمی‌کرد تا همه  
ی ماهیها بدان سبب در هجوم اعتراضی سمت ساحل  
مرگ بروند و در ساحل، انتحار جمعی کنند. خزر شب را  
هم هوشیار بود و با موجهای سرکشش که از جانش جدا  
نمی‌گشتند، تا سحر ناله سر می‌داد. فانوسهای  
دریایی اش بر فراز آنها راهنمای پرندگان بلند پرواز،  
راهنمای ماهیان گم کرده راه، راهنمای "مالا"یان پیر  
و مغرور - که با ساحل قهر بودند - و راهنمای قایقرانان  
ماجراجو و عاشق، در شبهای ظلمانی بود.

خزر دریا بود. دلش دریا، گشایشش دریا، وسعتش  
دریا، صلابتش دریا، متانت و خشمش هم دریا بود.  
بدینصورت او نمی‌توانست همچون گهواره‌ی خالی



## فعالیت هنرمندان گیلماز در وین، پایتخت موسیقی جهان

گروه موسیقی راک (= نام گوشه‌ای در موسیقی ایرانی) در یکی از سالن‌های شهر وین پایتخت اتریش معروف به پایتخت موسیقی جهان یک برنامه موسیقی ایرانی عرفانی برگزار کرد که به همت عکاس هنرمند و موفق ایرانی فرهاد روهرام با نمایش اسلاید از مناظر مختلف و مقابله مشایخ بزرگ عرفان ایران همراه بود. برنامه همچنین همراه بود با دکلمه اشعار مولانا و دکتر نوربخش به زبان آلمانی.

رهبری گروه موسیقی راک را نریمان حجتی برعهده دارد. حجتی نوازنده چیره دست تار و سه تار زاده بابل است و در ایران محضر اساتیدی چون لطفی و علیزاده را دیده و هم اکنون در شهرهای اتریش به آموزش تار و سه تار به علاقمندان مشغول است. از وی همچنین مقالات متعددی در زمینه‌های شعر و موسیقی در ایران و اروپا چاپ شده است. کتاب "بینان‌های نظری موسیقی ایران" او اخیراً توسط انتشارات سحر در تهران چاپ و منتشر شده است.

دیگر هنرمند گروه، حمید مهرگان زاده فومن است. وی نیز در گیلان از محضر اساتیدی چون پوررضا و میخچی کسب فیض کرد و سالیان چندی است که مقیم اتریش است. او علاوه بر آهنگسازی و نوازندگی (سه تار) دستی نیز در هنر خوشنویسی دارد. گروه موسیقی راک برنامه خود را با عنوان صوفی در دو بخش اجرا کرد. بخش اول در دستگاه شور با تصنیف بازآمدن ساخته حمید مهرگان و بخش دوم (بعد از آنتراکت) در دستگاه چهارگاه با تصنیف بهارآمد ساخته نریمان حجتی.

نوازندگان گروه عبارت بودند از نریمان حجتی (تار) حمید مهرگان (سه تار) رامز نظریاگی (تنبور) بابک قبادی (دف) و کامران کبابی (تنبک).

حیرت به دهان، با دست او را نشانه کنند، با چشم او را تعقیب کنند، با مذمت دل بدریا فکن، گردهم نقل کنند: گرنمی رفت بهتر بود!

غریق، کسی بود که دل به دریا می‌زد؛ اما فن شنا کردن را نمی‌دانست. امواج را نمی‌شناخت. جریان شورشهای در عمق را جدی نمی‌گرفت. گرداب را با چشم نمی‌دید، کارکرد گرداب را نمی‌دانست. لذا آنچه که در ظاهر از دریا دیده بود، از زیانها شنیده بود، بر خود کافی می‌دانست تا دل را به دریا زند و خود را به دریا افکند. غریقی که در دام گرداب افتاده و اسیر آن گشته بود، نیازمند اعتماد به نفس، هوشیاری، قدرت فیزیکی و روحی بیشتری بود. خلاف جریان آب شنا کردن، قدرت و مهارت مضاعف را می‌طلبید. غریق تنها و سراسیمه که حریف خشم گرداب نبود، در مرتبه اول، انگیزه و امیدش را از دست می‌داد. ناامیدی، در انحلال قوای فیزیکی و روحی غریق تأثیر داشت تا او را به زیر پهنه‌های بی رحم موجهای در هم، شکسته به کام مرگ افکند.

ناجی، کسی بود که ضمن شناخت همه جانبه حرکت امواج و جریان شورشها، آموزشهای لازم را جهت نجات دیگران آموخته بود. ناجی در مواقع بروز حادثه می‌توانست غریقی را که در گرداب اسیر امواج دورانی آب بود، در حال جان دادن بود، از مرگ نجات دهد. البته این در حالی بود که ناجی در لحظه‌ی حادثه عمل می‌کرد، وگرنه مرگ غریق در دریا حتمی بود! این در حالی بود که ناجی از مرگ نمی‌هراسید وگرنه مرگ غریق در دریا حتمی بود! این در حالی بود که دریا در حال جوش و خروش و کولاک نبود، وگرنه مرگ غریق و احتمالاً خود ناجی، در دریا حتمی بود!

گرداب، عاملی که در دریا مرگ آفرین بود، حفره‌ای در نزدیکی ساحل قرار داشت. امواج خروشان دریا که به ساحل می‌آمدند هنگام بازگشت اگر به گرداب برخورد می‌کردند، دیگر قادر نبودند دوباره به قعر دریای امواج بازگردند و به شورشهای در عمق ملحق شوند. امواج در گرداب، از مسیر اصلی خود بازمانده در دور تسلسل، عاصی و سرگردان و بی هدف، از این پس خود مرگ آفرین بودند. امواج در گرداب، حول محور مرکز در گردش بوده و سرانجام به عمق می‌رفتند و گودالی کف دریا حفر کرده و آب را گل می‌کردند. هر گرداب خطرناکی که به صورت حفره‌ای در درون دریا سر برآورده بود، عمرش تا بروز کولاک بعدی ادامه داشت، سپس نیست و نابود می‌شد، یا در نقطه‌ای دیگر سر بر می‌آورد.

جنگل سبز، که همسایه و راز دار دیرینه‌ی خزر بود در آن هنگام راز سینه‌ی سوته و شرحه‌ی خود را باز گفت:

گر خزر نبود، من امروز کویر تشنه‌ای بیش نبودم با این وجود، خزر آخرین راز خود را به من نگفت که چرا آتش، همچون اشک چشم سوته دلان، نمکین است. **ویس بادن (آلمان)**  
۱۷ ژانویه ۲۰۰۰

\* مالا māla = ماهیگیر  
\*\* گیلبا gilabā = گیله‌وا، نام بادی است.

بیخ و بن کنده می‌شد، گرداب‌ها بر می‌شد و هر آنچه خس و خاشاک دیگر بود با قهر به ساحل افکنده می‌شد؛ حتی ساحل‌نشینان نیز در آن هنگام جسارت تماشای غریب امواج خروشان خزر را نداشتند.

خزر هیچگاه امواج خود را روانه‌ی سراب نکرد. موجها هم قادر نبودند از ساحل فاصله گرفته و از دریا دور شوند. این راز حیرت‌انگیز نهفته در دریا بود! خزر همچنین تشنه آب نبود تا به سوی رودخانه‌های گل آلود چشم دوزد و آب را تمنا کند. ولی پیوندش با رودهایی که از هر سمت سوی او می‌آمدند، شگفت‌انگیز بود. رودهایی که با همه‌ی سعی و تلاش فراوان، از میان انبوه کوهپایه‌ها و جنگلها و دشتها، سوی خزر می‌آمدند. رودها تشنه‌ی دریا بودند. سیدرود با دل سیدش، ناز و کرشمه و کش و قوش، کاسه‌ی چشمانش تر، دستانش لبریز بود، با این وجود تشنه‌ی دریا بود.

خزر که از ازل حیات را زاییده بود، منبع لایزال حیات بود، تا همچنان زندگی را، زندگی‌ها را در خود زنده دارد. خزر خود عمق جانش را می‌پالاید و می‌شست تا همواره پاکیزه باقی ماند. او چشمه نبود، چشمه‌ها بود، مادر چشمه‌های جوشان. ابرزا، باران زاه، مادر باران‌های بهاری. جولانگاه گرسنگان، مأوای تشنگان و برهنگان بود. خزر، ساحلش بوی پولک و پر. آسمان صبحش پر از آواز مرغان دریایی، آفاق غرویش خط ممتد هجرت سبکبالان، دستانش جهش رقص ماههای کوچک شهبای ماهتابی بود. او هوایی تازه می‌آفرید... شور زیستن در سر داشت و برای شوریدن چه بی تاب بود.

خزر، بیزار از مرداب بود. او معترف بود: مرداب یعنی مساندن، و در مرداب مساندن یعنی از درون گندیدن. در مرداب ماندن، در مرداب زیستن، مرگ با تمفن را به دنبال خواهد داشت. به مرداب اندیشیدن و به مرداب پناه بردن، نوازش آهنگ خمیازه‌ی مرگ است بر گوش‌های بدون گوشواره‌ی عبرت.

خزر رازهای دیگری در دل نهان داشت: "گوربه"، تغییر ناگهانی هوا و آب متأثر از گردبادهای فربنده بود. ساحل نشینان جوان و زودباور، که حتی جزر و مد را نشان لاغری و فربه شدن دریا می‌دانستند، با مشاهده‌ی گردبادهای شتابان و هوای مه گرفته و تحول کم عمق دریا، گمان می‌کردند که طوفان در راه است و برای نجات توره‌های خود، خود را به دریا می‌افکندند. پس از لحظه‌ای که هوا و دریا آرامش خود را بدست می‌آورد، آفتاب با دستهای بلند خود ابرهای تیره را کناری می‌زد و با تبسم معنی داری باورهای سطحی ساحل نشینان ساده اندیش را به سخره می‌گرفت.

شناگر، کسی بود که از ساحل آغاز می‌کرد. دریا را تمنا می‌کرد، میل می‌کرد، حسرت می‌کشید. میل داشت تا تنهایی کند، از ساحل نشینان دور شود. حسرت رسیدن به آفاق، به دوردست‌ها او را دلنگ کرده بود. می‌خواست به افقها برود. از آبهای آبی بگذرد، به آبهای سبز و ارغوانی برسد. به جایی برود تا از دید و نظر ساحل نشینان کوچک شود. ساحل نشینان انگشت



نشست سال ۷۹ مجمع نمایندگان اتاق تعاون استان گیلان، پنجشنبه ۲۹ اردیبهشت ماه در محل سالن اجتماعات اداره کل تعاون گیلان تشکیل شد. در این مجمع علاوه بر اتحادیه‌ها و شرکتهای تعاونی عضو، مدیر کل تعاون گیلان و نماینده‌یی از هیأت مدیره‌ی اتاق تعاون مرکزی نیز حضور داشتند که نشانگر اهمیت موضوع در سطوح عالی مدیریتی بخش تعاون استان و کشور است. در مجمع فوق الذکر پس از ارائه گزارش سالانه دبیر اتاق گیلان، درباره اساسنامه جدید و ترتیب فصل جدیدی از فعالیت اتاق تعاون استان گیلان آغاز گشت. برگزاری این مجمع فرصتی آفرید تا با اتاق تعاون استان و جایگاه آن در اقتصاد گیلان بیشتر آشنا شویم. به این امید که حرکت روبه رشد این اتاق همچنان استمرار یابد، می‌کوشیم تا شما خوانندگان عزیز را به شکل اجمالی با این نهاد اقتصادی آشنا سازیم.

گیله‌وا



## اتاق تعاون، پنجره‌یی رو به شکوفایی اقتصاد گیلان

"درآمد:

آمار نشان می‌دهد که در استان گیلان نزدیک به دویست هزار نفر عضو تعاونیها هستند بنابراین باید انتظار داشت که بخش عمده‌ی آن از جامعه‌ی گیلان با بخش تعاون و توانییش آشنا باشد، اما آیا واقعاً چنین است؟

کارمندی را در نظر می‌گیریم که عضو تعاونی مصرف اداره‌اش است، آیا این کارمند نوعی به اندازه‌ی کافی از قوانین و مقررات بخش تعاون آگاهی دارد؟ آیا می‌داند که با رأی خود می‌تواند در هیأت مدیره تعاونی و بالطبع اتحادیه‌ی مربوطه تأثیر گذار باشد؟ و آیا از این امکان بهره می‌گیرد؟ پاسخ به این سؤالات عموماً مثبت نیست و علت آن را به طور عمده باید در ناشناس ماندن نهادهای بخش تعاون جستجو کرد. یکی از مهمترین این نهادها اتاق تعاون است که علی‌رغم گستردگی اختیارات و توان نهفته‌ی فراوان برای کمک رسانی به اتحادیه‌ها و شرکتهای تعاونی، کمتر مورد توجه واقع شده است.

● "اتاق تعاون چیست؟"

اتاق تعاون نهادی غیر دولتی است که با حضور حداقل پنج اتحادیه تعاونی در هر استان می‌تواند تشکیل شود، این نهاد توانایی دارد که از منابع غیر دولتی اعتباراتی را برای اتحادیه‌ها و شرکتهای تعاونی تحصیل نماید. اتاق همچنین می‌تواند در زمینه‌ی واردات و صادرات، برپایی نمایشگاهها، تسلیقات، اطلاع رسانی، ایجاد کانالهای سالم تولید - توزیع - مصرف، مشاوره‌ی حقوقی و بسیاری از موارد دیگر؛ برای شرکتهای اتحادیه‌های عضو خدمات رسانی کند. شاید بتوان در یک عبارت مجمل اتاق را "سرپل ارتباطی شرکتهای تعاونی با بازارهای خرید و فروش ملی و

فراملی" تعریف نمود.

● "اتاق تعاون استان گیلان"

اتاق تعاون استان گیلان در سال هفتاد و سه با نظارت مستقیم اداره‌ی کل تعاون استان و همراهی چند اتحادیه‌ی بزرگ استان تشکیل شد. اکنون در این اتاق بیش از دویست شرکت تعاونی و اتحادیه عضوند. با توجه به آنکه تعداد اتحادیه‌ها و شرکتهای تعاونی استان بالغ بر یکهزار و دویست می‌باشد، رقم به نسبت پایین (دویست و اندکی) اعضای اتاق تعاون استان حکایت از ناآشنایی ایشان با جایگاه حقوقی اتاق دارد.

● "مجمع نمایندگان، هیأت مدیره، دبیر" مجمع نمایندگان اتاق استان گیلان هر سال با حضور اتحادیه‌ها و شرکتهای تعاونی عضو و رأی‌گیری از اتحادیه‌ها به همراه تبادل نظر با شرکتهای تعاونی فاقد اتحادیه تشکیل می‌گردد. این مجمع اعضای سالانه هیأت مدیره را تعیین می‌نماید. هیأت مدیره نیز فردی را به عنوان دبیر اتاق بر می‌گزیند. عمده‌ی کارهای اجرایی اتاق بر عهده‌ی دبیر است که وی به نوبه‌ی خود می‌تواند فرد یا افرادی را با صلاحدید هیأت مدیره به استخدام اتاق در آورد.

● "نمایشگاه‌ها"

اتاق تعاون استان گیلان با بعضی از نمایشگاههای داخلی و خارجی ارتباط مستقیم دارد. نمایشگاههای تفریحی و باکو از نمایشگاههای خارجی و نمایشگاههای تهران و تبریز از جمله نمایشگاههای داخلی هستند که اتاق تعاون استان گیلان می‌تواند درباره آنها به شرکتهای تعاونی عضو و غیرعضو اطلاع رسانی نماید. لازم به توضیح نیست که حضور شرکتهای تولیدی معتبر اعم از تعاونی چه نقشی در شکوفایی اقتصاد استان

خواهد داشت.

● "دوره‌های آموزش عالی"

اتاق تعاون استان گیلان هم اینک از امکانات دانشگاه جامع علمی و کاربردی برای دو رشته‌ی حسابداری و اقتصاد در مقطع کاردانی برخوردار است. دانشجویان این دو رشته از طریق کنکور سراسری و انتخاب رشته می‌توانند وارد دانشگاه جامع علمی کاربردی شوند.

علاوه بر این اتاق تعاون گیلان این امکان را نیز دارد که با استفاده از قوانین موجود برای اعضای شرکتهای تعاونی عضو در مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی سهمیه اخذ نماید البته این مسأله منوط به پیگیری و استقبال شرکتهای اتحادیه‌های تعاونی عضو اتاق می‌باشد.

● "میز فرش"

حضور با برنامه و فعال در جلسات میز فرش استان گیلان از جمله‌ی فعالیتهای جدید اتاق تعاون استان است. در این جلسه‌ها درباره‌ی گسترش صنعت قالی بافی در استان، تعرفه‌ی قالی گیلان به بازارهای خارج از استان مخصوصاً بازارهای فرامرزی، باز آفرینی یا ابداع نقشه برای فرش گیلان با توجه به پیشینه‌ی تاریخی و بررسی ایجاد دوره‌های آکادمیک قالیبافی در مراکز علمی بحث می‌شود.

اتاق تعاون استان گیلان با توجه به امکانات و علاقه‌ی شرکتهای تعاونی فرش دستبافت عضو و نیز برخورداری از امکانات دانشگاه جامع علمی و کاربردی می‌کوشد برای اعتلا و بسط این صنعت در کنار سایر نهادهای عضو در میز فرش استان مؤثر باشد.



## سرمایه‌دار یا سرمایه‌گذار، کدام یک؟

در صفحه ۴۶ شماره ۵۵ مجله (دی و بهمن ۷۸) نامه‌ای تحت عنوان "شکوه یک سرمایه‌دار" چاپ شد که از نامه‌های جالب رسیده بود. نخست نامه را جدی نگرفتیم و خواستیم از کنار آن بگذریم اما در عمل دیدیم نکاتی در آن عنوان شده که لازم است مطرح شود، حتی ضرورت دارد گیله‌ها به آن پاسخ دهد. باشد که در این میانه تصور اشتباهی که در ذهن برخی‌ها رسوخ کرده پاک شود.

نویسنده که نامه را بدون ذکر نام و امضاء فرستاده در عمل خواسته است بگوید سرمایه‌داران نیز چون در اقتصاد مملکت نقش دارند باید مورد تشویق و ترغیب عمومی و مطبوعات (از جمله گیله‌ها) قرار گیرند و گیله‌ها همان طور که مثلاً از درگذشت یک سرنازن پیر در فلان ده کوره دیلمان می‌نویسد یا دو بیت شعر از فلان شاعره گیلانی یک قرن پیش نقل می‌کند و الخ... از سرمایه‌داران گیلانی نیز باید در حیات و مماتشان یاد کند و گرامیشان بدارد و عکسشان را چاپ کند، چرا که این بی‌اعتنایی‌ها، دل‌سردیها بدنبال دارد و نتیجه آن می‌شود که گیلان رشد و ترقی نکند و به اصطلاح استان آخر بماند و از این بابت سخت از گیله‌ها شکوه و گلایه داشت.

البته این سرمایه‌دار عزیز که برای ما نامه نوشته هر که بوده بخاطر این که اهل ادب و قلم نبوده در برخی جاها دچار تناقض در اندیشه و کلام شده اما بر رویهم نامه‌اش متضمن این نکته مهم بود که سرمایه‌داران نیز بخاطر اهمیت کار اقتصادی‌شان به تشویق احتیاج دارند و باید از آنان تقدیر بعمل آورد.

متأسفانه بخاطر کمبود جا ناچاریم خیلی خلاصه برعوضشان برسانیم بلبه بخشی از این انتظار که می‌فرمایند درست است اما اول باید مرز تعریف سرمایه‌دار و سرمایه‌گذار را مشخص کرد. ظاهراً آن طور که از این دو نام برمی‌آید سرمایه‌دار کسی است که سرمایه را انباشت می‌کند و به راه و کار اقتصادی نمی‌اندازد بلکه از آن سود فردی و شخصی می‌برد یعنی ثروت اندوز و مال‌دوست است. بعکس سرمایه‌گذار، سرمایه‌اش را برای هدفی اقتصادی به کار می‌اندازد و گاه عاشقانه خطر می‌کند چون هر چه دارد صرف خرید وسایل، تجهیزات، ماشین آلات و خرج کارگر و پرسنل و هزینه خدمات و تسهیلات می‌کند. با آن هم چرخ زندگی عده‌ای کارگر می‌گردد هم چرخ تولید و عرضه عمومی در

کشور. طبیعی است چنین فردی اگر مدیر خوبی باشد، سود خوبی هم می‌برد و باز از سود خود سود می‌رساند و دوباره سود می‌برد.

سرمایه‌گذار نوع تکامل یافته سرمایه‌دار است. پس صرف داشتن سرمایه کافی نیست، باید دید سرمایه را برای چه دارد و تا چقدرش راضی است و به چه کار می‌گیرد؟ اگر قرار است از طریق دلالتی، نزل‌خواری و طسوق نامتعارف (نظیر احتکار، گرانفروشی و...) سرمایه داشته باشد یا زیاد کند نه فقط از گردش تقدیر و تشویق اجتماعی خارج است که باید مورد تکفیر هم قرار گیرد حتی مورد تعقیب واقع شود. با این وصف اگر چند امر خیر هم از او مشاهده شد قبول بفرمائید که باید به حساب تظاهر و تظلمیر از گناه او گذاشت. او توقع تشویق اجتماعی را از خود سلب کرده است.

اما البته سرمایه‌داری که در مفادنامه مزبور تصویر شده، خیرات و برکات می‌کند، کار اقتصادی می‌کند و موجب عمران شهری شده است پس قابل تشویق و ترغیب است. حال اگر چنین سرمایه‌داری فکر نو و بدیع داشته باشد، کارخانه تأسیس کند، کالا تولید نماید، در ارتقای کمیت و کیفیت کالايش سعی بلیغ بورزد، در رفاه کارکنان و کارگزارانش بکوشد، مدافع حقوق آنان باشد چه بهتر؟ اگر سخاوتمند و خیر باشد و در خدمات اجتماعی هم شرکت کند باز چه بهتر. این فرد خواهی نخواهی در جامعه محترم است نه بخاطر سرمایه‌اش، که بخاطر معرفتش و کارش و تولیدش و انسان دوستی و فرهنگ دوستی‌اش.

سرمایه‌گذاری که بینش و هدف اقتصادی و اجتماعی نداشته باشد خیلی زود به مرحله سرمایه‌داری صرف سقوط می‌کند و از احترام اجتماعی ساقط می‌شود. می‌شناسیم سرمایه‌دارانی را که بیش از آن که مال و دارایی داشته باشند انسان‌های شریفی هستند و آنقدر با سعه صدر که هیچ‌گاه به تشویق و ترغیب دل خوش نمی‌دارند. نیت خیر هیچگاه با تظاهر همراه نیست.

با این همه رشد اقتصادی یک شهر تنها به سرمایه‌داران و سرمایه‌گذاران آن شهر و دیار خلاصه نمی‌شود. عوامل بیرونی و عمده‌ای وجود دارند که در آن دخیل اند. این که سرمایه‌داران استان از عدم تشویق و ترغیب اجتماعی دل‌سرد شده یا از تهمت‌ها و کج‌تابی بعضی هم‌شهری‌ها خسته گشته‌اند و ساخت و ساز و فعالیت‌های اقتصادی را و نهاده‌اند شاید یک عامل تأثیرگذار

باشد اما بی‌شک از عوامل جنبی و حاشیه‌ای است، و از عوامل اصلی نیست. باریک شدن بیشتر در این مسئله از حوصله این جوابیه خارج است چرا که دهها نکته ظریف‌تر از مو در این مقوله وجود دارد. اما بهر حال مشکلی است که خود صاحبان صنایع، کارخانه‌داران و سرمایه‌گذاران باید عنوان کنند.

اما این که گیله‌ها چرا بعد از گذشت ۲۰ سال از مرگ میناسیان هنوز از او می‌نویسد یا چرا از فلان سرنازن پشت کوهی یاد می‌کند یا دو بیت شعر از بهمان شاعر صدسال پیش را داخل کادر می‌برد طبیعی است بخاطر این که نشریه‌ای فرهنگی و هنری است. نشریه‌ای است در خدمت مصلحان اجتماعی و نیکان شهر و دیار ما. یادنامه و یادگارنامه فرزندان، فرهیختگان و صالحان امور و خادمان نشر فرهنگ و خیر و صلاح جامعه ماست.

آن سرمایه‌دار نوعی که شما از آن یاد می‌کنید و از ما سخت گله‌مند است و شکوه دارد آیا هیچ می‌داند یک شماره مجله (هر مجله مستقل که باشد) با عرق جبین چه کس یا کسانی در می‌آید، به چه رنجی و با چه قیمتی؟ تا هر ماه یا هر دو ماه یک بار باروی جلد رنگ بریده و کاغذ کاهی منتشر شود و در دسترس علاقمندان قرار گیرد. ما نه سرمایه‌داریم نه سرمایه‌گذار. ما مطبوعاتی هستیم و از جان خود مایه می‌گذاریم آنچه نه از نوع سیاسی، که از نوع فرهنگی و شما خوب می‌دانید که فرهنگ امروزه روز در جامعه ما محلی از اعراب ندارد و باز این سرمایه‌دار است که حرف اول و آخر را می‌زند. پس حسابان پاک است. میماند عشق که ما را به این راه کشانده است. باز آن که محتاج تشویق نیست ما نمی‌زنند زنده باشید و انشاء الله که سرمایه‌گذار.



### پیام

از نویسندگان مقاله‌ها تقاضا داریم ضمن ارسال آثار خویش، حتماً مختصری از تخصص، مدرک تحصیلی، موقعیت شغلی و تألیفات خود ما را باخبر سازند و در صورت تمایل قطعه عکسی هم‌از خود ارسال دارند. آرشو گیله و بهترین و مطمئن‌ترین منبع برای نگهداری این اطلاعات فرهنگی است.



## یک واحد بزرگ و مجهز دانشگاهی در گیلان در شرف تعطیلی است!

ظهور و افول دانشکده فنی پردیس شماره ۳ (چوکا)

نظر وجود داشته باشد، یکی تأسیس کند و دیگری تعطیل نماید. جالب این که در این میان تا کنون هیچ مقام مسئول گیلانی هم تعصب شان گل نکرد که بیایند ببینند بر حال این دانشکده چه می‌گذرد و به راستی چرا باید در این استان فرهنگی چنین اتفاقی برای یک محیط علمی بیافتد و کسی خبری از آن نداشته باشد؟

چرا دانشگاه گیلان تا کنون قدمی برای نزدیکی با این مکان برنداشته است؟ خدا را شاهد می‌گیرم وقتی به عظمت و زیبایی آن دانشکده و آینده نامعلوم آن می‌اندیشم گریه‌ام می‌گیرد، میلیاردها تومان صرف ساختن این چنین فضاهایی می‌شود تا نیروهای متخصص برای جامعه صنعتی تربیت شوند و بعد خیلی زود به فراموشی سپرده می‌شود. برایم بعنوان یک گیلانی مشکل نبود که بی تفاوت از کنار این چنین مهمی بگذرم. امیدوارم استاندار محترم گیلان و امام جماعت محترم رشت و نماینده ولی فقیه در استان و مسئولین محترم دانشگاه گیلان و نمایندگان مجلس شرایط خاص این مکان را دریابند. حال اینکه چه کسانی عهده دار اداره آن در آینده خواهند بود مهم نیست بیائید به داد آن برسیم و نگذاریم این سرمایه عظیم ملی و ثمره نورسته، بی‌ثمر بماند به امید آن روز.

دانشکده فنی پردیس ۳ دانشگاه تهران،  
واحد صنایع سلولزی چوکای گیلان  
کوروش اسدالله پور

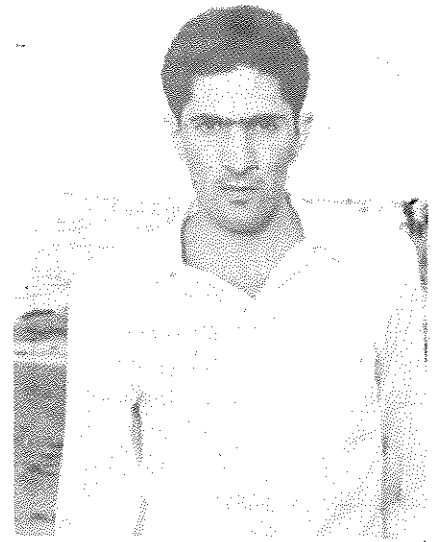
و دانشگاه تهران به مدت ۵ سال تا روشن شدن وضعیت اداره آن، با سیاست علم و صنعت مشترکاً شروع به کار کنند و دانشجویانی با تخصص مهندسی شیمی گرایش صنایع سلولزی برای جامعه صنعتی کشور تربیت کنند.

ظرفیت نهایی دانشکده، ۳۰۰ نفر دانشجوی (۲۰۰ نفر در مقطع کارشناسی، و ۱۰۰ نفر در مقطع کارشناسی ارشد و دکتری) پیش بینی شده و قرار بود پذیرش دانشجو از سال تحصیلی ۷۶-۷۵ از طریق آزمون سراسری آغاز شود.

اکنون حدود ۴ سال از افتتاح این دانشکده می‌گذرد سالها بی که برای کارکنان و دانشجویان سالهایی پرمشقت بود. در این مدت دانشگاه تهران به دلیل مشکلات مدیریتی و مالی نتوانست به تعهدات خود نسبت به دانشجویان و کارمندان این واحد عمل کند. نه خوابگاهی ساخته شد و نه آزمایشگاهی و نه کارمندان و هیئت علمی آن از وضعیت رفاهی مطلوبی برخوردار شدند و اکنون قریب یک سال است که وزارت صنایع و شخص وزیر به طور کلی بودجه توافقی آن را که قرار بود تا ۵ سال تأمین نماید قطع و به دانشگاه هم اعلام نموده است که از ابتدا ساخت این چنین فضایی و چنین سیاستی غلط بوده و اصلاً نمی‌بایست این کار صورت می‌گرفت. حتی سریعاً اعلام نمودند که نه کار صنعت تربیت دانشجو می‌باشد و نه کار دانشگاه تولید کاغذ.

راستی چرا باید بین دو وزیر این قدر اختلاف

در مهرماه سال ۱۳۷۵ استان گیلان شاهد افتتاح یک مکان علمی آموزشی بزرگی به وسعت حدود ۶ هکتار با زیربنایی به مساحت تقریبی ۹۰۰۰ متر مربع در دو طبقه در رضوانشهر شهرک ولیعصر (عج) چوکا بود که زیر پای کوه‌های سربلند و زیبایی تالش ساخته شده بود و من شاهد شادی مردم و مسئولین منطقه بودم که چقدر با افتخار پرده‌های خوشامدگویی را در طول مسیر شهرک ولیعصر چوکا نصب کرده و بچه‌های کوچک با معلمانشان پرچم در دست منتظر ورود معاون رئیس جمهوری جناب آقای حبیبی بودند که قرار بود برای افتتاح دانشکده فنی پردیس شماره ۳ دانشگاه تهران به آنجا بیایند. بالاخره انتظار پایان یافت و ایشان آمدند، و به راستی چه روز خوبی بود! چرا نباشد؟! برای استانی که از کمبود مکان علمی و آموزشی و بیکاری رنج می‌برد آن روز، روز بزرگی محسوب می‌شد. ما هم همانند دیگران در شادی سهیم شدیم و از حسن توجه مسئولان کشوری نسبت به استان و منطقه ممنون شدیم! ای کاش مسئولین بزرگوار دانشگاه استان هم در جمع ما می‌بودند حداقل از سفره ناهار وزارت صنایع (کارخانه چوب و کاغذ ایران، چوکا) که سنگ تمام گذاشته بودند بهره می‌بردند. آن روز گذشت و دانشکده فنی پردیس ۳ - چوکا با ۱۱ دانشجوی دختر و ۱۵ دانشجوی پسر و تعداد ۲۹ کارمند شروع به کارکرد و مقرر گردید این دانشکده طبق توافقات فیما بین وزارت صنایع



قنوسها در آتش می میرند

در پی چاپ مقاله "قنوسها در آتش می میرند" نوشته‌ی هوشنگ عباسی در شماره ۵۶ گیله‌وا و تعرفه چهار شاعر و نویسنده گیلانی که در چهل سال گذشته بنحوی در میان شعله‌های آتش جان باختند، خواننده دقیق و نکته بینی برای تکمیل مقاله بویژه در مورد قنوس اول زنده یاد امیرمنتظمی از ما خواستند تا با بهمن صالحی شاعر سرشناس دیارمان که گویا با آن مرحوم دوستی نزدیک داشتند تماسی داشته باشیم. تماس حاصل شد و ایشان ضمن ارائه عکسی یادگاری از آن زنده یاد در عین حال اظهار خرسندی کردند که بعد از ۳۰ سال بالاخره از آن شاعر جوان و گمنام در گیله‌وا یادی شده است و افزودند در "نخستین مجموعه شعرشان "باد سرد شمال" چاپ ۱۳۴۸ شعر بلندی را تحت عنوان "سفر شبانه" به یاد دوستم امیر منتظمی و انتحار بودایی وارش سروده» و همچنین تأکید داشتند که امیر منتظمی بشدت تحت تأثیر افکار صادق هدایت بوده و به گفته خود امیر ۱۹ بار بوف کور را خوانده است. از محمد تقی صالح پور روزنامه نگار نام آشنا و قدیمی و گرداننده ماهنامه خوب و به یادماندنی سالهای دور گیلان (دهه‌ی ۵۰-۴۰) "بازار - ویژه‌ی هنر و ادبیات" نیز خواسته شد تا چنانچه از "امیر" اثر یا آثاری در آن نشریه چاپ شده است بعنوان تکمیل مقاله به صورت یادداشتی تنظیم نماید. آن چه در زیر می‌آید یادداشت کوتاهی در توضیح و تکمیل مقاله "قنوسها..." است.

از امیر منتظمی داستان کوتاهی با نام "تصویر خاک" در شماره‌ی هفتم ماهنامه‌ی بازار - ویژه‌ی هنر و ادبیات / آذر ۱۳۴۴، چاپ شد. در باره‌ی "امیر منتظمی" و خودکشی او در بخشی از سرمقاله‌ی شماره‌ی بیستم ماهنامه‌ی مزبور (بهمن ۱۳۴۵) تحت عنوان "این چه پناه جستانی ست" چنین نوشته شده است:

[اوایل همین ماه - در شهر ما - آشنایی صمیمی و جوان، به خاطر گره‌هایی که در زندگی‌اش وجود

داشت خودش را کشت. "امیر منتظمی" بیست و نه سال بیشتر نداشت. جوانی "سالم" بود، نه اهل دود و دمی و نه آلودگی‌هایی از این قبیل دستی به قلم داشت (قصه می‌نوشت و کاری از او نیز در "بازار" چاپ شد) و اگر خط و ربطش چندان خوب نبود - که تا حدودی بود - در عوض اندیشه‌ای داشت و دیدی، به خصوص در مسایل هنری، که کاملاً جالب بود و در خور توجه. گریز او از زندگی و پناه جستنش به "سکوت و خموشی" ابدی "باعث تأثر و تعجب فراوان شد. متأسفیم - عمیقاً - از این ماجرا و اندوهگین به این خاطر که دیگر هیچ‌گاه این چهره‌ی آشنا و صمیمی را بین خود نمی‌بینیم ...]

### گیلان از توسعه فقط از بحث و

#### نفرینش سهم برده است!

عده‌ای تصورشان این است که هر اندازه سخن از محرومیت و ایستایی و پسرفت و خلاصه توسعه نیافتگی گیلان گفته و نوشته شود کمکی به رفع محرومیت و توسعه نیافتگی گیلان خواهد کرد و گیلان به توسعه خواهد رسید!

می‌دانیم دلنشین‌ترین نواها برای روح انسان و لذیذترین غذاها برای جسم انسان اگر پیش از اندازه شنیده و خورده شود پس از مدتی آن فرح بخشی و لذت را از دست خواهد داد. بحث مکرر توسعه نیافتگی و محرومیت استان گیلان کم کم دارد به چنین حالتی می‌رسد. می‌گویند در جوامع رو به توسعه، توسعه همیشه برکتی است همراه با نفرین! ما گیلانی‌ها از بد شانس‌ی هنوز به توسعه نرسیده به نفرین آن گرفتار شدیم!

بنده معتقدم بحث محرومیت و توسعه نیافتگی گیلان از حد متعارف دارد تجاوز می‌کند و اگر هر چه زودتر تدبیری برای آن نیندیشیم چاره‌ای جز ایستادن در مدخل ایستایی و پسرفت و توسعه نیافتگی استان گیلان نخواهیم داشت! عیب عمده‌ای که این قبیل بحث آزاده‌ها ممکن است داشته باشد این است که پس از چندی اظهار نظرها و بحث‌ها و نوشته‌های به چاپ رسیده به صورت امری عادی در می‌آید و عادی شدن مسئله سبب این خواهد شد که حتی بالاترین مقامات اداری و سیاسی گوش‌شان حساسیت لازم را به ناله‌ها و ننداهایی که در آن نوشته‌ها بیان شده است از دست بدهند! و چه بسا چنین فاجعه‌ای بدون اینکه متوجه آن باشیم اتفاق افتاده است!

جمله بسیار تعجب برانگیزی که در مقدمه بحث آزاد مورد اشاره گفته شد این جمله بود: «... بعدها حتی بالاترین مقامات اداری - سیاسی استان هم در جاهای مختلف و به مناسبت‌های گوناگون: "با جرأت و شجاعت" به! این عقب ماندگی "اشاره" کردند!

راستی آنهایی که در بالاترین مقامات اداری و سیاسی استان بودند و بعدها هم در خصوص عقب ماندگی استان گیلان تنها اشاره کردند جرأت و

شجاعت به خرج دادند یا کسانی که هیچ مقام و منصبی نداشتند و تنها انگیزه عشق به توسعه و پیشرفت گیلان و پایان بخشیدن به ایستایی و محرومیت گیلان بارها و بارها زبان و قلم‌شان را آشکارا به کار گرفتند افراد شجاع و با جرأت بودند!

اینجاست که سخن آن اندیشمند جهان توسعه یافته و پیشرفته مصداق واقعی می‌باید که گفت: فرق ما جهان توسعه یافته و پیشرفته‌ها با شما جهان سومی‌ها در این است که شما جهان سومی‌ها در کشورتان مسایل را مطرح می‌کنید: (محرومیت و توسعه نیافتگی گیلان) ولی آن را حل نمی‌کنید! ولی ما در کشورمان مسایل را مطرح نمی‌کنیم ولی حل می‌کنیم! لاهیجان - دکتر بهمن مشفق

### اشاره‌ای درباره

#### مرمت آرامگاه استاد پورداوود

در شماره ۵۶ نشریه وزین "گیله‌وا" درباره بازسازی آرامگاه پورداوود توسط سازمان میراث فرهنگی مطلبی چاپ شده بود که باید به سازمان مذکور دست مرزاد گفت و تأکید کرد: «قدم خیر مگردان که مبارک فالست».

اما ذکر یک مورد را لازم دیدم و آن تاریخ ساختمان آرامگاه است که در مقاله گزارش سازمان، سال ۱۳۴۷ (سال مرگ استاد) ذکر شده است. باید دانست محل فعلی آرامگاه در روزگار کودکی استاد پورداوود مکتب خانه او و برادرانش بوده و بعد از مرگ پدر و دو تن از برادرانش به صورت آرامگاه خانوادگی آنان درآمده بود و بنا به وصیت پورداوود جنازه او نیز به آنجا انتقال یافت.

پورداوود خود درباره مکتب ابتدائی و تحصیلش در آن می‌نویسد:

«شاید پنج و شش ساله بودم که به مکتب سپرده شدم. در آن روزگاران در رشت دبستان و دبیرستان نبود، به ناچار بایستی به مکتب رفت و "عم جزء" آموخت. پدرم پهلوی خانه خود "دبستان عنصری" امروزی "مکتبی از برای پسران خود باز کرد و آخوندی را برای آموزش ما به آنجا گماشت، رفته رفته آنجا با مکتب خانه بزرگی شد و کودکان همسایه در آنجا با همدیگر همشاگردی یا همبازی شدند آن مکتب پارینه، چندی است که مقبره پدر و برادرانم می‌باشد، من هم پس از درنوردیدن این همه سالهای بلند در آنجا آرام خواهم گرفت. آن چنانکه از آنجا ناآموخته بیرون آمدم، ناآموخته به آنجا باز خواهم گشت»

(پورداوود، ماهنامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران - آذر ۱۳۴۷ - به نقل از کتاب پورداوود پژوهنده روزگار نخست ص ۱ - تألیف محمود نیکویه)

پس معلوم می‌شود که تاریخ تأسیس آرامگاه پورداوود قبل از درگذشت استاد بوده است.

رشت - محمود اسلام پرست

# آشپزخانه گیلانی

ر. سیف پور

## جوکول پلا

jukul palā

مواد لازم:

برنج نیم دانه اعلاء ..... ۱ کیلوگرم  
مغزگردوی ساییده ..... ۲۰۰ گرم  
کره محلی ..... ۱۰۰ گرم  
ادویه جات ..... به مقدار لازم

روش تهیه:

این غذا بسیار مقوی بوده و اغلب در فصل کار کشاورزی بوسیله روستاییان تهیه می شود. کشاورزان صبحها قبل از شروع کار در مزرعه، این غذا را همراه اشپل شور (خاویار محلی) و باقلا و ماست میل می کردند.

برای تهیه این غذا ابتدا برنج نیم دانه را بطور معمولی دم می گذارند، ۱۰ دقیقه قبل از اینکه برنج کاملاً آماده شود آنرا از شعله برداشته و در یک ماهی تابه می ریزند. سپس ماهی تابه را بر روی شعله ملایم می گذارند و برنج را هم می زنند تا کمی خشک شود. پس از آن مغزگردوی ساییده را نیز به برنج اضافه می کنند و ۱۰ دقیقه دیگر به هم زدن روی آتش ادامه می دهند در آخر کره را به برنج اضافه می کنند و به این ترتیب غذای بسیار خوبی جهت صبحانه آماده می شود.

## یاوران گیله‌وا

در فاصله انتشار شماره ۵۶ تا شماره حاضر که اینک مطالعه می فرمایید عده‌ای از گیلانیان علاقمند و فرهنگدوست به یاری گیله‌وا شتافته‌اند تا در این دوره گرانی هزینه‌ها و بگیر و ببند نشریه‌ها یار و یاورمان باشند. نام این عزیزان عزیز که با کمک خود هزینه لیئوگرافی این شماره را از دوش ما برداشته‌اند به ترتیب وصول حواله‌شان اعلام می شود:

دکتر محمد وفايي (رشت) ۱۰۰۰۰ تومان  
دکتر هوشنگ گیلک (امریکا) ۳۳۰۰۰ تومان  
خانم حمیده پهلوان‌زاده (کلاچای) ۴۰۰ تومان  
خانم مهوش میرحمودی (انگلستان) ۱۵۰۰۰ تومان  
آقای بابک گنجی (انگلستان) ۱۵۰۰۰ تومان  
دکتر حسین محبوب (انگلستان) ۱۵۰۰۰ تومان  
و دو عزیز همشهری که نخواهند نام عزیزشان ذکر شود جمعاً ۱۲۵۰۰ تومان  
هر گونه کمک مادی به گیله‌وا به عنوان یآوری در هزینه چاپ و انتشار مجله تلقی می شود و گیله‌وا خود را ملزم و متعهد می داند تمام آن را صرف بهبود کمی و کیفی نشریه کند.

کمک به گیله‌وا، کمک به فرهنگ بومی گیلان (بخشی از فرهنگ بزرگ ایران) است.

دلگرم" آیا یادی و ذکر خاطراتی از دوران گذشته موسیقی ولایت (آتهم فقط ۴ سال) جرم است!؟  
با احترام و پوزش از آقای حسین‌زاده  
شاهرخ میرزائی

## رشت را فراموشی نمی‌کنیم

بعد از چاپ مقاله "رشت را فراموش نکنیم" (اشاراتی مستند در مورد سال تأسیس شهرداری رشت) نوشته مهندس رویرت واهانیان مندرج در صفحات ۲۰ تا ۲۲ گیله‌وا شماره ۵۵ و با استناد به ادله مطروحه آن، گویا شورای محترم اسلامی شهر رشت با مرکز مطالعات برنامه ریزی شهری وزارت کشور در تهران تماس گرفت و خواستار رفع نقص کتاب "مدیریت شهرداری در ایران" شد. با پیگیری ریاست محترم شورای شهر آقای اکبرزاده و دیگر اعضای محترم شورا، وزارت کشور نیز تقصیر کتاب را مورد تأیید قرار داد و تصحیح آن را در چاپ بعدی با عنایت به مکاتبات زیر بشارت داد.

### بنام خدا

مسئول محترم مرکز مطالعات برنامه ریزی شهری وزارت کشور  
با تقدیم سلام

بدینوسیله رونوشت مقاله آقای رویرت واهانیان در ماهنامه گیله‌وا (شماره ۵۵) به پیوست خدمتان ارسال میگردد. این مقاله حارای اشاراتی مستند در مورد تأسیس اولین شهرداری و انجمن شهر در رشت است که می‌تواند برطرف کننده نواقص کتاب "مدیریت شهری در ایران" تألیف دکتر منوچهر مزینی از انتشارات آن مرکز باشد. امید است که در چاپ بعدی کتاب مذکور به سال تأسیس اولین بلدیة در شهر رشت ۱۲۸۶ ه. ش (همزمان با تهران) اشاره گردد.

با تشکر  
رئیس شورای اسلامی شهر رشت  
سروش اکبرزاده

### بسمه تعالی

جناب آقای سروش اکبرزاده  
رئیس محترم شورای اسلامی شهر رشت  
باسلام

عطف به نامه شماره ۴۸ / ش مورخ ۱۳۷۹/۱/۲۰ آن شورای محترم، از بذل توجه جناب عالی و تهیه کننده مقاله آقای رویرت واهانیان در خصوص دقت در بیان تاریخ دقیق و اطلاعات مفید و مستند در خصوص سال تأسیس شهرداری رشت تشکر می‌گردد. لازم به ذکر است که در چاپ بعدی کتاب "مدیریت شهری در ایران" نقص مورد نظر برطرف خواهد شد. لطفاً دستور فرمائید در صورت امکان مراتب در جریده محترم "گیله‌وا" نیز منعکس شود.

علی نوذرپور  
مدیرکل دفتر برنامه ریزی عمرانی

## پیرامون وجه تسمیه چمارسرا

... ضمن لذت بردن از مقاله محققانه آقای نوزاد مندرج در شماره ۵۶ گیله‌وا و پندارهای ادیبانه در مورد واژه "چمارسرا" بر آن شدم که دیدگاه خود را نیز در مورد این واژه به دیگر خوانندگان مجله عرضه بدارم.  
چمارسرا = چو + مار + سرا = گوسفند + مار + سرا = سرای گوسفندان قوم مارد.

مبانی تاریخی و ادبی قرینه جالبی از این پندار را مورد تأیید قرار می‌دهد (چو = فشو = شو) در زبان و ادب پارسی در واژه‌های چویان = فشویان = شویان = شبان بمعنای نگهبان گوسفند می‌بینیم و گوسفند = گو + اسپند = گاو + مقدس و در ضوابط دستوری پارسی باستان حرفهای ش و چ با یکدیگر در خور جایگزینی‌اند همچون واژه گیلکی بوشو = بوچوکردی که فعل امر از مصدر رفتن است و واژه مار = مارد و اشاره به قوم متمدن تاریخ ساز مارد که خداوندان تمدن چهار هزار ساله کولک مارلیک‌اند و سرزمینهای که اینک در گیلان به واژه مارد آراسته‌اند عبارتند از مرجفل = مار + جفل = مارد + جفل بمعنای مارد کوچک و مردرخه = ماردخه و لیش مارزمنخ و کاماردخ...

سید حسین موسوی (ح.م.عطا)

## توضیحی درباره

## مقاله موسیقی گیلان

... در جواب به اعتراض آقای حسین‌زاده پیرو مقاله "موسیقی گیلان بین سالهای ۴۲ تا ۴۶" اینجانب که در شماره ۵۶ آن ماهنامه درج گردید توضیحات زیر را به اطلاع می‌رسانم:

از دوست دیرینه‌ام معذرت می‌خواهم که از اظهار نظرم در مورد تقلید صدای ایشان از صدای آقای سعودی دلگیر شدند. تقلید صدا عیب نیست منتهی در ترقی انسان اثر می‌گذارد.

نوشتند "ایشان (یعنی من) آهنگی به صدا و سیما چه در گذشته و چه در حال نداده‌اند" من همانطور که نوشتم یک دوره ۴ ساله فقط در رادیو ارتش آن سالها کار موسیقی کردم که حاصل آن دوره ۵ آهنگ ضبط شده بود و چند تائی هم به مرحله ضبط نرسید. اگر منصفانه نظر می‌داشتید می‌دیدید در خاطرات من دوره زمانی قید شده است.

نوشتند "من به هیچ عنوان آهنگی از ایشان بازخوانی نکردم. تازه اگر کردم چرا همان موقع اعتراض نکرد" دوست عزیز من با گوشهای خود حداقل دوباره خوانی ترانه عروسی را با صدای شما در همان سال‌ها (یعنی حدود سال های ۵۴ - ۵۵) از رادیو گیلان شنیدم. بله اعتراض نکردم چون اعتراضی نداشتم. در مقاله‌ام هم اعتراض نکردم گفتم "کمی



آسایشگاه معلولان و سالمندان رشت در کنار وظیفه اصلی خود، نگهداری، پرستاری و مراقبت از سالمندان و معلولان که از کودکان دو ماهه گرفته تا سالمندان ۱۰۰ ساله در میان آنها وجود دارد و تعدادشان بر رویهم از ۵۵۰ مددجو تجاوز می‌کند، در ماههای اخیر دست به اقدامات مفید آزمایشی و فوق برنامه زده است که خوشبختانه در همه موارد موفق بوده و نتیجه مثبت گرفته است. انتظار می‌رود با مشارکت بیشتر مردم و حسن اعتماد عمومی در تداوم این برنامه‌ها بکوشد.

سالمندان از تورهای زیارتی و کودکان معلول از تورهای کنار دریا و دامنه کوه و جنگل استقبال کرده‌اند. تداوم این برنامه‌ها مخصوصاً برای سالمندان و کودکان معلولی که دارای استعداد نسبی و حتی ضعیف هستند بسیار ضروری است که البته این امر احتیاج به همکاری نیکوکاران شهر و استان و همیاری مؤسسات حمل و نقل عمومی و آژانس‌های توریستی نیز دارد که انجام آن نه فقط دل بسیاری از هموطنان ما را شاد می‌گرداند که عملی است خداپسندانه و خیر که هیچگاه از نظر خدا و خلق خدا دور نمی‌ماند.

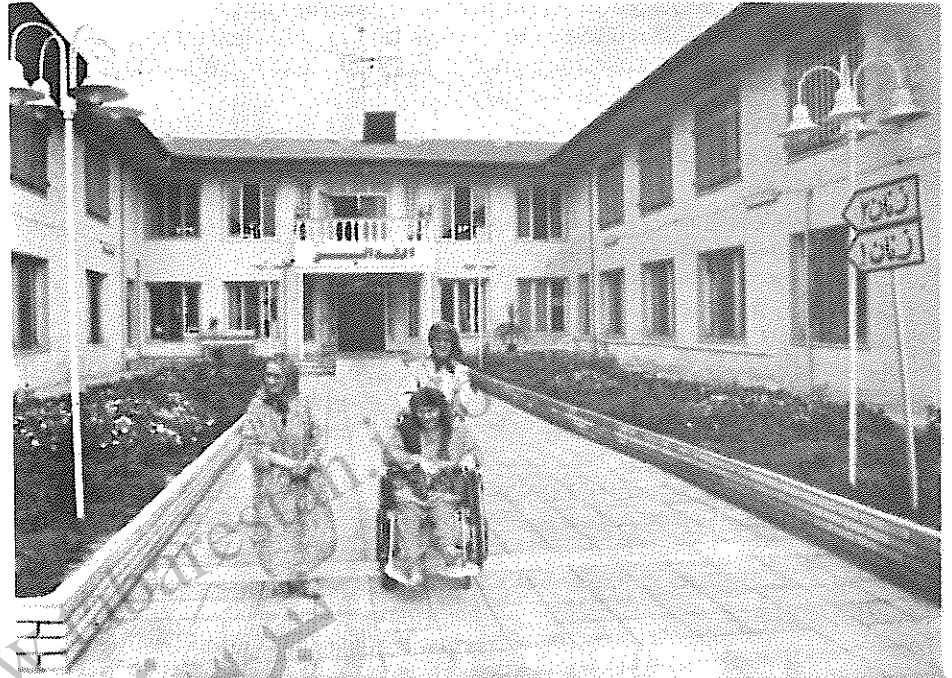
### فعالیت‌های ورزشی

فعالیت‌های ورزشی از اهم برنامه‌هایی است که مدیریت آسایشگاه آن را در صدر برنامه‌های جنبی خود قرار داده است. همه روزه جمعی از خواهران و برادران معلول ما با شرکت در برنامه‌های ورزشی نسبت به تقویت بدنی خود اقدام می‌نمایند و حتی تعدادی از آنها در مسابقات "ویلچر رانی" و تیر اندازی کشور نیز مقام‌های ارزنده‌ای کسب کرده‌اند. مدیریت آسایشگاه از همکاری ورزشکاران نیکوکار شهر بویژه همیاری مؤسسات ورزشی، باشگاهها و نهادهای ورزشی شهر رشت و استان گیلان در این زمینه استقبال می‌کند.

### همشهریان، همولایتی‌ها، هم میهنان و هموعان عزیز

با کمک‌های مادی و معنوی خود به آسایشگاه معلولان و سالمندان رشت، در بهسازی محیط و تقویت روحیه مددجویان آن مشارکت فرمایید.

شماره حسابهای کمک به آسایشگاه  
بانک ملی شعبه مرکزی رشت ۲۹۲۹ / تجارت  
۹۵۷۸۶ / ملت ۵۶۶۶۲ / صادرات ۲۷۸۰ / رفاه  
کاربران ۵۷۰  
شماره حساب ارزی ۳۷۰۱/۲/۲۰۰/۱۲۰  
نزد بانک ملی شعبه مرکزی رشت  
آدرس آسایشگاه  
رشت: سلیمان داراب - خیابان میناسیان  
تلفن:  
۵۵۵۰۱۷-۵۵۴۶۴۸-۵۵۸۱۲۵  
فکس: ۵۵۳۰۸۸



## آسایشگاه معلولان و سالمندان رشت

### و فعالیت‌های فوق برنامه آن

#### برنامه‌های آموزشی

مثبت داشته است و جای امید واری است با برنامه‌های از پیش تنظیم شده از این پس نیز دنبال شود.

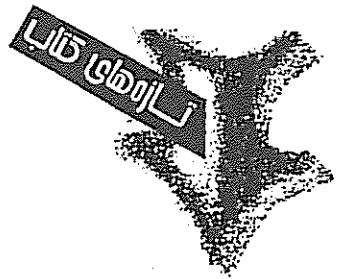
هم اکنون تعداد ۱۸ نفر از مددجویان آسایشگاه معلولان گیلان در مقطع تحصیلی راهنمایی و دبیرستان بطور شبانه به تحصیل اشتغال دارند. چهار دوره کلاس آموزشی نیز با همکاری نهضت سواد آموزی استان، برای معلولان بیسوادی که قادر به حرکت بوده‌اند تشکیل گردید. این نخستین گامهای آموزشی در آسایشگاه با موفقیت برداشته شد و در نظر است با وسعت عمل بیشتری تداوم یابد.

#### برنامه‌های تفریحی

به جهت تنوع بخشی به زندگی عادی و روزانه سالمندان و معلولان، در برخی موارد به مناسبت‌هایی که با مکان و زمان توازن داشته باشد مدیریت آسایشگاه تورهای زیارتی و سیاحتی برای مددجویان خود تدارک دیده است و همه ساله تعدادی از آنها را با امکانات موجود از نظر وسایل نقلیه اختصاصی آسایشگاه یا از طریق کرایه مینی بوس و اتوبوس از آژانس‌های عمومی به زیارت اماکن متبرکه می‌فرستد یا به سواحل دریا و دامنه کوهها اعزام می‌دارد تا از مواهب طبیعت بهره‌مند گردند. این امر بویژه بسیار مورد استقبال مددجویان واقع شده و روحیه شاد و امیدوار کننده‌ای در آنها بوجود آورده است.

#### کارگاه‌های صنایع دستی

به منظور استفاده از اوقات فراغت برخی از زنان سالمند و معلول مستعد، با همکاری و همیاری چند تن از بانوان نیکوکار و هنرمند شهر، تعدادی از خواهران مددجو به فراگیری برخی صنایع دستی نظیر قلاب دوزی، کاموایی، فرش بافی و... مشغول گردیدند. این اقدام تا کنون نتیجه



ناشران و مؤلفان محترم چنانچه مایل به معرفی کتابهای خود در ماهنامه گیله‌وا هستند می‌توانند از هر عنوان دو نسخه به نشانی نشریه ارسال نمایند.

### الف - آثار مربوط به "گیلماز"

■ ره آورد گیل / گرد آورنده محمد علی فائق / رشت، گیلان، ۱۳۷۸ / ۳۷۶ صفحه، وزیری، ۱۹۵۰ تومان

دفتر دوم از مجموعه مقاله های مختلفی است که به کوشش دکتر محمد علی فائق صاحب امتیاز و مدیر مسئول هفته نامه گیلان ما فراهم آمده و حاوی ۳۰ مقاله و شعر در زمینه های گوناگون فرهنگی، ادبی، تاریخی و پژوهشی است که جمعی از شاعران و نویسندگان (بهین تعداد) در آن قلم زده اند. نیمی از مقالات در زمینه گیلان شناسی و نیمی دیگر کلی و عمومی است. مجموعه ای از اسناد و عکس های تاریخی نیز زینت بخش انتهای کتاب است.

■ بر سجاده باران، گزیده غزل از شاعران معاصر گیلان / به انتخاب بهمن صالحی / رشت، عالی، ۱۳۷۸ / ۱۲۷ صفحه، رقی، ۷۰۰ تومان

گزیده ای از غزلهای ۴۱ تن از شاعران معاصر گیلان، از حدود یک قرن پیش تا امروز است و سعی بر آن بوده که از یک طرف، هم با درج آثار پیشکوتان سنت گرا و هم ارائه غزل های شاعران جوان نسل بعد از انقلاب سیر تطور زبان تغزل نشان داده شود و از طرف دیگر طرحی کلی از کیفیت اندیشگی گویندگان گیلانی در محور مسایل مختلف ترسیم گردد.

■ شاعران شهر من / به کوشش یونس رنج کش / آستانه اشرفیه، نسیم شمال، ۱۳۷۸ / ۳۲ صفحه، رقی، ۲۰۰ تومان

حاوی شرح حال و نمونه اشعار ۱۸ تن از شاعران (متولد - ساکن - مدفون) شهرستان آستانه اشرفیه است که به همت شاعر جوان و کوشنده این شهر یونس رنج کش تهیه و تدوین شده است.

■ پورداوود، پژوهنده روزگار نخست / محمود نیکیو / رشت، گسیلان، ۱۳۷۸ / ۲۱۰ صفحه، رقی، ۱۳۰۰ تومان

کتاب دردویخش تنظیم یافته. بخش اول دارای چهار فصل: هشتاد و سه سال زندگی، شاعری، پژوهش و کتابشناسی استاد است و بخش دوم شامل فصولی از سخنرانیها، مقالات و اشعار عده ای از بزرگان علم و ادب کشور که در سوگ پورداوود چاپ و منتشر شده است.

■ یادواره هفتاد و هشتمین سال شهادت میرزا کوچک خان جنگلی / رشت، پیام فرهنگ، ۱۳۷۹ / ۱۹ صفحه، رقی، ۲۰۰ تومان

۱۱ آذرماه سال ۱۳۷۸ به همت دانشجویان گیلانی دانشگاه علم و صنعت تهران مراسمی در تالار آمفی تاتر دانشگاه مزبور برگزار شد. جزوه حاضر متن سه سخنرانی است از پروفسور شاپور رواسانی، سید محمد تقی میر ابوالقاسمی و فریدون نوزاد که در آن روز ایراد شد.

### ب - آثار مؤلفان و هنرمندان گیلماز

■ حکایت آدم این خانه / محمد امینی رودسری / تهران، مشتاق، ۱۳۷۸ / ۹۶ صفحه، رقی، ۲۵۰۰ ریال

شاعر متولد ۱۳۴۲ رودسر و در گذشته به سال ۱۳۷۴ در سن ۳۱ سالگی است. حدود ۹۳ قطعه شعر کوتاه و بلند او به همت ناشر در این کتاب آمده است که در این برهه از امر چاپ و نشر کوششی ستودنی از سوی ناشران است. می خوانیم شعر "چای باغ" را

سپهر سبز پریاره / با اختران طلایی زنبیل ها / و جامه های گلرنگ دخترکانش / لبخند و آواز / کار و بهار

■ سنگ و ثانیه / جواد شجاعی فرد / رشت، دهمسرا، ۱۳۷۹ / ۱۰۴ صفحه، رقی، ۵۲۰ تومان

حاوی ۵۰ قطعه شعر نو است از شاعر و هنرمند گیلانی جواد شجاعی فرد. از نخستین شعر کتاب با عنوان "مقدمه"

آمیزه ی / عقل و / جنونم / آب و / آتش می برم / با خویش

■ اکنون اسب و اصل / جواد شجاعی فرد / رشت، دهمسرا، ۱۳۷۹ / ۹۶ صفحه، رقی، ۴۹۰ تومان

مجموعه ۴۵ قطعه شعر در قالب نو است. از آخرین قطعه کتاب: بیا قدم بزینم

ابرهای آویزان / به موئی بندند / تسبیح تسبیح / در جز جز حباب ها / می شکنند / زیر شتک چتری / که از ما / دست برداشته است.

■ افسوس رفیق / حسین خسارایی / رشت، گیلان، ۱۳۷۸ / ۷۶ صفحه، رقی، ۳۰۰ تومان

مجموعه تعدادی قطعات کوتاه و بلند است در قالب نو. شعرها عنوان بندی ندارند اما بهم پیوسته و منسجم اند. ... افسوس رفیق / افسوس / ویرانه سری دارد دل / که به دستی دل بست / تا خشت خشت فرو ریخته اش / آباد کند...

■ گزیده ادبیات معاصر، مجموعه شعر بهمن صالحی / تهران، کتاب نیستان، ۱۳۷۸ / ۱۰۰ صفحه، رقی، ۵۰۰ تومان

مجموعه ۲۲ غزلواره از شاعر نام آشنای ولایت ماست که به انتخاب خود او گزینش شده. عنوان برخی از اشعار نام کتابهای پیشین شاعر را تداعی می کند از جمله افق سیاه تر، مردی از گیلان، کسوف طولانی، بانوی آب و...

■ زخم زیبای عشق / بهمن صالحی / تهران، حوزه هنری، ۱۳۷۸ / ۸۵ صفحه، رقی، ۳۰۰ تومان

مجموعه ۳۷ قطعه شعر در قالب نو و کلاسیک است طی سه بخش: سرودهای سوگ و ستایش - غزلهای ابری - زخم های تازه تر

■ آنتیا، عروس چهار فصل سکوت / بهاره رضایی / تهران، سیمرغ، ۱۳۷۸ / ۹۵ صفحه، رقی، ۴۰۰ تومان

مجموعه ۳۲ قطعه شعر نو از شاعره گیلانی بهاره رضایی است. تا فرصت هست، در کلبه نگاهت می نشینم / برف ها را می رویم / خیال تو را می خوابم / زمستان تمام می شود / و تو بر می گردی

■ وقتی که پندارها خالی است / عباس حاکی / رشت، دهمسرا، ۱۳۷۹ / ۴۵ صفحه، رقی، ۲۹۰ تومان

کتاب، نمایشنامه است در "هفت پانتومیم" یا نمایشنامه تک پرده صامت. از عباس حاکی قبلاً داستان های بیروح و بوته های گرم را خوانده ایم.

■ در مسیر تماشا / مرتضی نوربخش / تهران، حوزه هنری، ۱۳۷۸ / ۸۳ صفحه، رقی، ۲۵۵ تومان

مجموعه شعر شاعر لنگرودی است در دو فصل (فصل اول حاوی شعرهای سال های ۷۶-۷۵ مشتمل بر اشعار آزاد نیمایی، چهارپاره ها و غزلها) و فصل دوم

گزیده ای از غزل های سال های ۱۳۶۵ الی ۷۲

■ استقلال فرهنگ سیاه در ادبیات آفریقا / گردآوری و ترجمه علی ماتک / ۱۰۳ صفحه، رقی، ۵۰۰۰ ریال

مجموعه شعر و مقاله از ۱۵ تن از شاعران و نویسندگان بنام آفریقای سیاه است که با ترجمه زنده یاد علی ماتک شاعر، نویسنده و مترجم گیلانی به فارسی برگردانده شده است. کتاب با مقدمه ای به قلم

محمدتقی صالحپور نویسنده و روزنامه نگار نام آشنای گیلانی همراه است. زنده یاد ماتک متولد ۱۳۲۶ رشت و در گذشته ۱۳۷۴ همین شهر است. از وی که به معلمی

و تدریس زبان انگلیسی اشتغال داشت آثار قلمی متعددی در مجلات و جنگ های ادبی گیلان و تهران چاپ شده است.

■ جمعه های بارانی / ناهید کبیری / تهران، نوشته با همکاری چشمه، ۱۳۷۸ / ۷۱ صفحه، رقی، ۴۰۰ تومان

مجموعه ۱۰ داستان کوتاه است. روانکاری زن در این مجموعه داستان محور اصلی تلاش نویسنده است. عنوان کتاب از نام نخستین داستان گرفته شده است.

### ج - سایر آثار

■ روی خوش / رویا شاپوریان / تهران، شهاب ثاقب، ۱۳۷۸ / ۱۱۴ صفحه، رقی، ۵۵۰ تومان

داستان نسبتاً بلندی است از یک پزشک متخصص کودکان که در کنار حرفه طبابت به ادبیات نیز رویکردی حرفه ای نشان می دهد. از خانم دکتر شاپوریان در مجلات ادبی گردون، دنیای سخن، ادبستان و همچنین زن روز قصه هایی به چاپ رسیده است.

## نشریه جدید دانشجویی

### معین ۲

گاهنامه ادبی دانشگاه علوم پزشکی گیلان

سال اول، شماره ۲، زمستان ۷۸  
با مقالات: شعر شاگردان بوعلی - تبارشناسی شعر - موسیقی شعر و... با آثاری از شاعران و نویسندگان و مترجمان دانشجو

در سخن سردبیر آمده است که معین ۲، در واقع شماره دوم مهر است (نام نشریه در شماره اول مهر بوده است) که به سبب خاستگاه دانشگاهی و گیلان بودنش به معین برگردانده شد و این که «... این مجله می خواهد سهمی در ارتقاء فرهنگی و ادبی محیط خود داشته باشد از این رو بیشتر از آن که به دنبال نامها باشد حیات خود را به خلاقیت های خود دانشجویان وابسته می داند.» نشریه با این که توسط دانشجویان رشته های پزشکی اداره می شود اما از نشریات دانشکده های ادبی بهتر و پرمحتواتر عرضه شده است.

## نشر گیلکان

ناشر آثار مربوط به گیلان  
مرکز تهیه، خرید و سفارش کتاب‌های گیلان و مازندران (گیلماز)  
کانون خدمات گیلان شناسی

قابل توجه دانش آموزان، دانشجویان و دانش پژوهان  
که در زمینه شناخت فرهنگ بومی شمال تحقیق می‌کنند

برای کسب هرگونه اطلاعات در تهیه، سفارش و خرید کتابهای روز و نادر گیلان شناسی، منابع و مآخذ مربوط به شمال ایران، کتابشناسی و فهرست مقالات فرهنگ بومی، چگونگی ارتباط با محققان و پژوهشگران منطقه و آگاهی از آخرین کتابهای منتشره و مقالات چاپ شده مختص شمال در نشریات مختلف کشور، کافی است نشانی دقیق و کدپستی خود را اعلام کرده همراه یک قطعه تمبر ۱۰۰ تومانی (برای مراسلات عادی) و ۳۰۰ تومان (برای مراسلات سفارشی) به نشانی "گیلکان" ارسال نمایید. اطلاعات، بروشور و فهرست‌های لازم در اسرع وقت در اختیار شما قرار خواهد گرفت.

### خدمات پستی نشر گیلکان

در خدمت عموم هموطنان بویژه گیلانی‌های خارج از استان و کشور  
نمایشگاه و فروشگاه دائمی "نشر گیلکان"  
برای عرضه کتاب، نشریه، نقشه جغرافیایی، نوار موسیقی،  
پوستر و کارت پستال شمال  
صبح و عصر در خدمت شماست  
نشانی: رشت - حاجی آباد، خیابان انقلاب - روبروی ساختمان گهر -  
خیابان گنجه‌ای - کوچه صفاری - پلاک ۱۱۶  
نشانی پستی: رشت، صندوق پستی ۱۷۳۵-۴۱۶۳۵

### منتشر شد

دومین شماره گیله‌وا، ویژه هنر و اندیشه  
به کوشش محمد تقی صالحپور

## دور و اندیشه



- دیوار و نشتر ما
- الف ماماد
- ساز و تریب سندر
- حضرت رحمانی
- تأملات از صفیر
- برسان، و نساویر
- سرکانه و فر
- تجویز شاعران
- سرود کمار - ما
- بدایمان شد
- مثل از دیوانه‌ها
- بی‌عی مشق‌های ندر
- در سبک جلیان و

قابل وصول از طریق خدمات پستی گیله‌وا  
در ازای ارسال ۳۷۰ تومان (تمبر عادی)  
و ۴۸۰ تومان (پست سفارشی)

### گیله‌وا

ویژه فرهنگ عامه گیلان  
(فولکلور)

الساله‌ها، باورها، بازی‌ها، ترانه‌ها، چیستان‌ها،  
ضرب‌المثل‌ها، مثل‌ها و...

## یک پیام

گیله‌وا به موازات چاپ و انتشار مجله اصلی، گاهی به مناسبت‌هایی دست به انتشار ویژه نامه‌های مستقلی می‌زند که فقط در شهرهای گیلان میان کتابفروشی‌ها و برخی کیوسک‌های مطبوعاتی فعال توزیع می‌شود. از این رو مشترکان عزیز و طیفی از خوانندگان علاقمند گیله‌وا در خارج از استان و کشور از خیر چاپ و انتشار آن به دورند و وقتی در مجله شماره بعد با خبر می‌گردند مایل به تهیه آنها می‌شوند. بنا به درخواست برخی مشترکان خارج از گیلان و ایران پیشنهاد می‌کنیم مشترکان عزیزی که مایل به دریافت این گونه ویژه نامه‌های مستقل می‌باشند می‌توانند به اختیار خود مبلغی (که حداقل از ۲۰۰۰ تومان در داخل کشور و ۵۰۰۰ تومان خارج از کشور کمتر نباشد) به حساب ماهنامه واریز نمایند و پشت حواله حتماً قید فرمایند مربوط به دریافت ویژه نامه‌های گیله‌وا. برای این عزیزان دفتر مخصوصی تهیه شده است تا متحد ویژه نامه‌های گیله‌وا نیز به نشانی آنها پست شود. این پیشنهاد شامل آن دسته از خوانندگانی که گیله‌وا را مستقیماً از مراکز فروش ما در تهران، مراکز استان‌ها، شهرهای دور دست و یا خارج از کشور تهیه می‌کنند نیز می‌باشد با این تأکید که نام و نشان دقیق (حتی المقدور تایپ شده) خود را برای ما بفرستند.

### نخستین یادگار نامه‌ی گیله‌وا

ویژه

### اکبر رادی

نمایشنامه نویس برجسته ایرانی

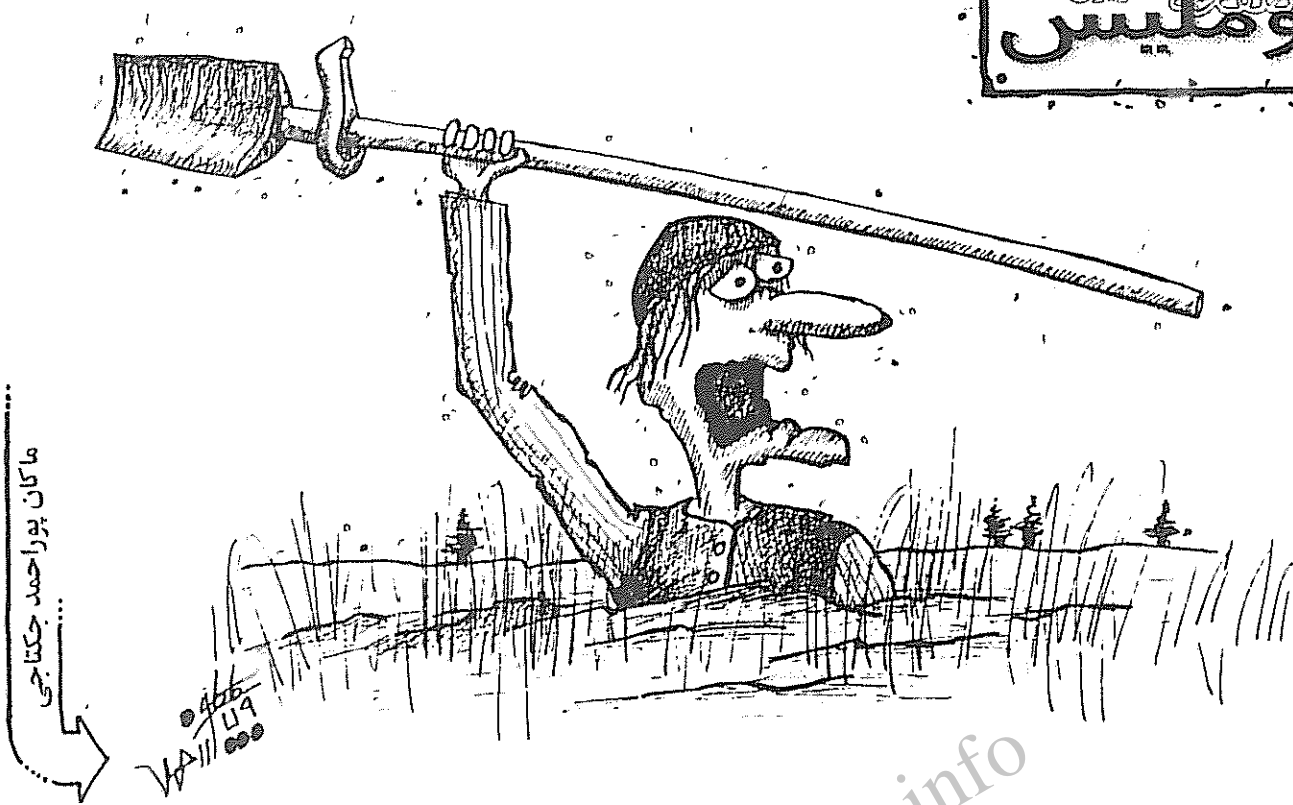
با سردبیری مهمان

### فرامرز طالبی

تیرماه منتشر می‌شود

این ویژه نامه برای مشترکانی که کارت اشتراک شماره‌های ویژه گیله‌وا

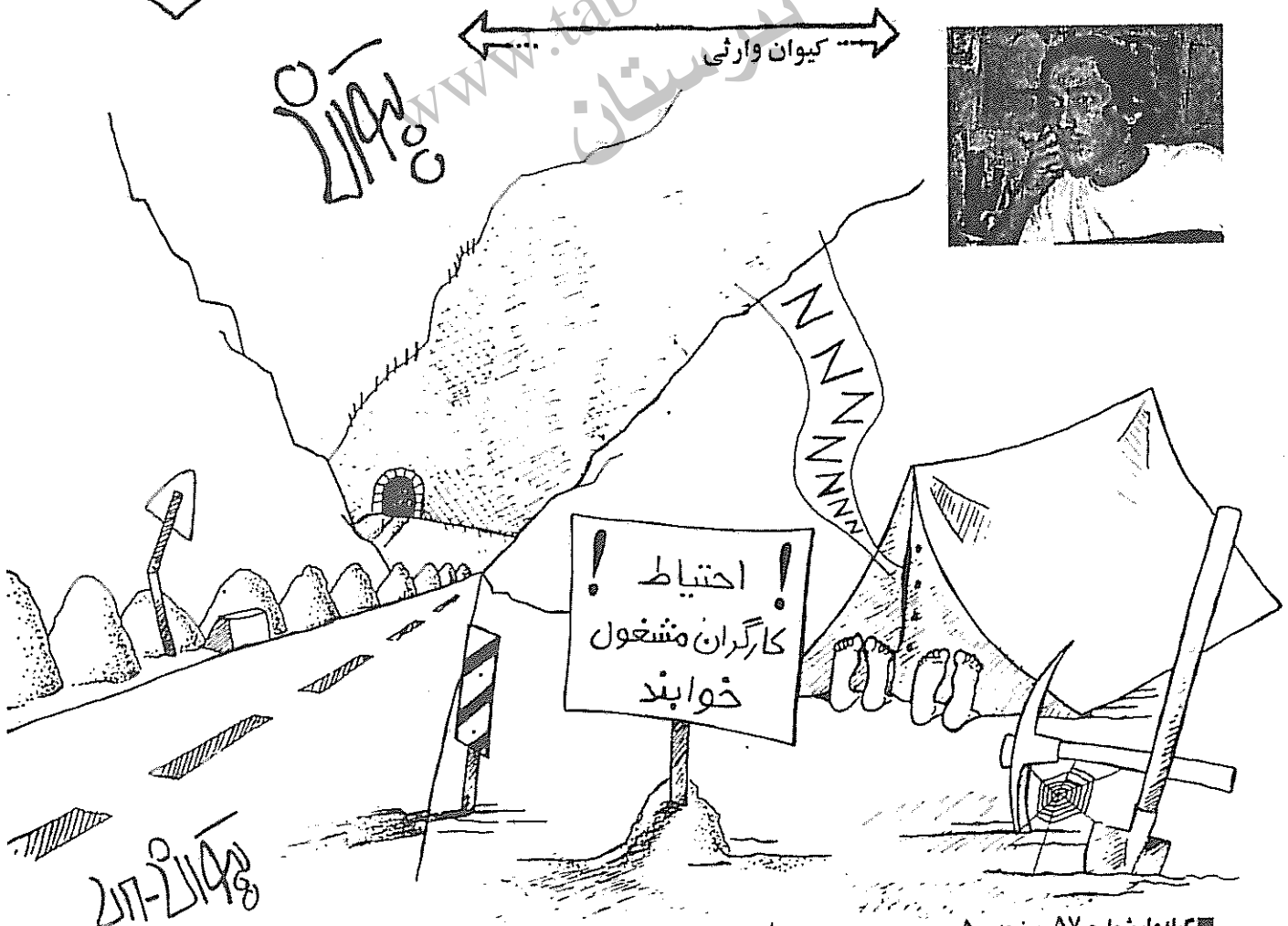
دارند به صورت رایگان در اسرع وقت ارسال می‌شود.



این دو کاریکاتور هیچ ربطی به کشاورزی کیلان و بزرگراه رشت - قزوین ندارد.

کیوان وارثی

کیوان وارثی





# گیله‌وا

درخواست اشتراک ماهنامه گيله‌وا (یک ساله)

گیله‌وا، مجله فرهنگی، هنری و پژوهشی شمال ایران  
به زبان‌های گیلکی و فارسی

نام خانوادگی: .....  
سن: .....  
نشانی: شهر: ..... خیابان: .....  
کدپستی: ..... تلفن: .....

(از شماره ..... فرستاده شود)

لطفاً این فرم یا فتوکپی آن را پر کرده همراه فیش بانکی به مبلغ حق اشتراک مورد نظر به حساب جاری شماره (۸۸۸) بانک صادرات ایران، شعبه ۲۹۰۸ بادی الله رشت، به نام مدیر مجله یا گیله‌وا به نشانی (رشت - صندوق پستی ۴۱۷۴ - ۳۱۶۳۵) ارسال نمایید.

- داخل کشور ۲۵۰۰ تومان ● اروپا ۵۰۰۰ تومان ● آمریکا، کانادا، استرالیا و ژاپن ۶۰۰۰ تومان ● حوزه خلیج فارس و جمهوری‌های همسایه ۴۰۰۰ تومان

گیله‌وا در قبول آگهی برای مشاغل، مؤسسات و شرکتهایی که دارای نامهای گیلکی و بومی شمال ایران باشند تخفیف ویژه قایل است.  
تلفن: ۲۰۹۸۹

گیله‌وا، آگهی کتاب می‌پذیرد.  
تلفن: ۲۰۹۸۹

# بخارا

مجله فرهنگی هنری

مدیر و سردبیر: علی دهباشی

دعوت به اشتراک مجله بخارا

بخارا مجله‌ای است فرهنگی و هنری که در آن مقالات و نقدها و خبرهای مربوط به ادبیات و هنر ایران و جهان منتشر می‌شود.  
شرایط اشتراک:

بهای اشتراک سالانه مجله بخارا در داخل کشور شش شماره با احتساب هزینه پست دوازده هزار تومان است. متقاضیان می‌توانند وجه اشتراک را به حساب جاری ۳۵۲۳ بانک صادرات شعبه ۷۷۴ اوائل خیابان میرزای شیرازی به نام علی دهباشی واریز کنند و اصل برگه را با ذکر نشانی دقیق (با قید کدپستی) به نشانی:

تهران - صندوق پستی ۱۶۶-۱۵۶۵۵ ارسال کنند.

تلفن و فاکس: ۸۷۰۷۱۳۲

نام و نام خانوادگی: .....  
نشانی: .....  
کدپستی: ..... تلفن: .....



آژانس جهانگردی جام‌جم در خدمت زائران محترم

کربلا - سوریه

رشت: خیابان امام خمینی - روبروی کنش ملی

تلفن ۴۰۹۵۰-۰۱۳۱

## چای: گیاه خزان ناپذیر

پوشینه‌ی سبز کوهپایه‌های شمال کشور، نوشیدنی همه مردم

ایران، نتیجه تلاش چایکاران و چایسازان گیلانی

شرکت صنعتی و تولیدی روشن گیل  
سازنده ماشین آلات و تجهیزات چایسازی



# گیله‌وا

دوره تجلید شده

و کامل گيله‌وا با صحافی لوکس و زرکوب

- سال اول ۲۵۰۰ تومان
- سال دوم ۲۳۰۰ تومان
- سال سوم ۲۲۰۰ تومان
- سال چهارم ۲۰۰۰ تومان
- سال پنجم ۲۰۰۰ تومان
- سال ششم ۲۰۰۰ تومان
- سال هفتم ۲۵۰۰ تومان

## یک دوره کامل هفت ساله ۱۵۵۰۰ تومان

علاقمندان شهرستانی می‌توانند وجه لازم را به حساب جاری

۸۸۸ بانک صادرات شعبه ۲۹۰۸ بادی الله رشت به نام گيله‌وا واریز و اصل فیش آن را به نشانی

(رشت: صندوق پستی ۴۱۷۴-۴۱۶۳۵ گيله‌وا) ارسال نمایند.

مجلدات گيله‌وا در اسرع وقت

با پست سفارشی برای آنها ارسال می‌شود.

هزینه پستی بر عهده گيله‌واست

دوره‌های جلد شده لوکس و زرکوب گيله‌وا  
بهترین هدیه به دوستان و آشنایان گیلانی و مازندرانی